

آرای وحدت رویه دیوان عالی کشور در سالهای اخیر و تقریباً جدید

رأی وحدت رویه شماره ۷۲۳ در مورد تقسیط وجه سند لازم الاجراء

نگارش یافته توسط حامد صفائی در تاریخ 19 مرداد ۱۳۹۱. ارسال شده در [آراء وحدت رویه حقوقی](#)

رأی وحدت رویه شماره ۷۲۳ هیأت عمومی دیوان عالی کشور در مورد تقسیط وجه سند لازم الاجراء از سوی اداره ثبت منوط به اثبات اعسار مدیون از پرداخت دفعتاً واحده آن در دادگاه صالح است

رأی وحدت رویه شماره ۷۲۳ - ۱۳۹۰/۱۰/۲۷ هیأت عمومی دیوان عالی کشور

مستفاد از مواد ۲۰، ۲۱ و ۳۷ قانون اعسار مصوب سال ۱۳۱۳ این است که چنانچه مدیون سند لازم الاجرا که منتهی به صدور اجرائیه از سوی اداره ثبت گردیده است به ادعای اعسار از پرداخت وجه آن، درخواست تقسیط بنماید در صورتی که دائن با آن موافق نباشد تقسیط وجه سند لازم الاجرا از سوی اداره ثبت منوط به اثبات اعسار مدیون از پرداخت دفعتاً واحده آن در دادگاه صالح است، بنابه مراتب رأی شعبه بیست و چهارم دیوان عالی کشور که موافق با این نظر است به اکثریت قریب به اتفاق آراء صحیح و منطبق با قانون تشخیص می شود. این رأی طبق ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور کیفری در موارد مشابه برای کلیه شعب دیوان عالی کشور و دادگاه ها لازم الاتباع است.

رأی وحدت رویه شماره ۷۲۴ با موضوع تغییر کاربری اراضی زراعی و باغ ها

نگارش یافته توسط حامد صفائی در تاریخ 19 مرداد ۱۳۹۱. ارسال شده در [آراء وحدت رویه جزایی](#)

رأی وحدت رویه شماره ۷۲۴ هیأت عمومی دیوان عالی کشور با موضوع نحوه تغییر کاربری اراضی زراعی و باغ ها برای سکونت صاحبان زمین

مدیرعامل محترم روزنامه رسمی کشور

گزارش وحدت رویه ردیف ۳۶/۸۶ هیأت عمومی دیوان عالی کشور با مقدمه مربوطه و رأی آن به شرح ذیل تنظیم و جهت چاپ و نشر ایفاد می گردد.

معاون قضایی دیوان عالی کشور - ابراهیم ابراهیمی

رأی وحدت رویه شماره ۷۲۴-۱۳۹۱/۱/۲۲ هیأت عمومی دیوان عالی کشور

تغییر کاربری اراضی زراعی تا پانصد مترمربع، برای سکونت شخصی صاحبان زمین اگر با اجازه اعضای کمیسیون موضوع تبصره

یک اصلاحی سال ۱۳۸۵ ماده یک قانون حفظ کاربری اراضی زراعی و باغ ها باشد، طبق تبصره یک ماده دو این قانون فقط برای یک بار از پرداخت عوارض قانونی معاف خواهد بود.

مفاد این تبصره به معافیت از مجازات افرادی که بدون اخذ مجوز از کمیسیون مزبور اقدام به تغییر کاربری کرده اند دلالت نمی نماید؛ زیرا ماده ۳ قانون مرقوم، این قبیل اشخاص را کلاً، قابل تعقیب دانسته و موارد استثنایی و خارج از شمول مجازات نیز در تبصره ۴ همین ماده صراحتاً ذکر گردیده است؛ لذا به نظر اکثریت اعضای هیأت عمومی دیوان عالی کشور تغییر غیرمجاز کاربری اراضی زراعی و باغ ها به منظور سکونت مطلقاً ممنوع و مرتکبین آن قابل تعقیب کیفری می باشند و رأی شعبه دهم دادگاه تجدیدنظر مازندران در حدی که با این نظر مطابقت داشته باشد صحیح و قانونی تشخیص می گردد. این رأی طبق ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور کیفری در موارد مشابه برای کلیه شعب دادگاه ها و دیوان عالی کشور لازم الاتباع خواهد بود.

اطلاعات کامل

۱۳۹۱/۰۲/۲۴

شماره ۱/۶۱۳۰/هـ

رأی وحدت رویه شماره ۷۲۴ هیأت عمومی دیوان عالی کشور با موضوع نحوه تغییر کاربری اراضی زراعی و باغ ها برای سکونت صاحبان زمین

مدیرعامل محترم روزنامه رسمی کشور

گزارش وحدت رویه ردیف ۳۶/۸۶ هیأت عمومی دیوان عالی کشور با مقدمه مربوطه و رأی آن به شرح ذیل تنظیم و جهت چاپ و نشر ایفاد می گردد.

معاون قضایی دیوان عالی کشور - ابراهیم ابراهیمی

الف: مقدمه

جلسه هیأت عمومی دیوان عالی کشور در مورد پرونده وحدت رویه ردیف ۳۶/۸۶ رأس ساعت ۹ روز سه شنبه مورخ ۱۳۹۱/۱/۲۲ به ریاست حضرت آیت ا... احمد محسنی گرکانی رئیس دیوان عالی کشور و حضور جناب آقای سیداحمد مرتضوی مقدم نماینده دادستان کل کشور و شرکت جنابان آقایان رؤساء، مستشاران و اعضای معاون کلیه شعب دیوان عالی کشور، در سالن هیأت عمومی تشکیل و پس از تلاوت آیاتی از کلام ا... مجید و قرائت گزارش پرونده و طرح و بررسی نظریات مختلف اعضای شرکت کننده در

خصوص مورد و استماع نظریه نماینده جناب آقای دادستان کل کشور که به ترتیب ذیل منعکس می گردد، به صدور رأی وحدت رویه شماره ۷۲۴- 22/1/1391 منتهی گردید.

ب: گزارش پرونده

احتراماً، معروض می دارد: حسب محتویات پرونده های کلاسه ۷۶۸-۵/۸۶/ت و 86/13/ک ۱۰۲ محاکم تجدیدنظر استان مازندران از شعب پنجم و دهم دادگاه های تجدیدنظر این استان طی دادنامه های ۷۱۵-۵/۲۵/۱۳۸۶ و ۸۴۸-۶/۱۷/۱۳۸۶ با اختلاف استنباط از تبصره یک ماده ۲ قانون حفظ کاربری اراضی زراعی و باغ ها اصلاحی ۱۳۸۵/۸/۱ و ماده ۳ این قانون، در مواردی که وسعت اراضی تغییر کاربری داده شده کمتر از پانصد مترمربع بوده باشد، آراء مهافت صادر گردیده است که خلاصه جریان آن به شرح ذیل است:

1 - حسب محتویات پرونده کلاسه ۷۶۸-۵/۸۶/ت شعبه پنجم دادگاه تجدیدنظر مازندران، شعبه ۱۰۲ دادگاه عمومی جزایی چالوس، در پرونده کلاسه ۸۵/۸۱۶/ک دادنامه شماره ۱۲۵-۱۳۸۶/۲/۲۳ را که عیناً منعکس می گردد، صادر نموده است:

«در خصوص شکایت اداره جهاد کشاورزی شهرستان چالوس علیه آقای غلام رضا سام دلیری دایر بر تغییر کاربری غیرمجاز صد مترمربع از اراضی زراعی به مسکونی، از توجه به اوراق پرونده و تحقیقات معموله و صرف نظر از کیفرخواست صادره، نظر به قانون اصلاح قانون حفظ کاربری اراضی زراعی و باغ ها اصلاحی ۱۳۸۵/۸/۱ و رعایت تبصره یک ماده ۳ قانون فوق الایماء و میزان قلت تغییر کاربری متهم در اراضی زراعی تا حد احصاء شده در قانون مذکور، لذا دادگاه بنا به مراتب فوق قرار منع تعقیب متهم موصوف از اتهام انتسابی را صادر و اعلام می نماید. رأی صادره حضوری و ظرف بیست روز پس از ابلاغ قابل تجدیدنظر در مرکز استان مازندران است.» از این رأی در فرجه قانونی تجدیدنظرخواهی شده که پس از طرح در شعبه پنجم دادگاه تجدیدنظر استان مازندران، به شرح ذیل به صدور دادنامه ۷۱۵-۵/۲۵/۱۳۸۴ منتهی شده است:

« سازمان جهاد کشاورزی از آقای غلام رضا سام دلیری به اتهام تغییر کاربری به صورت غیرمجاز در یکصد مترمربع از اراضی زراعی به مسکونی مورد پیگرد قرار گرفته سرانجام شعبه ۱۰۲ دادگاه کیفری چالوس در دادنامه ۱۲۵-۱۳۸۶/۲/۲۳ به لحاظ اینکه میزان تغییر کاربری از حدنصاب مقرر در قانون کمتر است و بزهی واقع نشده است قرار منع پیگرد صادر نموده، آنگاه اداره شاکی از این رأی به تجدیدنظرخواهی برخوایسته است. اینک دادگاه با نگرش به مندرجات پرونده اعتراض را نادرست می انگارد و رأی براساس موازین قانونی صادرشده و خدشه ای بر آن وارد نمی باشد. با تصحیح ماده استنادی دادگاه نخستین به تبصره یک ماده ۲ قانون حفظ کاربری مصوب ۱۳۷۴ با اصلاحات مورخ ۱۳۸۵/۸/۱ به استناد ماده ۲۵۷ قانون آیین دادرسی کیفری، دادنامه پیش گفته را تأیید و استوار می نماید، این رأی قطعی است.»

2 - به دلالت محتویات پرونده کلاسه ۱۳۸۶/۱۳/ک ۱۰۲ شعبه دهم دادگاه تجدیدنظر استان مازندران شعبه ۱۰۲ دادگاه عمومی جزایی چالوس در مورد اتهام آقای رسول طیبه خباز مبنی بر تغییر غیرمجاز کاربری اراضی زراعی، طی دادنامه شماره ۱۳۸- 27/2/1386 به

شرح ذیل اتخاذ تصمیم نموده است:

« در خصوص شکایت اداره جهاد کشاورزی شهرستان چالوس علیه آقای رسول طیبه خباز، دایر بر تغییر کاربری غیرمجاز ۲۵۰ مترمربع از اراضی زراعی و باغ ها واقع در روستای عباس کلاچالوس، از توجه به اوراق پرونده و ملاحظه شکایت اداره شاکی و گزارش اعضای اکیپ و دهگردشی و صورت جلسه اعضای کمیسیون ارزشیابی در خصوص تغییر کاربری و عدم حضور متهم در جلسه دادگاه و نظر بر اینکه به موجب قانون اخیرالتصویب مورخ ۱۳۸۵/۸/۱ قانون اصلاح قانون حفظ کاربری اراضی و باغ ها مصوب ۱۳۷۴/۳/۳۱ و رعایت تبصره یک ماده ۳ قانون فوق الایماء چون تغییر کاربری مشتکی عنه به مساحت ۲۵۰ مترمربع از اراضی زراعی است و قانون مذکور تغییر کاربری زیر پانصد مترمربع را مشمول عوارض و مجازات آن قانون ندانسته، لذا دادگاه بنا به مراتب فوق قرار منع تعقیب صادر و اعلام می نماید...» که بر اثر اعتراض اداره شاکی اعضای محترم شعبه دهم دادگاه تجدیدنظر استان مازندران به موجب دادنامه ۸۴۸-۱۳۸۶/۶/۱۷ به شرح ذیل اتخاذ تصمیم نموده اند: «در خصوص تجدیدنظرخواهی مدیریت جهاد کشاورزی شهرستان چالوس نسبت به دادنامه شماره ۱۳۸-۱۳۸۶/۲/۲۷ صادرشده از شعبه ۱۰۲ دادگاه جزایی چالوس که متضمن قرار منع تعقیب نسبت به تجدیدنظرخوانده آقای رسول طیبه خباز از اتهام تغییر کاربری غیرمجاز ۲۵۰ مترمربع از اراضی زراعی و باغ ها واقع در روستای عباس کلاچالوس می باشد، نظر به اینکه وصف جزایی تغییر کاربری کمتر از مساحت ۵۰۰ مترمربع زایل نشده است بلکه به کمتر از مساحت مذکور، عوارض تعلق نمی گیرد لذا دادگاه ضمن وارد دانستن تجدیدنظرخواهی به عمل آمده، مستنداً به فراز دوم بند ب ماده ۲۵۷ قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور کیفری دادنامه معترض عنه را نقض و جهت ادامه رسیدگی به مرجع محترم صادرکننده رأی بدوی اعاده می نماید این رأی حضوری و قطعی است.»

نظر به اینکه شعب مرقوم به شرح فوق با استنباط از تبصره یک اصلاحی سال ۱۳۸۵ ماده ۲ قانون حفظ کاربری اراضی و باغ ها مصوب ۱۳۷۴ و ماده ۳ این قانون آراء مختلف صادر کرده اند: شعبه پنجم با تصویب این تبصره، وصف کیفری مرتکبین تغییر کاربری اراضی زراعی و باغ ها به مسکونی در مساحت کمتر از پانصد مترمربع را منتفی دانسته، ولی شعبه دهم در نظیر مورد تعقیب کیفری متهم و مجازات وی را تجویز نموده است، لهذا در اجرای ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور کیفری طرح موضوع را جهت صدور رأی وحدت رویه قضایی درخواست می نماید.

معاون قضائی دیوان عالی کشور- حسینعلی نیری

ج: نظریه نماینده محترم دادستان کل کشور

1 - مستفاد از ماده یک و تبصره یک همین ماده از قانون حفظ کاربری اراضی زراعی این است که قانون گذار مصداق تغییر کاربری را مواردی می داند که اراضی زراعی و باغ ها از حالت زراعی و باغ بودن خارج شود و به همین جهت در تبصره چهارم از ماده یک احداث گلخانه، دامداری، مرغداری، پرورش ماهی و امثال آن را تغییر کاربری به حساب نیاورده است.

2 - در مفاد تبصره یک ماده ۲ نیز استفاده می شود که احداث مسکن در اراضی زراعی و باغ ها تا پانصد متر مربع را که در زمره

موارد استثناء شده موضوع تبصره ۴ ماده یک آمده است تغییر کاربری نیست و قابلیت تعقیب جزایی ندارد.

3 - موضوع ماده ۲ از همین قانون که برای موارد مذکور عوارض تعیین نموده است مربوط به جایی است که با مجوز کمیسیون مربوطه کل زمین یا باغ تغییر کاربری داده شده است و به همین جهت نگفته، عوارض قسمتی که تغییر کاربری داده شده است اخذ گردد، بلکه هشتاد درصد قیمت اراضی و باغ های مذکور به صورت مطلق آمده است. بنابراین رأی شعبه پنجم دادگاه تجدیدنظر استان مازندران را صائب می دانم.

د: رأی وحدت رویه شماره ۲۲۴-۱۳۹۱/۱/۲۲ هیأت عمومی دیوان عالی کشور

تغییر کاربری اراضی زراعی تا پانصد مترمربع، برای سکونت شخصی صاحبان زمین اگر با اجازه اعضای کمیسیون موضوع تبصره

یک اصلاحی سال ۱۳۸۵ ماده یک قانون حفظ کاربری اراضی زراعی و باغ ها باشد، طبق تبصره یک ماده دو این قانون فقط برای یک

بار از پرداخت عوارض قانونی معاف خواهد بود.

مفاد این تبصره به معافیت از مجازات افرادی که بدون اخذ مجوز از کمیسیون مزبور اقدام به تغییر کاربری کرده اند دلالت نمی

نماید؛ زیرا ماده ۳ قانون مرقوم، این قبیل اشخاص را کلاً، قابل تعقیب دانسته و موارد استثنایی و خارج از شمول مجازات نیز در تبصره ۴

همین ماده صراحتاً ذکر گردیده است؛ لذا به نظر اکثریت اعضای هیأت عمومی دیوان عالی کشور تغییر غیرمجاز کاربری اراضی

زراعی و باغ ها به منظور سکونت مطلقاً ممنوع و مرتکبین آن قابل تعقیب کیفری می باشند و رأی شعبه دهم دادگاه تجدیدنظر

مازندران در حدی که با این نظر مطابقت داشته باشد صحیح و قانونی تشخیص می گردد. این رأی طبق ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی

دادگاه های عمومی و انقلاب در امور کیفری در موارد مشابه برای کلیه شعب دادگاه ها و دیوان عالی کشور لازم الاتباع خواهد بود.

هیأت عمومی دیوان عالی کشور

رأی وحدت رویه ۲۲۵ در مورد قابلیت تجدیدنظر آرائی که دادگاههای عمومی...

نگارش یافته توسط حامد صفائی در تاریخ 21 مرداد ۱۳۹۱. ارسال شده در [آراء وحدت رویه حقوقی](#)

احکام دادگاهها در مقام رسیدگی به شکایت مذکور در قسمت اخیر فراز اول ماده ۱۴۷ قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶ و

تعیین تکلیف نهایی آن، مطابق مقررات کلی آیین دادرسی، قابل تجدیدنظر بوده

مدیرعامل محترم روزنامه رسمی کشور

گزارش پرونده وحدت رویه ردیف ۴۶/۸۹ هیأت عمومی دیوان عالی کشور با مقدمه مربوط و رأی آن به شرح ذیل تنظیم و جهت

چاپ و نشر ایفاد می گردد.

معاون قضایی دیوان عالی کشور - ابراهیم ابراهیمی

جلسه هیأت عمومی دیوان عالی کشور در مورد پرونده وحدت رویه ردیف ۴۶/۸۹ رأس ساعت ۹ روز سه‌شنبه مورخ ۱۳۹۱/۴/۲۰ به ریاست حضرت آیت‌... احمد محسنی‌گرکانی رئیس دیوان عالی کشور و حضور حجت‌الاسلام والمسلمین جناب آقای محسنی‌اژیبه دادستان کل کشور و شرکت کلیه اعضای شعب دیوان عالی کشور، در سالن هیأت عمومی تشکیل و پس از تلاوت آیاتی از کلام... مجید و قرائت گزارش پرونده و طرح و بررسی نظریات مختلف اعضای شرکت‌کننده در خصوص مورد و استماع نظریه جناب آقای دادستان کل کشور که به ترتیب ذیل منعکس می‌گردد، به صدور رأی وحدت رویه قضایی شماره ۷۲۵-۱۳۹۱/۴/۲۰ منتهی گردید.

ب: گزارش پرونده

احتراماً به استحضار می‌رساند که براساس گزارش رسیده شعب پنجم و نهم دادگاه تجدیدنظر استان گلستان در مورد قابلیت تجدیدنظر آرائی که دادگاه‌های عمومی در مقام رسیدگی به اعتراض معترض ثالث اجرائی موضوع ماده ۱۴۷ قانون اجرای احکام مدنی صادر کرده، آراء مختلفی صادر کرده‌اند که جریان پرونده‌ها را ذیلاً به عرض می‌رساند:

۱- به موجب پرونده شماره ۱۴۲۲ شعبه پنجم دادگاه تجدیدنظر استان گلستان آقای مسعود کریمی به عنوان معترض ثالث اجرائی به استناد یک قولنامه نسبت به توقیف یک باب منزل مسکونی در پرونده اجرایی شماره ۲۳۸/۸۸ شعبه اول دادگاه عمومی گرگان که به تقاضای خانم انسیه قربانی - محکوم‌لهای اجرائیه - صورت گرفته اعتراض کرده است. شعبه مزبور به اعتراض نامبرده رسیدگی نموده و طبق دادنامه شماره ۰۱۷۵۸ - ۱۳۸۸/۱۱/۵ مالکیت او را بر منزل توقیف شده محرز ندانسته و حکم به رد دعوی معترض ثالث صادر کرده است. بر اثر تجدیدنظرخواهی معترض پرونده در شعبه پنجم دادگاه تجدیدنظر گلستان مطرح رسیدگی قرار گرفته و این شعبه برابر دادنامه شماره ۰۰۰۴۸ - ۱۳۸۹/۱/۱۶ چنین رأی داده است: «... نظر به اینکه دادنامه تجدیدنظرخواسته در مقام رسیدگی به اعتراض تجدیدنظرخواه به عنوان ثالث و در راستای مواد ۱۴۶ و ۱۴۷ قانون اجرای احکام مدنی صادر شده و مستفاد از سیاق عبارت مذکور در ماده ۱۴۷ قانون مذکور که به اعتراضات موصوف بدون رعایت تشریفات آیین دادرسی مدنی و پرداخت هزینه و به هر نحو و در هر محل که دادگاه لازم بداند رسیدگی می‌شود، رسیدگی به موضوع تابع تشریفات و مقررات آیین دادرسی مدنی نمی‌باشد و تصمیم نهایی دادگاه نیز رأی تلقی نمی‌شود تا تابع مقررات مزبور از جمله تجدیدنظرخواهی باشد و هر چند دادگاه مبادرت به صدور حکم نموده لکن از آنجا که اثر آن صرفاً در حد یک تصمیم اداری است و منبای آثار حکم نمی‌باشد قابلیت تجدیدنظرخواهی نداشته و غیرقابل اعتراض است و بدین لحاظ قرار رد تجدیدنظرخواهی صادر و اعلام می‌گردد...»

۲- حسب پرونده شماره ۸۹۰۰۹۵ شعبه نهم دادگاه تجدیدنظر استان گلستان آقایان حمیدرضا آزادمهر و محمد خواجه‌علی جهان‌تیغ هر یک جداگانه و به استناد یک برگ قولنامه نسبت به توقیف یک قطعه زمین که در اجرای حکم صادر شده از شعبه ششم دادگاه عمومی گرگان و به درخواست محکوم‌لهای حکم صورت گرفته اعتراض کرده‌اند. شعبه یادشده به اعتراض آنان رسیدگی نموده و برابر دادنامه شماره ۰۱۶۵۸ - ۱۳۸۸/۱۱/۷ قولنامه‌های ابرازی نامبردگان را به عنوان دلیل مالکیت پذیرفته و حکم به رد اعتراض آنان صادر کرده

است. معترضان از این رأی درخواست تجدیدنظر کرده‌اند. پرونده به شعبه نهم دادگاه تجدیدنظر استان گلستان ارجاع گردیده و این شعبه به تجدیدنظرخواهی رسیدگی و مطابق دادنامه شماره ۰۰۳۲۵-۱۳۸۹/۵/۲۰ با قبول اعتراض نامبردگان و احراز مالکیت آنان نسبت به دو قطعه زمین توقیف شده حکم بر نقض رأی تجدیدنظرخواسته و نتیجتاً رفع توقیف از دو قطعه زمین مزبور صادر کرده است.

با توجه به مراتب فوق ملاحظه می‌فرمایید که شعبه پنجم دادگاه تجدیدنظر استان گلستان رأی دادگاه عمومی گرگان را که به استناد ماده ۱۴۷ قانون اجرای احکام مدنی صادر شده، رأی به مفهوم مقرر در قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی ندانسته، بلکه آن را یک تصمیم اداری و غیرقابل تجدیدنظر تشخیص داده ولی شعبه نهم همان دادگاه در مورد مشابه رأی را قابل تجدیدنظر دانسته و به تجدیدنظرخواهی رسیدگی کرده است، لذا در اجرای ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری تقاضای طرح موضوع را در هیأت عمومی دیوان عالی کشور به منظور ایجاد وحدت رویه قضایی دارد.

معاون قضائی دیوان عالی کشور- حسینعلی نیری

ج: نظریه دادستان کل کشور: تأیید رأی شعبه نهم دادگاه تجدیدنظر استان گلستان

رأی وحدت رویه شماره ۲۲۵ - ۱۳۹۱/۴/۲۰ هیأت عمومی دیوان عالی کشور

به نظر اکثریت قریب به اتفاق اعضای هیأت عمومی دیوان عالی کشور، احکام دادگاه‌ها در مقام رسیدگی به شکایت مذکور در قسمت اخیر فراز اول ماده ۱۴۷ قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶ و تعیین تکلیف نهایی آن، مطابق مقررات کلی آیین دادرسی، قابل تجدیدنظر بوده و رأی شعبه نهم دادگاه تجدیدنظر استان گلستان که بر این اساس صادر گردیده است صحیح و قانونی تشخیص می‌گردد. این رأی مطابق ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری، برای کلیه دادگاه‌ها و شعب دیوان عالی کشور در موارد مشابه لازم‌الاتباع است.

هیأت عمومی دیوان عالی کشور

رای وحدت رویه شماره ۷۲۲ هیأت عمومی دیوان عالی کشور در مورد قابلیت استماع دعوی اعسار که مدیون در اثناء رسیدگی به دعوی داین اقامه کرده است

مدیرعامل محترم روزنامه رسمی کشور

گزارش پرونده وحدت رویه ردیف ۵۲/۸۵ هیأت عمومی دیوان عالی کشور با مقدمه مربوطه و رأی آن به شرح ذیل تنظیم و جهت چاپ و نشر ایفاد می گردد.

معاون قضایی دیوان عالی کشور - ابراهیم ابراهیمی

الف: مقدمه

جلسه هیأت عمومی دیوان عالی کشور در مورد پرونده وحدت رویه ردیف ۵۲/۸۵ رأس ساعت ۹ روز سه شنبه مورخ ۱۳۹۰/۱۰/۱۳ به ریاست حضرت آیت... احمد محسنی گرکانی رئیس دیوان عالی کشور و حضور دادستان محترم کل کشور حجت الاسلام والمسلمین محسنی اذیه و شرکت رؤسا، مستشاران و اعضای معاون کلیه شعب دیوان عالی کشور، در سالن هیأت عمومی تشکیل و پس از تلاوت آیاتی از کلام... مجید و قرائت گزارش پرونده و طرح و بررسی نظریات مختلف اعضای شرکت کننده در خصوص مورد و استماع نظریه دادستان محترم کل کشور که به ترتیب ذیل منعکس می گردد، به صدور رأی وحدت رویه قضایی شماره ۷۲۲-۱۳۹۰/۱۰/۱۳ منتهی گردید.

ب: گزارش پرونده

احتراماً معروض می دارد براساس گزارش ۱۹۲۸-۱۳۸۵/۱۱/۲ واصله از حوزه قضایی شهرستان ملایر از شعب اول و چهارم دادگاههای تجدیدنظر استان همدان طی دادنامه های ۱۰۱۲- ۱۳۸۵/۷/۳۰ و ۱۲۳۵/۸۵- ۱۳۸۵/۸/۲۴ با استنباط از ماده ۳ قانون نحوه اجرای محکومیت های مالی مصوب ۱۳۷۷ و مواد ۱، ۲۳ و ۳۷ قانون اعسار مصوب ۱۳۱۳ با اصلاحات بعدی و ماده ۲۷۷ قانون مدنی آراء مختلف صادر گردیده است که جریان پرونده های مربوط به آراء مذکور ذیلاً منعکس می گردد:

۱- طبق محتویات پرونده کلاسه ۶۳۰/۸۵ شعبه اول دادگاه تجدیدنظر استان همدان خانم مریم امامقلی‌وند به خواسته مطالبه هفتصد عدد سکه تمام بهار آزادی و یک سفر حج عمره از بابت مهریه ما فی‌القباله به طرفیت شوهرش آقای داوود زهره‌وند اقامه دعوی کرده که به شعبه چهارم دادگاه عمومی ملایر ارجاع و به کلاسه ۷۲۳/۸۴ ثبت گردیده است.

آقای داوود زهره‌وند نیز متقابلاً به طرفیت خواهان اصلی به خواسته رسیدگی و صدور حکم اعسار از پرداخت دفتاً واحده مهریه مورد مطالبه اقامه دعوی نموده که در همین شعبه تحت شماره ۵۹۱/۸ ثبت و با پرونده قبلی توأم گردیده است. دادگاه رسیدگی کننده پس از بررسی لازم ختم رسیدگی را اعلام و طی دادنامه‌های ۲۳۱-۲۳۲ مورخ ۱۳۸۵/۳/۲۴ به شرح ذیل رأی صادر نموده است:

« در خصوص دعوی خواهان، خانم مریم امامقلی‌وند به طرفیت خوانده آقای داوود زهره‌وند ... مبنی بر تقاضای رسیدگی و صدور حکم بر محکومیت خوانده به پرداخت مهریه (تعداد ۷۰۰ عدد سکه تمام بهار آزادی و یک سفر حج عمره) و دعوی تقابل ... آقای داوود زهره‌وند بطرفیت ... خانم مریم امامقلی‌وند ... مبنی بر تقاضای صدور حکم بر اعسار از تأدیه دفتاً واحده مهریه همسرش ... و تقسیط آن ... با بررسی محتویات پرونده و ملاحظه مستند ابرازی خواهان که رونوشت مصدق سند رسمی نکاحیه پیوست که دلالت بر تحقق علقه زوجیت دائم بین طرفین پرونده با تعیین تعداد هفتصد عدد سکه تمام بهار آزادی و یک سفر حج عمره به عنوان مهریه عندالمطالبه جهت زوجه می‌نماید، نظر به اینکه حسب مندرجات قانونی به مجرد وقوع عقد، زن مالک مهر می‌گردد و می‌تواند هرگونه تصرفی که بخواهد در آن بنماید و با عنایت به عدم ابراز ادله توسط زوج مبنی بر پرداخت دین (مهریه) و براءت ذمه خویش و با توجه به تقاضای زوج مبنی بر اعسار از تودیع دفتاً واحده مهریه و تقسیط آن و با لحاظ برگ استشهادیه محلی ابرازی توسط زوج، مؤدای شهادت شهود تعرفه شده زوج، پاسخ تحقیقات محلی معموله و سایر قرائن و امارات منعکس در پرونده، دادگاه با احراز استقرار دین و اشتغال ذمه زوج نسبت به زوجه دعوی زوجه را در مطالبه مهریه از زوج وارد تشخیص، مستنداً به مواد ۱۰۷۸ و ۱۰۸۲ ق.م.رأی بر محکومیت خوانده به پرداخت مهریه در حق زوجه صادر و اعلام می‌نماید. با عنایت به دعوی تقابل زوج، دعوی مشارالیه نیز مورد پذیرش دادگاه قرار گرفت و از تأدیه دفتاً واحده مهریه معسر تشخیص داده شد، با لحاظ میزان محکوم‌به و وضعیت مالی زوج مستنداً به مواد ۱ و ۳۷ قانون اعسار مصوب ۱۳۱۳ با اصلاحات بعدی رأی بر پرداخت یکجای ۳۵ عدد سکه تمام بهار آزادی و تقسیط مابقی مهریه از قرار هر شش ماه سه عدد سکه تمام بهار آزادی و لحاظ یک سفر حج عمره و معادل‌سازی آن با ارزش سکه و تأدیه آن بر مبنای فوق در حق زوجه صادر و اعلام می‌نماید...» خواهان دعوی تقابل (زوج) از حکم صادره تجدیدنظرخواهی نموده، پرونده در شعبه اول دادگاه تجدیدنظر استان همدان به کلاسه ۶۳۰/۸۵ ثبت و به

شرح ذیل به صدور دادنامه ۱۰۱۲-۱۳۸۵/۷/۳۰ منتهی گردیده است: « در خصوص تجدیدنظرخواهی آقای داوود زهره‌وند بطرفیت خانم مریم امامقلی‌وند نسبت به دادنامه شماره ۲۳۱ و ۲۳۲ سال ۱۳۸۴ صادر شده از شعبه چهارم محاکم عمومی ملایر در رابطه با نحوه تقسیط مهریه با دقت در این امر که تقسیط در مقابل محکوم به در مورد اعسار مصداق دارد، تا زمانی که محکوم به مسلم نگردیده امکان تقسیط وجود ندارد لذا بدو ابیستی به محکوم به معین دادنامه صادر شود آنگاه در این مورد اتخاذ تصمیم شود، با رعایت مواد ۲۰-۲۵ قانون اعسار مصوب ۱۳۱۳ و ماده ۳۵۸ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی ضمن نقض دادنامه در رابطه با اعسار قرار رد دعوی صادر و اعلام می‌شود. این رأی قطعی است.»

۲- به حکایت اوراق پرونده کلاسه ۱۲۲۵/۸۵ شعبه چهارم دادگاه تجدیدنظر استان همدان، خانم فائزه باقری بطرفیت شوهرش آقای عباس زنگنه بخواسته صدور حکم بر محکومیت خوانده به پرداخت مهریه به تعداد ۶۸۲ عدد سکه تمام بهار آزادی اقامه دعوی کرده است که برای رسیدگی و صدور حکم به شعبه دوم دادگاه عمومی ملایر ارجاع گردیده، خوانده دعوی نیز متقابلاً با ادعای اعسار از پرداخت دفعتاً واحده خواسته مرقوم، به طرفیت خواهان اصلی (زوجه) اقامه دعوی نموده که آن هم به دادگاه مزبور ارجاع و توأمأ مورد رسیدگی قرار گرفته و طی دادنامه‌های ۷۰۷، ۷۰۸ مورخ ۱۳۸۵/۶/۲۲ به شرح ذیل اتخاذ تصمیم نموده‌اند: « در خصوص دادخواست خانم فائزه باقری به طرفیت آقای عباس زنگنه به خواسته صدور رأی بر محکومیت خوانده به پرداخت مهریه (۶۸۲ عدد سکه بهار آزادی) دادگاه با عنایت به محتویات پرونده، اظهارات اصحاب دعوی، عقدنامه اصحاب دعوی، نظر به اینکه مطابق قانون به محض وقوع عقد زن مالک مهریه می‌گردد و می‌تواند هرگونه دخل و تصرفی در آن بنماید طی دادنامه‌های ۷۰۷ و ۷۰۸-۱۳۸۵/۶/۲۲ دعوی خواهان را وارد تشخیص داده مستنداً به ماده ۱۹۸ قانون آیین دادرسی مدنی و ماده یک آیین‌نامه اجرایی قانون الحاق یک تبصره به ماده ۱۰۸۲ قانون مدنی مبادرت به صدور رأی بر محکومیت خوانده به پرداخت تعداد ۶۸۲ عدد سکه بهار آزادی به نرخ روز در حق خواهان می‌نماید و در خصوص دعوی تقابل آقای عباس زنگنه به طرفیت خانم فائزه باقری مبنی بر اعسار از پرداخت محکوم به با عنایت به محتویات پرونده، اظهارات خواهان دعوی تقابل، شغل مشارالیه و وضعیت مالی وی، عدم ارائه ادله یا بینه از سوی خوانده مبنی بر ملائت خواهان در پرداخت یک جای مهریه، دعوی خواهان را وارد تشخیص و مستنداً به مواد ۱، ۲۳ و ۳۷ از قانون اعسار و ماده ۲۷۷ قانون مدنی و تبصره ذیل ماده ۱۹ آیین‌نامه اجرایی ماده ۶ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی، دعوی خواهان را وارد تشخیص مبادرت به صدور رأی بر اعسار خواهان از پرداخت یک جای مهریه نموده و خواهان را مکلف کرده هر فصل دو سکه بهار آزادی تا تأدیه دین در حق خواهان پرداخت نماید» و شعبه چهارم دادگاه تجدیدنظر استان همدان در مقام رسیدگی به اعتراضات معموله طی دادنامه ۱۲۳۵/۸۵-۱۳۸۵/۸/۲۴ به شرح ذیل مبادرت به صدور رأی نموده است:

« در خصوص تجدیدنظرخواهی آقای عباس زنگنه و خانم فائزه باقری بطرفیت یکدیگر نسبت به دادنامه ۷۰۸/۸۵ صادره از شعبه دوم عمومی ملایر در پرونده کلاسه ۱۴۸۰/۸۴، نظر به اینکه از سوی تجدیدنظر خواهان ایراد و اعتراض مؤثر و موجهی که سبب نقض اساس دادنامه صادره را فراهم سازد بعمل نیامده و دادنامه تجدیدنظر خواسته از حیث رعایت قواعد و اصول آیین دادرسی مدنی فاقد اشکال مؤثر می‌باشد و جهات تجدیدنظرخواهی با شقوق مندرج در ماده ۳۴۸ قانون ذکر شده انطباق ندارد، لذا مستنداً به ماده ۳۵۸ همان قانون ضمن رد اعتراض به عمل آمده دادنامه معترض عنه را تأیید می‌نماید، این رأی قطعی است.»

همانطور که ملاحظه می‌فرمایید شعب چهارم و دوم دادگاههای عمومی ملایر با استناد به مواد ۱، ۲۳ و ۳۷ قانون اعسار و ۲۷۷ قانون مدنی به دعاوی اصلی مطالبه مهریه و طاری ادعای اعسار از پرداخت دفعتاً واحده آن توأمأ رسیدگی نموده و با قبول دعاوی اعسار، ایداع اقساطی مهریه را در حکم مربوط به الزام زوج به پرداخت مهریه، مورد لحوق قرار داده‌اند که پس از اعتراضات معموله شعبه اول دادگاه تجدیدنظر استان مرقوم با توجه به این امر که در مورد اعسار، تقسیط در مقابل محکوم به مصداق دارد و تا زمانی که محکوم به مسلم نگردیده امکان تقسیط وجود ندارد و بایستی نسبت به محکوم به معین، دادنامه قطعی صادر شود آنگاه در این خصوص اتخاذ تصمیم نمایند، دادنامه صادر شده از شعبه چهارم عمومی ملایر را در مورد قبول ادعای اعسار نقض و حکم به رد آن صادر نموده است، ولی شعبه چهارم دادگاه تجدیدنظر استان همدان بموجب دادنامه ۱۲۳۵/۸۵-۱۳۸۵/۸/۲۴ دادنامه صادر شده از شعبه دوم عمومی ملایر، مبنی بر قبول ادعای زوجه برای مطالبه مهریه و قبول ادعای زوج به اعسار از پرداخت یک‌جای آن را مورد تأیید قرار داده و چون به ترتیب مذکور از شعب مختلف دادگاههای تجدیدنظر استان همدان با استنباط از مواد ۱، ۲۳ و ۳۷ قانون اعسار مصوب سال ۱۳۱۳ با اصلاحات بعدی و ماده ۲۷۷ قانون مدنی و تبصره ماده ۱۹ آیین‌نامه اجرایی ماده ۶ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی آراء مختلف صادر گردیده است، لذا باستناد ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری تقاضای طرح آن را جهت بررسی و عندالاقضا صدور رأی وحدت رویه قضایی دارد.

ج - نظریه دادستان کل کشور: تأیید رأی شعبه چهارم دادگاه تجدیدنظر استان همدان

رأی شماره: ۷۲۲-۱۳/۱۰/۱۳۹۰

رأی وحدت رویه هیأت عمومی دیوان عالی کشور

مستفاد از صدر ماده ۲۴ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب سال ۱۳۷۹ و لحاظ مقررات قانون اعسار مصوب سال ۱۳۱۳ این است که دعوی اعسار که مدیون در اثناء رسیدگی به دعوی داین اقامه کرده قابل استماع است و دادگاه به لحاظ ارتباط آنها باید به هر دو دعوی یکجا رسیدگی و پس از صدور حکم بر محکومیت مدیون در مورد دعوی اعسار او نیز رأی مقتضی صادر نماید؛ بنابراین رأی شعبه چهارم دادگاه تجدیدنظر استان همدان در حدی که با این نظر انطباق دارد به اکثریت آراء صحیح و قانونی تشخیص می‌شود. این رأی طبق ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری در موارد مشابه برای شعب دیوان عالی کشور و کلیه دادگاه‌ها لازم‌الاتباع است.

رأی وحدت رویه شماره ۷۲۰ هیأت عمومی دیوان عالی کشور در مورد صلاحیت سازمان تأمین اجتماعی بعنوان مرجع رسیدگی کننده به تکلیف قانونی کارفرما

مدیرعامل محترم روزنامه رسمی کشور

گزارش پرونده وحدت رویه ردیف ۸۹.۴۷ هیأت عمومی دیوان عالی کشور با مقدمه مربوط و رأی آن به شرح ذیل تنظیم و جهت چاپ و نشر ایفاد می‌گردد،

معاون قضایی دیوان عالی کشور - ابراهیم ابراهیمی

الف: مقدمه

جلسه هیأت عمومی دیوان عالی کشور در مورد پرونده وحدت رویه ردیف ۴۷/۸۹ رأس ساعت ۹ روز سه‌شنبه مورخ ۱۳۹۰/۳/۳ به ریاست حضرت آیت‌الله احمد محسنی گرکانی رئیس دیوان عالی کشور و حضور نماینده محترم دادستان کل کشور جناب آقای سیداحمد مرتضوی مقدم و شرکت اعضای شعب مختلف دیوان عالی کشور، در سالن هیأت عمومی تشکیل و پس از تلاوت آیاتی از کلام‌الله مجید و قرائت گزارش پرونده و طرح و بررسی نظریات مختلف اعضای شرکت کننده در خصوص مورد و استماع نظریه نماینده محترم دادستان کل کشور که به ترتیب ذیل منعکس می‌گردد، به صدور رأی وحدت رویه قضایی شماره ۷۲۰ - ۱۳۹۰/۳/۳ منتهی گردید،

ب: گزارش پرونده

احتراماً به استحضار می‌رساند: سرپرست دفتر امور حقوقی و دعاوی سازمان تأمین اجتماعی گزارش داده است که دادگاه‌های دادگستری در موارد مشابه با استنباط از مواد ۳۹ و ۴۰ قانون تأمین اجتماعی آراء مختلفی صادر کرده‌اند که برای نمونه ذیلاً جریان دو پرونده ذکر می‌گردد:

۱ - به موجب پونده شماره ۸۸۰۸۰۶ شعبه ۲۰ دادگاه تجدیدنظر استان اصفهان آقای عباس‌علی میرزاخانیان‌مارنانی دادخواستی به طرفیت آقای نعمت‌اله زرگر و سازمان تأمین اجتماعی اصفهان به خواسته الزام خوانده ردیف اول به پرداخت حق بیمه او از تاریخ ۱۳۵۷/۶/۱ لغایت ۱۳۶۰/۴/۱۷ و ۱۳۶۲/۴/۱۹ لغایت ۱۳۶۵/۱۱/۳۰ و الزام خوانده ردیف دوم به قبول حق بیمه و احتساب سنوات خدمت به دادگاه عمومی اصفهان تقدیم نموده و با این توضیح که در ایام مذکور در کارگاه خوانده ردیف اول مشغول کار بوده ولی او از پرداخت حق بیمه‌اش استنکاف کرده خواستار رسیدگی و صدور حکم به شرح خواسته گردیده است. پرونده به شعبه پانزدهم دادگاه عمومی اصفهان ارجاع گردیده و در جریان رسیدگی قرار گرفته است. در جلسه اول دادرسی که وکیل خواهان، خوانده ردیف اول و نماینده خوانده ردیف دوم حاضر بوده‌اند، نماینده خوانده ردیف دوم (سازمان تأمین اجتماعی اصفهان) به صلاحیت دادگاه ایراد کرده و خواستار صدور قرار عدم صلاحیت به اعتبار صلاحیت سازمان تأمین اجتماعی گردیده، ولی دادگاه بدون اتخاذ تصمیم نسبت به ایراد مزبور به ماهیت دعوی رسیدگی و سرانجام طبق دادنامه شماره ۸۷۰۱۳۲۰ - ۱۳۸۷/۱۱/۲۰ حکم بر محکومیت سازمان تأمین اجتماعی استان اصفهان به احتساب سوابق کاری خواهان و اخذ بیمه مربوط از کارفرما (خوانده ردیف اول) صادر نموده است. اداره کل تأمین اجتماعی استان اصفهان به رأی مزبور اعتراض و در لایحه اعتراضیه ایراد به صلاحیت دادگاه را تکرار کرده است. پرونده به شعبه ۲۰ دادگاه تجدیدنظر استان اصفهان ارجاع گردیده و این شعبه به تجدیدنظرخواهی رسیدگی و رأی تجدیدنظرخواسته را به موجب دادنامه شماره ۸۸۰۱۱۷۵ - ۱۳۸۸/۹/۱۸ تأیید نموده است.

۲ - طبق پرونده شماره ۲۵/۳۱۱۵/۳ شعبه بیست و پنجم دیوان عالی کشور آقای حسین‌علی فدایی دادخواستی به طرفیت شرکت تعاونی تاکسیرانی و خطوط ویژه نجف‌آباد و حومه و سازمان تأمین اجتماعی شهرستان نجف‌آباد به خواسته الزام خوانده ردیف اول به پرداخت حق بیمه او از تاریخ ۱۳۶۲/۴/۲۰ لغایت ۲۹۰۱۲۰۱۳۸۳ و الزام خوانده ردیف دوم به قبول حق بیمه و احتساب سنوات خدمت به دادگاه عمومی نجف‌آباد تقدیم نموده و توضیح داده در شرکت تعاونی تاکسیرانی و خطوط ویژه نجف‌آباد و حومه به عنوان فروشنده مشغول کار بوده ولی آن شرکت برای او حق بیمه منظور نکرده است. پرونده به شعبه دوم دادگاه ارجاع گردیده و این شعبه به موجب دادنامه شماره ۱۳۸۸/۱/۱۱-۲۷ به استناد مواد ۳۹، ۴۰، ۴۲، ۴۳ قانون تأمین اجتماعی با نفی صلاحیت خود قرار عدم صلاحیت به اعتبار صلاحیت هیأت بدوی تشخیص مطالبات سازمان تأمین اجتماعی صادر و پرونده را در اجرای ماده ۲۸ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی به دیوان عالی کشور ارسال نموده که به شعبه بیست و

پنجم ارجاع گردیده و این شعبه به شرح دادنامه شماره ۰۰۱۲۶ - ۱۳۸۸/۴/۱ قرار مزبور را در حد نفی صلاحیت دادگاه و تصریح به اینکه مرجع صالح برای رسیدگی به تقاضای خواهان سازمان تأمین اجتماعی نجف آباد می باشد تأیید کرده است،

ملاحظه می فرمایید در مورد دعوی به خواسته الزام کارفرما به پرداخت حق بیمه کارگر و الزام سازمان تأمین اجتماعی به قبول حق بیمه و احتساب سنوات خدمت، از دادگاه های یادشده آراء مختلفی صادر گردیده است شعبه ۱۵ دادگاه عمومی اصفهان خود را صالح دانسته و به دعوی رسیدگی و حکم صادر نموده، ولی شعبه ۲ دادگاه عمومی نجف آباد از خود نفی صلاحیت کرده است، لذا در اجرای ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور کیفری تقاضای طرح موضوع را در هیأت عمومی دیوان عالی کشور به منظور ایجاد وحدت رویه قضایی دارد،

ج: نظریه نماینده دادستان کل کشور

با احترام، در خصوص پرونده وحدت رویه شماره ۴۷/۸۹ نظر خود را به شرح ذیل به عرض می رسانم: قانون گذار کارفرما را مکلف به پرداخت حق بیمه ماهیانه کرده و سازمان تأمین اجتماعی نیز مرجع رسیدگی کننده صورت مزد، اسناد و مدارک کارفرما تعیین شده است همچنین ضمانت اجرای تکلیف کارفرما در ذیل ماده ۳۹ و ۴۰ قانون تأمین اجتماعی مصوب ۱۳۵۴ پیشینی شده است به این معنا که سازمان باید در صورت ناقص بودن مدارک مابه التفاوت و در صورت امتناع کارفرما حق بیمه را رأساً تعیین و از کارفرما مطالبه و وصول نماید از این تکلیف قانونی چنین استنباط می شود که سازمان مکلف است از یک طرف سابقه خدمت مستخدم را محاسبه نماید و از طرف دیگر حق بیمه و یا مابه التفاوت را از کارفرما وصول کند با این توصیف موجبی برای طرح دعوی در محاکم قضایی نخواهد بود. علیهذا در صورتی که سازمان از انجام وظیفه قانونی مبنی بر محاسبه سنوات خدمتی خودداری کند کارگر حق خواهد داشت به دیوان محترم عدالت اداری رجوع نماید، بنابراین در نتیجه رأی شعبه محترم ۲۵ دیوان عالی کشور مورد تأیید است،

د: رأی وحدت رویه شماره ۷۲۰ - ۳۰۳۱۳۹۰ هیأت عمومی دیوان عالی کشور

مطابق مقررات مواد ۳۰، ۳۶، ۳۹ و ۴۰ قانون تأمین اجتماعی کارفرما مسؤول پرداخت حق بیمه سهم خود و بیمه شده در مهلت مقرر در قانون به سازمان تأمین اجتماعی است و در صورت خودداری از انجام این تکلیف، سازمان تأمین اجتماعی مکلف به وصول حق بیمه از کارفرما و ارائه خدمت به بیمه شده می باشد؛ بنابراین در صورتی که کارفرما در ایام اشتغال بیمه شده به تکلیف قانونی خود عمل ننماید و بیمه شده خواستار الزام او به انجام تکلیف پرداخت حق

بیمه ایام اشتغال و پذیرش آن از سوی سازمان تأمین اجتماعی گردد، رسیدگی به موضوع در صلاحیت سازمان تأمین اجتماعی محل خواهد بود، لذا رأی شماره ۲۷- ۱۳۸۸/۱/۱۱ شعبه دوم دادگاه عمومی نجف آباد در حد نفی صلاحیت دادگاه (که طبق رأی شماره ۰۰۱۲۶ - ۱۳۸۸/۴/۱ شعبه بیست و پنجم دیوان عالی کشور تأیید شده) به اکثریت آراء صحیح و منطبق با موازین قانونی تشخیص می گردد. این رأی طبق ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور کیفری در موارد مشابه برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاه های سراسر کشور لازم الاتباع است.

رأی وحدت رویه شماره ۷۱۸ هیأت عمومی دیوان عالی کشور در خصوص حق حبس مهریه

جلسه هیأت عمومی دیوان عالی کشور در مورد پرونده وحدت رویه ردیف ۱۸ /۸۹ رأس ساعت ۹ روز سه شنبه مورخ ۱۳ /۲ /۱۳۹۰ به ریاست آیت ا... احمد محسنی گرکانی رئیس دیوان عالی کشور و حضور جناب آقای سید احمد مرتضوی نماینده دادستان کل کشور و شرکت اعضای شعب مختلف دیوان عالی کشور، در سالن هیأت عمومی تشکیل و پس از تلاوت آیاتی از کلام... مجید و قرائت گزارش پرونده و طرح و بررسی نظریات مختلف اعضای شرکت کننده در خصوص مورد و استماع نظریه نماینده جناب آقای دادستان کل کشور که به ترتیب ذیل منعکس می گردد، به صدور رأی وحدت رویه قضایی شماره ۷۱۸- ۱۳ ۱۳۹۰ ۲. منتهی گردید.

رأی وحدت رویه شماره ۷۱۸ هیأت عمومی دیوان عالی کشور در خصوص حق حبس مهریه

مدیرعامل محترم روزنامه رسمی کشور

گزارش پرونده وحدت رویه ردیف ۱۸/۸۹ هیأت عمومی دیوان عالی کشور با مقدمه مربوط و رأی آن به شرح ذیل تنظیم و جهت چاپ و نشر ایفاد می گردد.

معاون قضایی دیوان عالی کشور - ابراهیم ابراهیمی

الف: مقدمه

جلسه هیأت عمومی دیوان عالی کشور در مورد پرونده وحدت رویه ردیف ۱۸ /۸۹ رأس ساعت ۹ روز سه شنبه مورخ ۱۳ /۲ /۱۳۹۰ به ریاست حضرت آیت ا... احمد محسنی گرکانی رئیس دیوان عالی کشور و حضور جناب آقای سید احمد مرتضوی نماینده دادستان کل کشور و شرکت اعضای شعب مختلف دیوان عالی کشور، در سالن هیأت عمومی تشکیل و پس از تلاوت آیاتی از کلام... مجید و قرائت گزارش پرونده و طرح و بررسی نظریات مختلف اعضای شرکت کننده در خصوص مورد و استماع نظریه نماینده جناب آقای دادستان کل کشور که به ترتیب ذیل منعکس می گردد، به صدور رأی وحدت رویه قضایی شماره ۷۱۸- ۱۳ /۲ /۱۳۹۰ منتهی گردید.

ب: گزارش پرونده

با احترام به استحضار می‌رساند شعبه محترم نهم دادگاه تجدیدنظر استان لرستان با شعبه پنجم همان دادگاه در استان لرستان در موضوع امکان استفاده زوجه از حق حبس خود تا دریافت مهریه نظر مغایر داده‌اند که اجمال آن به شرح ذیل است:

الف: شعبه اول دادگاه عمومی الشتر در خصوص دعوی آقای امیر زارع علیه همسرش خانم سمیه محمدی دایر به الزام به تمکین با احراز رابطه زوجیت و با استدلال به اینکه صرف عدم پرداخت مهریه مستلزم عدم تمکین خاص می‌باشد « نه تمکین عام » خوانده را محکوم به تمکین از زوج نموده است و شعبه پنجم دادگاه تجدیدنظر استان لرستان با استدلال به اینکه زوجه در مقابل پرداخت مهریه حاضر به تمکین است و اقدام وی منطبق با ماده ۱۰۸۵ قانون مدنی است رأی بدوی را نقض و حکم به بطلان دعوی خواهان صادر کرده است.

ب: شعبه اول دادگاه عمومی الشتر در مورد مشابه رأی به تمکین داده و پرونده جهت رسیدگی به تجدیدنظرخواهی زوجه به شعبه نهم دادگاه تجدیدنظر استان لرستان ارجاع شده و در این شعبه رأی بدوی را خالی از اشکال دانسته و تأیید نموده است.

علیهذا ملاحظه می‌فرمایید شعبه پنجم و شعبه نهم دادگاه تجدیدنظر استان لرستان در مورد واحدی دو نظر مغایر داده‌اند بدین معنا که یک شعبه نظر داده که زوجه می‌تواند صرفاً در خصوص تمکین خاص از حق استفاده کند و شعبه دیگر زوجه را به طور کلی مختار در اعمال حق حبس می‌داند.

معاون اول دادستان کل کشور - سیداحمد مرتضوی مقدم

ج: نظریه دادستان کل کشور

با احترام، به عنوان نماینده دادستان محترم کل کشور نظر خود را اعلام می‌دارم:

با ایجاد علقه زوجیت مهریه بر ذمه زوج مستقر می‌شود و طرفین مکلف می‌شوند به وظایف خود (که بخشی از آن در مواد ۱۱۰۲ و ۱۱۰۳ آمده است) عمل نمایند. ماده ۱۰۸۵ قانون مدنی به زن اختیار اعمال حق حبس را در قبال وظایفی که در مقابل شوهر دارد داده است قانونگذار به نحو عام تعبیر به وظایف کرده است و در اختیار دادن خود به شوهر به معنی خاص یکی از وظایف زن [است]، لذا حق حبس علی‌الظاهر ناظر به عموم وظایف است و از آنجایی که به صرف وقوع عقد زن مالک مهر می‌شود، لذا نمی‌توان آن را تنها در قبال دخول قرار داد زیرا با طلاق

زن قبل از دخول نصف مهریه به وی پرداخت می‌شود مضافاً اینکه حیثیت زن تنها با عمل زناشویی مخدوش نمی‌شود بنابراین اگر زن مکلف باشد در تمام استمتاعات به جز عمل زناشویی تسلیم مرد گردد حیثیت فردی و اجتماعی وی که حفظ آن کمتر از ازاله بکارت نیست چگونه جبران شود؟ علیهذا در نتیجه رأی شعبه پنجم دادگاه تجدیدنظر استان لرستان که حق حبس را به طور مطلق برای زن مقرر کرده صائب می‌دانم.

د: رأی وحدت رویه شماره ۷۱۸ - ۱۳/۲/۱۳۹۰ هیأت عمومی دیوان عالی کشور

مستفاد از ماده ۱۰۸۵ قانون مدنی این است که زن در صورت حال بودن مهر می‌تواند تا مهر به او تسلیم نشده از ایفاء مطلق وظایفی که شرعاً و قانوناً در برابر شوهر دارد امتناع نماید، بنابراین رأی شعبه پنجم دادگاه تجدیدنظر استان لرستان که با این نظر انطباق دارد به اکثریت آراء صحیح و قانونی تشخیص و تأیید می‌گردد. این رأی طبق ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری در موارد مشابه برای شعب دیوان عالی کشور و کلیه دادگاه‌ها لازم‌الاتباع است.

رأی وحدت رویه شماره ۷۱۷ دیوان عالی کشور در خصوص مسؤولیت هر یک از رانندگان در برخورد دو یا چند وسیله

جلسه هیأت عمومی دیوان عالی کشور در مورد پرونده وحدت رویه ردیف ۸۷/۲۰ رأس ساعت ۹ روز سه‌شنبه مورخ ۱۳۹۰/۲/۶ به ریاست آیت‌الله احمد محسنی گرکانی رئیس دیوان عالی کشور و حضور حجه‌الاسلام والمسلمین محسنی‌اژیه دادستان کل کشور و شرکت اعضای شعب مختلف دیوان عالی کشور، در سالن هیأت عمومی تشکیل و پس از تلاوت آیاتی از کلام‌الله مجید و قرائت گزارش پرونده و طرح و بررسی نظریات مختلف اعضای شرکت کننده در خصوص مورد و استماع نظریه جناب آقای دادستان کل کشور که به ترتیب ذیل منعکس می‌گردد، به صدور رأی وحدت رویه قضایی شماره ۷۱۷ - ۱۳۹۰/۲/۶ منتهی گردید.

رأی وحدت رویه شماره ۷۱۷ هیأت عمومی دیوان عالی کشور در خصوص مسؤولیت هر یک از رانندگان در برخورد دو یا چند وسیله نقلیه منتهی به قتل

مدیرعامل محترم روزنامه رسمی کشور

گزارش پرونده وحدت رویه ردیف ۸۷/۲۰ هیأت عمومی دیوان عالی کشور با مقدمه مربوط و رأی آن به شرح ذیل تنظیم و جهت چاپ و نشر ایفاد می‌گردد.

الف: مقدمه

جلسه هیأت عمومی دیوان عالی کشور در مورد پرونده وحدت رویه ردیف ۲۰ / ۸۷ / رأس ساعت ۹ روز سه شنبه مورخ ۱۳۹۰ / ۲ / ۶ به ریاست حضرت آیت... احمد محسنی گرکانی رئیس دیوان عالی کشور و حضور حجه الاسلام والمسلمین محسنی اژیه دادستان کل کشور و شرکت اعضای شعب مختلف دیوان عالی کشور، در سالن هیأت عمومی تشکیل و پس از تلاوت آیاتی از کلام الله مجید و قرائت گزارش پرونده و طرح و بررسی نظریات مختلف اعضای شرکت کننده در خصوص مورد و استماع نظریه جناب آقای دادستان کل کشور که به ترتیب ذیل منعکس می گردد، به صدور رأی وحدت رویه قضایی شماره ۷۱۷ - ۱۳۹۰ / ۲ / ۶ منتهی گردید،

ب: گزارش پرونده

احتراماً به استحضار می رساند: براساس گزارش رئیس شعبه محترم یکصد و هفده دادگاه عمومی جزایی تبریز که تحت شماره ۳۷۱۹ مورخ ۳۱.۲.۱۳۸۵ ثبت گردیده است از شعب پنجم و بیست و هفتم دیوان عالی کشور طی دادنامه های ۵ / ۱۱۲۰ - ۲۸ / ۷ / ۱۳۸۲ و ۲۷ / ۱۵۹ - ۱۸ / ۵ / ۱۳۷۹ با استنباط از ماده ۳۳۷ قانون مجازات اسلامی آراء مختلف صادر گردیده است که خلاصه جریان امر ذیلاً منعکس می گردد،

۱ - به دلالت اوراق پرونده کلاسه ۲۶۵۹ / ۸۲ / شعبه پنجم دیوان عالی کشور (تشخیص) خودروسواری پیکان به رانندگی آقای خلیل نصیری، هنگام حرکت از تبریز به اهر، با وانت مزدا به رانندگی آقای قادر احتشام زین کش تصادف نموده است که در اثر این سانحه راننده وانت مزدا و یک نفر دیگر از سرنشینان وسایط نقلیه فوت و تعدادی دیگر از سرنشینان آنها مجروح شده اند. کارشناسان تصادفات بدون تصریح به علت تامه تصادف، راننده پیکان سواری (آقای خلیل نصیری) را ۸۰٪ و راننده وانت مزدا (مرحوم قادر احتشام زین کش) را ۲۰٪ مقصر تشخیص داده اند و دادگاه عمومی جزایی رسیدگی کننده، بزهکاری آقای خلیل نصیری را در قتل غیر عمدی حسن شیرین زاده، اقدم باباخان و قادر احتشام زین کش و ایراد صدمه غیر عمدی نسبت به هفت نفر دیگر مستنداً به نظرات کارشناسی، شکایت اولیاء دم و مصدومین حادثه و گواهی های پزشکی و اقراریه موجود در پرونده احراز و به نسبت تقصیر وی در وقوع تصادف، (۸۰٪) او را به پرداخت ثسه فقره [هشتاد صدم ديه كامل يك مرد مسلمان در حق اولیای دم] اهر يك از مقتولان] و هشتاد صدم ديه جراحات وارده در حق مجروحان ديگر و تحمل حبس از جهت عدم رعایت نظامات دولتی محکوم نموده است،

شعبه نهم تجدیدنظر استان در مقام رسیدگی به اعتراض آقای قاضی اجرای احکام، طی دادنامه ۱۱۷- ۱۳۸۱ / ۲ / ۸
چنین رأی داده:

((در خصوص تذکر مورخه ۱۳۸۰/۶/۲۷ آقای قاضی اجرای احکام نسبت به دادنامه شماره ۳۲۲ و ۳۲۳ مورخه ۹.۴.۱۳۸۰ صادره از شعبه سی و هشتم دادگاه عمومی شهرستان تبریز در پرونده‌های کلاسه ۳۸.۷۸ و ۲۲۱۹ که طی آن آقای خلیل نصیری فرزند سرخای به اتهام بی‌احتیاطی در تصادف و تصادم رانندگی مورخ ۱۳۷۸/۱۰/۱۴ منجر به قتل و ایراد صدمات غیرعمدی به شکات، به شرح مندرج در دادنامه‌های بدوی به تحمل هجده ماه حبس و پرداخت ۸۰٪ دیات متعلقه به لحاظ اینکه هیأت کارشناسان وی را در به وقوع پیوستن حادثه ۸۰٪ مقصر تشخیص داده‌اند، محکوم شده است و آقای قاضی اجرای احکام حسب تذکر فوق‌الاشعار به لحاظ عدم رعایت قاعدهٔ تنصیف در پرداخت دیه (موضوع ماده ۳۳۷ ق.م.ا) وقوع اشتباه را متذکر شده که مورد قبول محکمه محترم صادرکنندهٔ رأی قرار نگرفته است. دادگاه با بررسی محتویات پرونده به ویژه کیفیت تصادف که به صورت تصادم در وسیله نقلیه نبوده، با قبول تذکرهاى قاضی محترم اجرای احکام، به استناد ماده ۲۵۰ قانون آیین دادرسی کیفری ضمن تعدیل محکومیت آقای خلیل نصیری در پرداخت دیات مقرر در دادنامه بدوی از هشتاد درصد به پنجاه درصد (ماده ۳۳۷) قانون مجازات اسلامی، دادنامه صادره را تأیید می‌نماید. این رأی قطعی است.))
شعبه پنجم تشخیص دیوان عالی کشور در مقام رسیدگی به تجدیدنظرخواهی فوق‌العاده نسبت به دادنامه ۱۱۷- ۱۳۸۱ / ۲ / ۸ شعبه نهم تجدیدنظر استان آذربایجان شرقی، طی دادنامه ۱۱۲۰- ۱۳۸۲/۷/۲۸ به شرح ذیل اتخاذ تصمیم نموده است:

((اشتباه معنونه و اعلامی از ناحیه رئیس کل دادگستری استان آذربایجان شرقی در دادنامه فوق‌الذکر وارد است هم از جنبهٔ تأیید دیه و ارش معینه در حق خانم حبیبه احمدپور و هم از نظر تعدیل محکومیت محکوم علیه از ۸۰٪ به ۵۰٪ دیه، زیرا استناد به ماده ۳۳۷ قانون مجازات اسلامی زمانی صحیح است که امکان تعیین درصد تقصیر نباشد و مستند محکومیت فقط استناد عمل به هر دو نفر باشد، ولی در مانحن‌فیه کارشناس دقیقاً میزان تقصیر را استخراج و مشخص کرده است، علیهذا دادنامه فوق‌الذکر نقض و محکوم‌علیه را به دیات و ارش‌های تعیین شده در دادنامه بدوی و در مورد خانم حبیبه احمدپور به نصف دیات و ارش مذکور محکوم می‌نماید. این حکم قطعی و غیرقابل تجدیدنظر است.))

۲ - طبق محتویات پروندهٔ کلاسه ۷۲۶ / ۲۳ شعبه بیست و هفتم دیوان عالی کشور آقایان بابا احمدزاده و اباذر حسین‌زاده، در اثر بی‌احتیاطی در امر رانندگی وسیله نقلیه موتوری هر کدام به ترتیب با ۸۵٪ و ۱۵٪ تقصیر مرتکب قتل غیرعمدی و صدمه غیرعمدی شده‌اند. موضوع در شعبه اول دادگاه عمومی هشتروند مطرح و هر کدام از آنان طی دادنامه ۲۴۱۹-۷۷/۱۰ به نسبت تقصیرشان به پرداخت دیه و ارش محکوم شده‌اند و این رأی در شعبه دوم دادگاه

تجدیدنظر استان آذربایجان شرقی طی دادنامه ۶۸-۲۲/۱/۱۳۷۸. مورد تأیید قرار گرفته است. از این رأی در اجرای ماده ۲۳۵ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری تجدیدنظرخواهی فوق‌العاده به عمل آمده که شعبه بیست و هفتم دیوان عالی کشور به موجب دادنامه ۱۵۹-۱۸/۵/۱۳۷۹ به شرح ذیل اتخاذ تصمیم نموده‌اند:

((با توجه به محتویات پرونده و با عنایت به فتوکپی استفتاء از امام خمینی قدس سره در این زمینه که ضمیمه می‌گردد جواباً مرقوم گردیده میزان صدق استناد عرفی به هر دو طرف است (به هر نسبت که به هر کدام باشد) دیه تنصیف می‌گردد و ماده ۳۳۷ قانون مجازات اسلامی هم همین است، بنابراین اعتراض و ایراد قاضی محترم اجرای احکام هشترود به رأی صادره از دادگاه محترم شعبه اول هشترود (۲۴۱۹-۱۶/۱۰/۱۳۷۷) که در شعبه دوم دادگاه محترم تجدیدنظر استان مورد تأیید قرار گرفته (۶۸-۲۲/۱/۱۳۷۸) وارد تشخیص، لذا طبق تبصره ۴ ماده ۲۳۵ قانون آیین دادرسی در امور کیفری مصوب ۱۳۷۸ رأی تجدیدنظرخواسته نقض و پرونده جهت رسیدگی به دادگاه هم‌عرض ارجاع می‌گردد))

همان‌طور که ملاحظه می‌فرمایید، در اثر معلوم‌نشدن علت تامه تصادف و در نتیجه استناد نتایج حاصله از سانحه رانندگی به رانندگان هر دو وسیله نقلیه، شعبه پنجم تشخیص دیوان عالی کشور به نسبت تعیین شده در نظریه کارشناسان و شعبه بیست و هفتم دیوان عالی کشور به میزان صدق استناد عرفی به هر دو طرف (تنصیف دیه) به محکومیت متهمان اظهار عقیده فرموده‌اند و بالنتیجه به ترتیب مذکور از ماده ۳۳۷ قانون مجازات اسلامی استنباط مختلف صورت پذیرفته است، لذا به تجویز ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری طرح موضوع را برای صدور رأی وحدت رویه قضایی درخواست می‌نماید.

معاون قضایی دیوان عالی کشور - حسینعلی نیری

ج: نظریه دادستان کل کشور

تأیید رأی شعبه بیست و هفتم دیوان عالی کشور

د: رأی وحدت رویه شماره ۷۱۷ - ۶.۲.۱۳۹۰ هیأت عمومی دیوان عالی کشور

برحسب مستفاد از ماده ۳۳۷ قانون مجازات اسلامی هرگاه برخورد دو یا چند وسیله نقلیه منتهی به قتل سرنشین یا سرنشینان آنها گردد، مسؤولیت هر یک از رانندگان در صورت تقصیر - به هر میزان که باشد - به نحو تساوی خواهد بود، بنابراین رأی شعبه بیست و هفتم دیوان عالی کشور که مطابق این نظر صادر شده، به اکثریت آراء موافق

قانون تشخیص و تأیید می‌گردد. این رأی طبق ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری در موارد مشابه برای شعب دیوان عالی کشور و کلیه دادگاهها لازم‌الاتباع است.

صلاحیت دادگاه در رسیدگی به دعوی تقسیم ترکه

رأی وحدت رویه شماره ۷۱۹ هیأت عمومی دیوان عالی کشور در خصوص تعیین مرجع صالح برای رسیدگی به درخواست تقسیم ترکه

مدیرعامل محترم روزنامه رسمی کشور

گزارش وحدت رویه ردیف ۶/۸۹ هیأت عمومی دیوان عالی کشور با مقدمه مربوطه و رأی آن به شرح ذیل تنظیم و جهت چاپ و نشر ایفاد می‌گردد.

معاون قضایی دیوان عالی کشور - ابراهیم ابراهیمی

الف: مقدمه

جلسه هیأت عمومی دیوان عالی کشور در مورد پرونده وحدت رویه ردیف ۶/۸۹ رأس ساعت ۹ روز سه‌شنبه مورخ ۱۳۹۰/۲/۲۰ به ریاست حضرت آیت‌... احمد محسنی گرکانی رئیس دیوان عالی کشور و حضور جناب آقای محسنی اژیبه دادستان کل کشور و شرکت اعضای شعب دیوان عالی کشور، در سالن هیأت عمومی تشکیل و پس از تلاوت آیاتی از کلام... مجید و قرائت گزارش پرونده و طرح و بررسی نظریات مختلف اعضای شرکت‌کننده در خصوص مورد و استماع نظریه جناب آقای دادستان کل کشور که به ترتیب ذیل منعکس می‌گردد، به صدور رأی وحدت رویه قضایی شماره ۷۱۹ - ۱۳۹۰/۲/۲۰ منتهی گردید.

ب: گزارش پرونده

حضرت	آیت‌الله	محسنی	گرکانی	دامت	برکاته
ریاست	محترم	دیوان	عالی	کشور	

احتراماً به عرض عالی می‌رساند که حسب اعلام آقای رئیس شعبه دوم دادگاه عمومی ازنا شعب دیوان عالی کشور با استنباط از ماده ۱ قانون افراز و فروش املاک مشاع مصوب سال ۱۳۵۷ در خصوص تعیین مرجع صالح برای رسیدگی به درخواست تقسیم ترکه که از اموال غیرمنقول بوده، آراء مختلفی صادر کرده‌اند. تصاویر آراء ارسال و

تقاضا شده مراتب به منظور ایجاد وحدت رویه قضایی در هیأت عمومی دیوان عالی کشور مطرح گردد. جریان امر به شرحی است که ذیلاً منعکس می‌گردد:

شعبه دوم دادگاه عمومی ازنا در چندین پرونده به شماره‌های ۱۴۲۴/۲/۸۶، ۷۰۹/۲/۸۶، ۱۷۳/۲/۸۸ و ۰۰۳۶۳ که خواسته دعوی تقسیم ترکه، که اراضی کشاورزی اعم از آبی و دیمی و باغ‌های مثمر و غیرمثمر بوده به لحاظ اینکه جریان ثبتی املاک مورد درخواست تقسیم خاتمه یافته، مستنداً به ماده ۱ قانون افراز و فروش املاک مشاع مصوب سال ۱۳۵۷ قرار عدم صلاحیت به اعتبار صلاحیت واحد ثبتی محل وقوع املاک صادر کرده است. پرونده‌های مذکور در اجرای ماده ۲۸ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی به دیوان عالی کشور ارسال و به شعب بیست و یکم، بیست و سوم و بیست و پنجم ارجاع گردیده است. شعبه بیست و سوم برابر دادنامه‌های شماره‌های ۵۸/۸۷ - ۱۳۸۷/۱/۳۰ و ۶۶۳/۸۷ - ۱۳۸۷/۱۰/۲۸ قرارهای عدم صلاحیت دادگاه در پرونده‌های شماره‌های ۱۴۲۴/۲/۸۶ و ۷۹۰/۲/۸۶ و شعبه بیست و پنجم به موجب دادنامه شماره ۲۵/۳۰۳/۸۸ - ۱۳۸۸/۸/۳ قرار عدم صلاحیت دادگاه در پرونده شماره ۸۸.۲.۱۷۳ را تأیید کرده‌اند، لکن شعبه بیست و یکم حسب دادنامه شماره

۸۸.۲۸۹ - ۳۰.۱۰.۱۳۸۸ قرار عدم صلاحیت دادگاه در پرونده شماره ۰۰۳۶۳ را با این استدلال «: آنچه در صلاحیت اداره ثبت اسناد و املاک محل می‌باشد دعوی افراز سهم مشاع یکی از شرکاء از یک ملک مشاع است نه درخواست تقسیم ترکه و چون تقسیم ترکه ملازمه با افراز ندارد، لذا از شمول قانون افراز و فروش املاک مشاع خارج است و رسیدگی به آن طبق ماده ۳۰۰ قانون امور حسبی در صلاحیت دادگاه است...» نقض و پرونده را جهت رسیدگی به دادگاه اعاده نموده است. همچنین شعبه پنجم دیوان عالی کشور طبق دادنامه شماره ۵/۳۳۲ - ۱۳۸۷/۸/۲۲ رسیدگی به درخواست تقسیم ترکه را در صلاحیت دادگاه دانسته و قرار عدم صلاحیت را که شعبه اول دادگاه عمومی ازنا به اعتبار صلاحیت واحد ثبتی محل صادر کرده نقض نموده است، همان طور که ملاحظه می‌فرمایید شعب بیست و سوم و بیست و پنجم دیوان عالی کشور قرار عدم صلاحیت را که دادگاه در دعوی تقسیم ترکه بغيرمنقول] به اعتبار واحد ثبتی محل وقوع املاک به استناد ماده ۱ قانون افراز و فروش املاک مشاع مصوب سال ۱۳۵۷ صادر کرده تأیید نموده‌اند، ولی شعب پنجم و بیست و یکم موضوع را از شمول قانون یاد شده خارج دانسته و رسیدگی به آن را در صلاحیت دادگاه اعلام کرده‌اند، بنا به مراتب در اجرای ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری تقاضای طرح موضوع را در هیأت عمومی دیوان عالی کشور به منظور ایجاد وحدت رویه قضایی دارد،

معاون قضایی دیوان عالی کشور - حسینعلی نیری

ج: نظریه دادستان کل کشور: تأیید رأی شعبه بیست و یکم دیوان عالی کشور

د: رأی وحدت رویه شماره ۷۱۹ - ۱۳۹۰/۲/۲۰ هیأت عمومی دیوان عالی کشور

مستفاد از مقررات قانون امور حسبی راجع به تقسیم، تقسیم ترکه در صورت عدم تراضی ورثه امری است که محتاج رسیدگی قضایی است و باید در دادگاه به عمل آید. همین حکم در موردی هم که ترکه منحصر به یک یا چند مال غیرمنقول باشد جاری است، بنابراین آراء شعب پنجم و بیست و یکم دیوان عالی کشور که تقسیم ترکه غیرمنقول را از صلاحیت واحد ثبتی محل وقوع مال خارج و در صلاحیت دادگاه دانسته به اکثریت آراء صحیح و منطبق با موازین قانونی است. این رأی طبق ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری در موارد مشابه برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاههای سراسر کشور لازم‌الاتباع است.

رای وحدت رویه هیأت عمومی دیوان عالی کشور ۷۱۵

قابلیت تجدید نظر آرای دادگاه های عمومی، جزایی و انقلاب در خصوص مجازات اعدام در دیوان عالی کشور

اشاره :

جلسه هیئت عمومی دیوان عالی کشور به منظور ایجاد وحدت رویه در خصوص رسیدگی به آرای مختلف شعب ۲۷ و ۳۱ دیوان عالی کشور که در مقام رسیدگی به تجدیدنظرخواهی از احکام اعدام دادگاههای انقلاب اسلامی درباره متهمان به محاربه و افساد فی الارض صادر شده است، در تاریخ ۱۷ فروردین ۱۳۸۹ با حضور رئیس دیوان عالی کشور، نماینده دادستان کل و قضات دیوان عالی کشور در سالن اجتماعات دیوان برگزار شد. در این نشست مقرر شد: بنا به حکم ماده ۱۶ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب، رسیدگی این دادگاهها باید طبق مقررات قانون آیین دادرسی انجام شود. همچنین به صراحت ماده ۲۲ اصلاحی قانون یادشده رسیدگی دادگاه تجدیدنظر به درخواست تجدیدنظر از احکام قابل تجدیدنظر دادگاههای عمومی، جزایی و انقلاب باید وفق مقررات قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۲۸ شهریور ۱۳۷۸ به عمل آید. در ماده ۱۸ اصلاحی قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب نیز که در تاریخ ۲۴ دی ۱۳۸۵ و مؤخر بر ماده ۲۱ قانون یاد شده تصویب گردیده، تصریح و تأکید شده است که تجدیدنظر و فرجام خواهی از آرای قابل تجدیدنظر یا فرجام دادگاههای عمومی و انقلاب طبق مقررات قانون آیین دادرسی انجام شود. بنابراین، مستفاد از مواد مذکور این است که آرای دادگاههای عمومی، جزایی و انقلاب در مواردی که مجازات قانونی جرم اعدام باشد، قابل تجدیدنظر در

دیوان عالی کشور است و به نظر اکثریت اعضای هیئت عمومی دیوان عالی کشور، رأی شعبه ۳۱ دیوان عالی کشور که نتیجتاً با این نظر مطابقت دارد، صحیح و منطبق با موازین قانونی است. این رأی طبق ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری، در موارد مشابه برای شعب دیوان عالی کشور و کلیه دادگاه‌ها لازم‌الاتباع است.

گزارش وحدت رویه ۲۴ فروردین ۱۳۸۹ ردیف ۱۴/۸۸

حسب اعلام رئیس شعبه ۵۴ دادگاه تجدیدنظر استان تهران، پس از صدور رأی وحدت رویه شماره ۷۰۳ مورخ ۹ مرداد ۱۳۸۶ هیئت عمومی دیوان عالی کشور، شعب ۲۷ و ۳۱ دیوان عالی کشور در مقام رسیدگی به تجدیدنظرخواهی از احکام اعدام که از دادگاه‌های انقلاب اسلامی درباره متهمان به محاربه و افساد فی الارض صادر شده، آرای مختلفی صادر کرده‌اند. ابتدا جریان پرونده‌ها به نحو اختصار مطرح شده سپس اظهارنظرها در این خصوص درج می‌گردد.

- ۱- پرونده شماره ۲۰۰۲۷۰۱۳۲۴، محمدرضا آذری به اتهام افساد فی الارض از طریق تهیه فیلم از ارتباط نامشروع خود با شاکی پرونده و تهدید شاکی به انتشار آن با هدف اجبار او به برقراری ارتباط جنسی، تحت تعقیب دادرسی عمومی و انقلاب تهران قرار گرفته است. در این خصوص کیفرخواست صادر و پرونده به دادگاه انقلاب اسلامی تهران ارسال و به شعبه ۲۹ ارجاع گردیده است. این شعبه پس از رسیدگی بزهکاری نامبرده را محرز و مسلم تشخیص داده و به استناد قسمت دوم بند (الف) ماده ۳ و تبصره ۵ قانون نحوه مجازات اشخاصی که در امور سمعی و بصری فعالیت‌های غیرمجاز می‌کنند مصوب ۱۳۸۶، وی را به اعدام با چوبه دار محکوم کرده است. وکیل متهم از رأی دادگاه تقاضای تجدیدنظر کرده و پرونده به شعبه ۲۷ دیوان عالی کشور ارجاع گردیده است. این شعبه نیز به موجب دادنامه ۱۲۴۰ مورخ ۷ بهمن ۱۳۸۷ چنین رأی داده است: با توجه به این که رأی تجدیدنظر خواسته از سوی دادگاه انقلاب صادر شده و ماده ۲۱ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱ علی‌الاطلاق مرجع تجدیدنظر آرای محاکم عمومی و انقلاب را دادگاه تجدیدنظر استان قرار داده و ماده ۳۹ الحاقی به قانون اصلاحی مرقوم کلیه قوانین و مقررات مغایر از جمله ماده ۲۳۳ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری را در آن قسمت که مغایرت دارد، ملغی نموده است، چنانکه رأی وحدت رویه شماره ۷۰۳ مورخ ۹ مرداد ۱۳۸۶ هیئت عمومی دیوان عالی کشور بر آن دلالت دارد، از این رو پرونده قابل طرح در دیوان عالی کشور نمی‌باشد و برای رسیدگی در دادگاه تجدیدنظر اعاده می‌گردد».

- ۲- پرونده شماره ۳۱/۸۷۰۹۹۸۰۰۰۲۰۰۵۳۸۹ آقایان ۱- صلاح‌الدین سیدی - ۲- خلیل الله زارعی ۳- عبیدالله مچکوری ۴- عبدالمجید صلاح زهی به اتهام عضویت در گروه محارب عبدالملک به قصد مقابله مسلحانه با نظام و

تلاش مؤثر در پیشبرد اهداف گروه از طریق کار گذاشتن بمب در مسیر حرکت خودروی نیروی انتظامی، تیراندازی به طرف خودروی پلیس راه و مجروح کردن یک سرباز و اقدام نافرجام برای ترور رحیم بخش پرواز که به مذهب شیعه گرایش پیدا کرده، تحت تعقیب کیفری قرار گرفته‌اند. پرونده در دادگاه انقلاب اسلامی زاهدان مورد رسیدگی قرار گرفته و این شعبه به موجب دادنامه شماره ۸۷۰۹۹۷۵۴۱۲۱۰۰۳۸۸ بزهکاری متهمان را از بابت محاربه و افساد فی الارض احراز و به استناد مواد ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۸۶ و بند یک ماده ۱۹۰ قانون مجازات اسلامی، متهمان ردیف‌های اول و دوم را به اعدام و ردیف‌های سوم و چهارم را به ۱۵ سال نفی بلد به ترتیب در زندان‌های سراب و خلخال محکوم کرده است. علاوه بر آن هر یک از متهمان را به لحاظ خروج غیرمجاز از مرز به دو سال حبس، متهم ردیف سوم را به دلیل جعل شناسنامه به پرداخت سه میلیون ریال جزای نقدی و متهم ردیف چهارم را از لحاظ استفاده از سند مجعول به دو سال حبس محکوم نموده است. متهمان از رأی صادر شده تقاضای تجدیدنظر کرده‌اند. پرونده به دیوان عالی کشور ارسال و به شعبه ۳۱ ارجاع گردیده است. این شعبه نیز برابر دادنامه شماره ۱۳۸۹/۳۱/۸۷۰۹۹۸۰۰۲۰۰۵۳۸۹ مورخ ۲۳ بهمن ۱۳۸۷ چنین رأی داده است: در مورد اعتراض متهمان ... با توجه به این که از ناحیه متهمان اعتراضی که مؤثر در مقام باشد، به عمل نیامده و دادنامه از حیث نحوه احراز بزهکاری متهمان و انطباق اعمال ارتكابی و رعایت اصول و ضوابط دادرسی فاقد ایراد و اشکال است، اعتراض آنان را مردود اعلام، دادنامه تجدیدنظر خواسته را ابرام می‌نماید.

همچنین حسب اعلام اداره دفتر دیوان عالی کشور، شعبه ۳۱ دیوان عالی کشور طبق دادنامه شماره ۸۸۰۹۹۷۰۹۰۸۷۰۰۲۵۸ مورخ ۳ تیر ۱۳۸۸ به تجدیدنظرخواهی اسماعیل اکبری از رأی شعبه ۳۰ دادگاه انقلاب اسلامی تهران که بر محکومیت او به اعدام به اتهام محاربه و افساد فی الارض به استناد مواد ۱۸۲، ۱۸۹، ۱۹۰ و ۱۹۱ قانون مجازات اسلامی صادر شده رسیدگی و رأی تجدیدنظر خواسته را به دلیل عدم کفایت دلایل برای احراز مجرمیت او نقض و رسیدگی مجدد را به شعبه همعرض ارجاع کرده است. همان‌طور که ملاحظه شد شعب ۲۷ و ۳۱ دیوان عالی کشور با استنباط از ماده ۲۱ اصلاحی قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱ و ماده ۲۳۳ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری، آرای مختلفی صادر کرده‌اند. شعبه ۲۷ به تجدیدنظرخواهی شخصی که به حکم دادگاه انقلاب به اتهام محاربه و افساد فی الارض به اعدام محکوم شده، رسیدگی ننموده و دادگاه تجدیدنظر استان را صالح به رسیدگی تشخیص داده است؛ ولی شعبه ۳۱ در موارد مشابه به تجدیدنظرخواهی رسیدگی و مبادرت به صدور رأی کرده است. همچنین با بررسی‌های به عمل آمده، مشخص شده دادگاه‌های تجدیدنظر استان‌ها نیز در این خصوص اختلاف نظر داشته و آرای متفاوتی صادر کرده‌اند. به عنوان مثال، شعبه ۱۰ دادگاه تجدیدنظر استان آذربایجان غربی به تجدیدنظرخواهی محکوم علیه حکم دادگاه انقلاب اسلامی خوی که بر اعدام او به اتهام محاربه صادر شده رسیدگی و رأی

تجدیدنظر خواسته را طبق دادنامه شماره ۸۸۰۹۹۷۴۴۰۰۱۱۰ مورخ ۲۶ فروردین ۱۳۸۸ تأیید کرده است؛ ولی شعبه ۱۸ دادگاه تجدیدنظر استان اصفهان در مورد مشابه حسب دادنامه شماره ۸۸۰۹۹۷۰۳۷۰۲۰۰۴۸۳ مورخ ۱۱ مرداد ۱۳۸۸ با این استدلال که ... به مصلحت حقوق کشور و ضرورت احتیاط در دماء نیست که تجدیدنظر حکم اعدام در دیوان عالی کشور رسیدگی نشود و مهم ترین جرم در نظام قضایی کشور بدو در دادگاه های بدوی و سپس در دادگاه تجدیدنظر استان رسیدگی شود و باب اظهار نظر دیوان در این خصوص بسته شود و در هیچ کجای دنیا احکام مربوط به اعدام بدون صحه دیوان عالی کشور مشروعیت ندارد، به نظر می رسد رأی وحدت رویه شماره ۷۰۳ مورخ ۹ مرداد ۱۳۸۶ منصرف از آرای صادر شده اعدام باشد و رأی شماره ۶۸۹ مورخ ۲۰ تیر ۱۳۸۵ تأیید ضمنی مانحن فیه می باشد. علاوه بر این رأی وحدت رویه شماره ۶۶۴ مورخ ۳۰ دی ۱۳۸۲ به طور ضمنی دادگاه انقلاب را در رابطه با صدور آرای اعدام به موازات دادگاه کیفری استان قلمداد نموده... خود را صالح به رسیدگی ندانسته و پرونده را به دیوان عالی کشور ارسال کرده است، با توجه به مراتب مذکور در اجرای ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور کیفری، تقاضای طرح موضوع را در هیئت عمومی دیوان عالی کشور به منظور ایجاد وحدت رویه قضایی دارد.

حسینعلی نیری، معاون قضایی دیوان عالی کشور

۱- ماده ۲۱ اصلاحی قانون تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱: مرجع تجدیدنظر آرای قابل تجدیدنظر دادگاه های عمومی حقوقی و جزایی و انقلاب، دادگاه تجدیدنظر استانی است که آن دادگاه ها در حوزه قضایی آن استان قرار دارند. آرای دادگاه های کیفری استان و آن دسته از آرای دادگاه های تجدیدنظر استان که قابل فرجام باشد، ظرف مهلت مقرر برای تجدیدنظرخواهی، قابل فرجام در دیوان عالی کشور است.

۲- ماده ۲۳۳ قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور کیفری: مرجع تجدیدنظر آرای دادگاه های عمومی و انقلاب هر حوزه قضایی، دادگاه تجدیدنظر همان استان است؛ مگر در موارد زیر که مرجع تجدیدنظر آنها دیوان عالی کشور خواهد بود:

الف- جرایمی که مجازات قانونی آنها اعدام یا رجم باشد.

ب- جرایمی که مجازات قانونی آنها قطع عضو، قصاص نفس یا اطراف باشد.

ج- جرایمی که مجازات قانونی آنها حبس بیش از ده سال باشد.

د- مصادره اموال.

۳- رأی وحدت رویه شماره ۷۰۳ مورخ ۹ مرداد ۱۳۸۶: ماده ۲۱ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه های عمومی و

انقلاب مصوب ۱۳۸۱، علی الاطلاق مرجع تجدیدنظر آرای دادگاه‌های عمومی حقوقی، جزایی و انقلاب را دادگاه تجدیدنظر استان محل استقرار آن دادگاه‌ها و مرجع فرجام خواهی آرای دادگاه کیفری استان را دیوان عالی کشور دانسته و ماده ۳۹ الحاقی به قانون اصلاحی مرقوم کلیه قوانین و مقررات مغایر از جمله ماده ۲۳۳ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری را در آن قسم که مغایرت دارد، ملغی نموده است. بنابراین، به نظر اکثریت هیئت عمومی رأی شعبه ۳۵ دیوان عالی کشور صحیح و منطبق با موازین قانونی تشخیص می‌گردد. این رأی مطابق ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری در موارد مشابه برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاه‌های لازم‌الاتباع می‌باشد. نظرات قضات دیوان عالی کشور

ملکی،	مستشار	شعبه	۱۳ :
رأی شعبه ۳۱ دیوان و شعبه ۱۸ تجدیدنظر اصفهان صحیح است			

ضرورت دارد ابتدا درخصوص رأی وحدت رویه شماره ۸۰۳ مورخ ۹ مرداد ۱۳۸۶ مطالبی را به عرض برسانم، سپس از لحاظ قانونی رسیدگی به احکام اعدام که در دادگستری طبق قوانین متعدد در صلاحیت دیوان عالی کشور بوده، اشاره‌ای بکنم، اولاً، درخصوص رأی ۷۰۳ مورخ ۹ مرداد ۱۳۸۶ بین شعب ۲۷ و ۳۵ دیوان عالی کشور اختلافی پیدا شده که این رأی مربوط به آدم‌ربایی بود و ربطی به قتل نداشت. ماده ۲۱ که به آن اشاره شد، زمانی که این ماده تصویب شد باید به آیین‌نامه اصلاحی قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب هم توجه بیشتری می‌شد تا موضوع روشن گردد. در ماده ۲۰ آیین‌نامه تبصره‌های یک و دو بسیار مهم است. در ماده ۲۰ مقرر شده است، از تاریخ تشکیل دادگاه‌های کیفری استان دادگاه‌های عمومی و انقلاب استان مربوط صلاحیت رسیدگی به جرایم موضوع تبصره ۴ قانون را نخواهند داشت. تبصره یک می‌گوید: پرونده‌های موضوع تبصره مذکور که تا قبل از تشکیل دادگاه کیفری استان در دادگاه‌های عوام و انقلاب مطرح رسیدگی بوده است، مورد رسیدگی و اتخاذ تصمیم قرار می‌گیرد. در تبصره ۲ آمده است: مرجع تجدیدنظر آرا موضوع پرونده‌های مذکور دیوان عالی کشور است؛ مگر درخصوص جرایم مربوط به مواد مخدر که مرجع تجدیدنظر آنها مطابق مقررات قانونی دادستان کل کشور و رئیس دیوان عالی کشور می‌باشند.

رأی وحدت رویه شماره ۷۰۳، موجب اشکالات عدیده‌ای در قوه قضاییه و دادگستری و دادگاه‌ها شد. به عنوان مثال، پرونده‌ای در یکی از شعب دیوان عالی کشور که حکم قصاص صادر شده بود، نقض و به لحاظ نقص تحقیقاتی عودت داده می‌شد. دادگاه پس بررسی موضوع، نواقص را رفع و حکم مجدد قصاص صادر می‌کند و پرونده مجدداً به شعبه دیوان عالی کشور ارسال می‌شود. شعبه دیوان عالی کشور نیز آن رأی را تأیید می‌کند. در قوه

قضایه از این رأی تقاضای اعمال ماده ۱۸ می‌شود و پرونده به شعبه ۱۳ برمی‌گردد و زمانی که شعبه ۱۳ به صورت تشخیص داده، دوباره رأی نقض می‌شود. به دلیل داشتن نواقص تحقیقاتی باز به استان گلستان عودت داده و به شعبه دیگر ارجاع می‌شود. شعبه قبلی پرونده را بررسی و نواقص را رفع و دوباره حکم قصاص صادر می‌کند. این بار پرونده نیز به همان شعبه دیوان عودت و این شعبه رأی را به لحاظ همین رأی وحدت رویه و ماده ۲۱ به دادگاه تجدیدنظر استان گلستان برمی‌گرداند. دادگاه تجدیدنظر استان گلستان هم رأی صادر می‌کند. سپس از این رأی تقاضای اعاده دادرسی می‌کند. این یک نمونه از پرونده‌های است که به اشتباه رسیدگی شده بود. درخصوص این رأی وحدت رویه سابقه‌ای پیدا کردم که جالب است. رأی شماره ۱۲ مورخ ۱۳ مورخ ۱۳۶۲ و رأی شماره ۱۳ مورخ ۶ تیر ۱۳۶۳ صادر شده بوده. پیشنهاد اصلاح این رأی را می‌کنند و این به دلیل تذکر شعبه دوم دیوان عالی کشور بوده که ایراد کرده بودند، رأی وحدت رویه قبلی با ماده ۶۳ قانون حدود قصاص سازگار نیست و با ذیل مسئله ۹ تحریرالوسیله صفحه ۵۴۲ منافات دارد. اینجا این رأی را اصلاح کردند. مجدداً درخصوص همان رأی اولیه و این رأی، بین شعب ۱۹ و ۲۰ دیوان عالی کشور در استنباط از این رأی وحدت رویه اختلاف حاصل شده بوده که بلافاصله رأی دومی که اصلاح شده بوده، رأی سومی که به عنوان تفسیر رأی وحدت رویه شماره ۱۲ مورخ ۳ تیر ۱۳۶۲ بود، طی رأی شماره ۱۴ مورخ ۱۳ تیر ۱۳۶۳ تقریباً یک هفته بعد از این رأی باز تفسیر شد. به عقیده بنده باید درخصوص رأی وحدت رویه شماره ۷۰۳ هم نظر اصلاحی صادر شود تا اشکالات عدیده‌ای که در دادگستری حاصل شده بود، از بین برود. اما در باره قوانینی که راجع به حکم اعدام در دیوان عالی کشور است. اولین قانون مربوط به سال ۱۳۳۷ است که در محاکم جنایی بوده و قانونش مفصل است که رسیدگی به حکم اعدام را در صلاحیت دیوان عالی کشور قرار داده بود. سپس قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی مصوب ۱۰ مهر ۱۳۵۸ بود که ماده ۷ آن دادگاه‌های جنایی را در مورد اعدام صالح به رسیدگی دانسته و تجدیدنظرش را در صلاحیت دیوان عالی کشور دانسته است. قانون بعدی، قانون تشکیل اصلاح موادی از قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۶ شهریور ۱۳۶۱ بوده که آنجا در ماده ۱۹۸ بند (الف) کیفری یک را صالح به رسیدگی به حکم اعدام دانسته و ۲۸۵ به بعد هم در صلاحیت دیوان عالی کشور قرار داده است.

سپس قانون تشکیل دادگاه‌های کیفری یک و دو شعب دیوان عالی کشور مصوب ۳۱ خرداد ۱۳۶۸ بوده است که در ماده ۷ صلاحیت کیفری یک، که پنج بند دارد، در بند (الف) اعدام، رجم و سلب و نفی بلد به عنوان حبس ذکر شده و بقیه موارد تجدیدنظر باز در صلاحیت دیوان عالی کشور است. قانون دیگری تصویب شد که مربوط به قانون تجدیدنظر آرای دادگاه‌هاست که این اولین قانون بود. این قانون تجدیدنظر در سال ۱۳۶۷ تصویب شد که باز تجدیدنظر را در صلاحیت دیوان عالی کشور راجع به حکم اعدام قرار داد. قانون دیگر تجدیدنظر آرای دادگاه‌ها

مصوب ۱۷ مرداد ۱۳۷۲ است که در ماده ۳ هم مشخص کرده رسیدگی می‌کنند. بعد این قانون در ماده ۱۸ آمده است، قانون تجدیدنظر مصوب ۱۴ مهر ۱۳۶۷ را لغو کرده و در قانون دادرسی نیروهای مسلح هم باز کیفری یک نظامی را صالح به رسیدگی دانسته که تجدیدنظرش در صلاحیت دیوان عالی کشور است، با توجه به مطالب گفته شده، رأی شعبه ۳۱ دیوان عالی کشور و شعبه ۱۸ اصفهان صحیح است و احکام اعدام باید در یکی از شعب دیوان مورد رسیدگی قرار گرفته و حکم شایسته صادر شود،
 ناصری، رئیس شعبه ۲۰:

در ماده ۲۳۳ آمده است: مرجع تجدیدنظر آرای دادگاه‌های عمومی و انقلاب و حوزه قضایی دادگاه تجدیدنظر همان استان است؛ مگر در موارد ذیل که مرجع تجدیدنظر آنها دیوان عالی کشور خواهد بود. به همه صلاحیت‌ها اشاره نمی‌کنم؛ یکی از آنها اعدام است. در ماده ۲۰۳ هم آمده است؛ ولی با اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب یک تبصره به ماده ۴ ملحق شد. این تبصره صلاحیت‌هایی را برای دادگاه با تشکیل دادگاه‌های کیفری استان در نظر گرفت؛ از جمله جرایمی که مجازات قانونی آنها اعدام، قصاص و رجم است؛ یعنی سلب حیات اینها را در صلاحیت دادگاه کیفری استان قرار داد. در همین قانون اصلاح در ماده ۲۱ آمده است، آرای که در محاکم دادگاه انقلاب و دادگاه عمومی صادر شده، مرجع تجدیدنظرش دادگاه تجدیدنظر استان ذیل آن هم هست. مرجع آرای که از دادگاه کیفری استان صادر می‌شود، دیوان عالی کشور است. من از لحاظ مصلحت صحبت نمی‌کنم، می‌گویم همین نصوص قانونی هم این است که مرجع تجدیدنظر احکام اعدام، دیوان عالی کشور است. به اعتقاد بنده رأی شعبه ۳۱ مورد تأیید است،
 یساقی، عضو معاون شعبه ۱۳:

چاره‌ای نیست باید به موجب قانون عمل کرد
 مهم‌ترین مسئله این نشست ماده ۲۱ قانون تشکیل است. مرجع تجدیدنظر آرای قابل تجدیدنظر دادگاه‌های عمومی، حقوقی و جزایی و انقلاب، دادگاه تجدیدنظر استانی است که آن دادگاه در حوزه قضایی آن استان قرار دارد. همه ما قبول داریم و به مصلحت است که به تجدیدنظرخواهی از حکم اعدام، در دیوان عالی کشور رسیدگی شود؛ ولی یک مصلحت بالاتری هم وجود دارد، این که اگر هیئت عمومی دیوان عالی کشور، حارث و نگهبان قانون نباشد، دیگر نمی‌تواند به دیگران بگوید که چرا شما از کنار قانون می‌گذرید. حدود ۳ سال و چهارماه پیش هیئت عمومی دیوان عالی کشور تشکیل شد و راجع به اختلاف استنباط از ماده ۲۱ بحث کردند که آیا آرای صادر شده از دادگاه‌های عمومی و انقلاب در مواردی مثل اعدام و آدم‌ربایی باید به دیوان عالی کشور ارسال شود. آقایانی که تأکید می‌کنند چون مصداق بحث آدم‌ربایی بوده است، بنابراین، رأی هم

ناظر به آدم‌ربایی است. این استدلال صحیح نیست. در متن همان مذاکرات از جمله جناب عروجی پیشنهاد داد که اگر نظر شما در رأی وحدت رویه، مسئله آدم‌ربایی است، تصریح کنید. گفت، خیر ما منظورمان علی‌الاطلاق است، ماده ۲۱ قانون اصلاح علی‌الاطلاق؛ یعنی تصریح بر اطلاق کردیم. علی‌الاطلاق مرجع تجدیدنظر آرا دادگاه‌های عمومی، حقوقی، جزایی و انقلاب را دادگاه تجدیدنظر استان قرار داده و اکثریت قاطع را می‌دادید. با وجود این ماده که ناسخی هم ندارد و به دلیل مغایرت در یک بخش، ماده ۲۳۳ را هم فسخ کرده، بنابراین، حاکمیت با ماده ۲۱ است و آرای صادر شده از دادگاه‌های عمومی و انقلاب حقوقی علی‌الاطلاق در صلاحیت دادگاه‌های تجدیدنظر استان است.

در حال حاضر دادستان کل مرجع تجدیدنظر حکم اعدام است. اکثریت می‌خواهند اعدام به دیوان عالی کشور بیاید. من هم مایلیم. شاید امروز نظر بنده هم رأی نیارود؛ ولی من من می‌گویم، شما باشید ما باشیم و قانون. ماده ۲۱ می‌گوید: آرای دادگاه‌های انقلاب و عمومی مرجعش علی‌الاطلاق دادگاه تجدیدنظر است. جلسه برگزار کردیم که تجدیدنظر کنیم. در این قضیه شما مستحضرید به موجب ماده ۲۷۱ آرای هیئت عمومی دیوان عالی کشور قابل تجدیدنظر نبوده و فقط به موجب قانون بی‌اثر می‌شود. بنابراین، چگونه می‌توانیم ادعا کنیم که رأی وحدت رویه ۷۰۳ چون ما مصلحت نمی‌دانیم، منصرف از اعدام هست. عده‌ای گفتند بیاید تصریح به اعدام کنیم، گفتند خیر علی‌الاطلاق آرای صادر شده از دادگاه‌های عمومی و جزایی در صلاحیت دادگاه‌های تجدیدنظر استان هست. دو رأی هیئت عمومی را هم در یکی از این آرا دیدم که به آن تمسک کردم؛ یکی ۶۶۴ است. مفاد ۶۶۴ می‌گوید: تبصره یک ماده ۴ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب منصرف از موارد صلاحیت ذاتی دادگاه انقلاب است؛ یعنی گرچه تبصره ۴ می‌گوید کیفری استان باید به اعدام رسیدگی کند؛ اما صلاحیت‌های ذاتی دادگاه انقلاب به قوت خود محفوظ است. این ارتباطی به ما نحن فیه ندارد. رأی هم رأی ۶۸۹ است که می‌گوید تجدیدنظرخواهی است، شاکی در مورد اتهام متهم به قتل عمد در صلاحیت دیوان عالی کشور است، باز هم تصریح می‌کند به قتل عمد. بنابراین، با قید اطلاق در ماده ۷۰۳ و این که دو سال و ۴ ماه پیش هیئت عمومی نشست در جهت ایجاد وحدت رویه و اختلاف استنباط از ماده ۲۱ با اکثریت قاطع رأی صادر کرده و گفته خیر، با وجود این که ما هم به مصلحت نمی‌دانیم، اما قانون برای ما مقدس‌تر از مصلحت است. به اعتقاد من برای هیئت عمومی باید قانون مقدس‌تر باشد. اینجا مرجع تشخیص مصلحت نیست. باید طبق قانون عمل کنیم. بنابراین، با توجه به این مقدمات به نظر می‌رسد که تجدیدنظر در رأی ۷۰۳ جایز نیست و ماده ۲۱ هم صراحت روشنی دارد. علی‌الاطلاق آرای صادر شده از دادگاه‌های انقلاب را که فعلاً در مورد محاربه به واقع مورد بحث هست، در صلاحیت دادگاه‌های تجدیدنظر قرار داده؛ گرچه به مصلحت نیست، ولی چاره‌ای نیست باید به موجب قانون عمل کرد.

به دو مسئله باید توجه کرد؛ نخست مسئله مر قانون و توجه به نص قانون و دیگر توجه به شرایط و مصالحی که در دیوان عالی کشور به عنوان بزرگ‌ترین مرجع قضایی در کشور مطرح است. قانون‌گذار در مقام بیان بوده؛ یعنی مقدمات اطلاق در ماده ۲۱ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب فراهم بوده، در مقام بیان صلاحیت دو مرجع تجدیدنظر و فرجام خواه بوده و به صراحت موارد صلاحیت دادگاه تجدیدنظر را بیان کرده است و بعد هم صلاحیت دیوان عالی کشور را متعرض شده است. نص این قانون و دو سال بعد وحدت رویه در مقام تبیین و ابهام‌زدایی از این قانون که بعضاً مطرح می‌کردند، شاید به نظر ما مبهم است، وحدت رویه هم که خود یک تالی تلو ماده قانونی است، به هر حال وضع شده است. نص اینها به نحو علی‌الاطلاق رسیدگی به کلیه احکام صادر شده از محاکم دادگاه انقلاب و عمومی را در صلاحیت تجدیدنظر دانست و به اصطلاح آقایان در مقام اطلاق هم که قانون‌گذار بوده، مطلق بیان کرده است. بعضی از وحدت‌رویه‌هایی را که آقایان مورد استناد قرار دادند، اولاً، هیچ ارتباطی به مسئله صلاحیت دیوان یا دادگاه تجدیدنظر در رسیدگی به آن مواردی که در صلاحیت دیوان عالی کشور بوده، ندارند. از جمله آدم ربایی، قتل و چیزهای دیگر. اینها همه در صلاحیت دیوان عالی کشور بوده؛ اما بر اساس نص این قانون و مر این قانون بخواهیم عمل بکنیم، همین است؛ مگر این که قانون‌گذار یک تبصره یا ماده واحده‌ای را بگذارد. بنابراین، اولاً، مصلحت این است که دیوان عالی کشور به عنوان بالاترین مرجع رسیدگی کند. مسائل اعدام کمافی‌السابق به یک قانون نیاز دارد. یک ماده واحده یا یک تبصره بگذراند تا هیچ اشکالی هم متوجه قوه قضاییه در این رابطه نشود. بنابراین، من معتقدم نظر شعبه ۲۷ دیوان عالی کشور در خصوص آنچه مورد ابرام است، قابل تأیید است. منتها برای مصلحت‌اندیشی‌ها نیاز به یک طرح، ماده قانونی، ماده واحده و یک تبصره داریم.

رزاقی،

مستشار

شعبه

:۲۷

در وضعیت فعلی هیچ تردیدی وجود ندارد که مرجع تجدیدنظر از آرا دادگاه انقلاب هر چند منجر به صدور حکم اعدام شود، دادگاه تجدیدنظر استان است در سه نکته اضافه کنم؛ نخست در رابطه با استدلال به ماده ۳۹ و این که موارد مغایر ماده ۲۳۳ آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۷۸، توسط ماده ۲۱ قانون اصلاح نقض شد. برخی از دوستان گمان کردند که این موارد مغایر اگر بخشی از ماده ۲۳۳ بود، چرا قانون‌گذار اینگونه گفت، می‌گفت کل ماده ۲۳۳. بنابراین، بخش اعدامش نقض نشد، در حالی که اینگونه نیست. ماده ۲۳۳ دو بخش دارد؛ یکی صدر ماده است؛ یعنی مرجع تجدیدنظر آرای دادگاه‌های

عمومی و انقلاب، دادگاه تجدیدنظر استان است ، بخش دوم استثنایی است در رابطه با صلاحیت دیوان عالی کشور؛ مگر موارد ذیل ماده ۳۹ که آمده موارد مغایر را نقض کرد؛ یعنی این استثنا را حذف کرد. پس بخش اول به قوت خود باقی است. ماده ۲۳۳ دو بخش دارد؛ یک بخش که بعداً نقض شد، استثنا که صلاحیت دیوان عالی کشور را آورد. بخش اول که یکی بوده به قوت خود باقی است؛ یعنی صلاحیت دادگاه‌های تجدیدنظر استان برای رسیدن به تجدیدنظرخواهی از آرای دادگاه‌های عمومی و انقلاب چنان که در صدر ماده ۲۱ جدید این نکته اشاره شد. نکته دوم مشکل آیین‌نامه است که بعضی از دوستان اشاره کردند. اگر آیین‌نامه‌ای هم داشته باشیم که مخالف این نص قانون باشد، چنانچه قبلاً هم داشتیم، در رابطه با الزامی بودن استفاده از وکیل؛ یعنی خودمان در هیئت عمومی قبلی در جلسه گفتیم که این آیین‌نامه ضمانت اجرایی ندارد. آیین‌نامه ولو مصوب رئیس قوه قضاییه هم باشد، نمی‌تواند در مقابل نص قانون، قانون را از بین ببرد. نکته سوم هم نظر بعضی از دوستان در رابطه با رأی وحدت رویه شماره ۶۶۴ است. این رأی وحدت رویه ارتباطی به این موضوع ندارد؛ بلکه مؤید نظر ماست که ما شعبه ۲۷ هستیم. رأی وحدت رویه مذکور در رابطه با این که احکام اعدام و جرایمی که مجازات آن اعدام است، به موجب قانون اصلاح سال ۱۳۸۱ در صلاحیت کیفری استان است، پس در دادگاه انقلاب از جرایم موادمخدر که مجازاتش اعدام است، بیاید در کیفری استان مصلحت نیست که در دادگاه انقلاب با یک قاضی این رأی صادر شود. با وجود کیفری استان رأی وحدت رویه گفته نخیر آقا موارد کیفری استان احصا شد در دادگاه انقلاب، اگر حکم اعدام هم بخواهد صادر شود، باز هم وجود یک قاضی کافی است. پس مصلحت را خود رأی وحدت رویه برداشته نمی‌شود. ما دوباره همین مطلب را در رابطه با رأی وحدت رویه شماره ۷۰۳ مطرح کنیم. از طرف دیگر رأی وحدت رویه ۷۰۳ گویاست. ماده ۲۱ گویا بود، اطلاق داشت. اطلاق این تصریح شده در رأی ۷۰۳ دیوان عالی کشور جایی برای تردید باقی نمی‌ماند که از نظر مقررات قانونی که اکنون داریم؛ بلکه برخی از دوستان می‌فرمایند تفسیر کنیم، اصلاح کنیم و ماده جدید وضع کنیم. این بحث دیگری است. هر وقت یک قانون دیگری تصویب شد، ما مطیع آن قانون خواهیم بود. در وضعیت فعلی هیچ تردیدی وجود ندارد که مرجع تجدیدنظر از آرا انقلاب هر چند منجر به صدور حکم اعدام شود، دادگاه تجدیدنظر استان است.

دکتر درویش، مستشار شعبه ۱۹ رأی وحدت رویه شماره ۷۰۳ مورخ ۹ مرداد ۱۳۸۶ را رأیی خلاف ضوابط حقوقی می‌دانم؛ زیرا، در شرایطی که امکان داشت امر اختلافی میان مراجع قضایی به سمتی حل شود که اصل عدم نسخ قانون و اصل نظارت دیوان عالی کشور (اصل ۱۶۱ قانون اساسی) محترم شمرده شود، متأسفانه مبادرت به اعلام نسخ ماده ۲۳۳ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری نموده و از این مجرا عملاً مانع نظارت و ممیزی دیوان عالی کشور

نسبت به اتهامات مستوجب بیش از ده سال حبس (مانند آدم‌ربایی) که اتهاماتی بس جدی هستند، نموده و از حیث ایجاد این حد از تضییق در نقش نظارتی دیوان، کاری بسیار عجیب و غیرمسبق به سابقه در قلمرو حقوق ایران نموده است. این در حالی است که هرگونه ابهام در قانون درباره امور مقتبس از فقه باید با مراجعه به منبع اقتباس یعنی فقه و هرگونه ابهام در دامنه نقش نظارتی دیوان و موارد فرجام باید با مراجعه به حقوق خارجی که منبع اقتباس نهاد دیوان عالی کشور است، حل شود و در حقوق خارجی هیچ‌گاه حتی تصور نهایی شدن حکم مربوط به جرایم جدی بدون تصویب دیوان نشده است. اکثریت اعضای هیئت عمومی دخیل در صدور این رأی وحدت رویه بدون نیاز به اعلام نسخ ماده ۲۳۳، به راحتی می‌توانستند میان ماده ۲۱ اصلاحی قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱ و ماده ۲۳۳ جمع کنند و بگویند ماده ۲۱ که مرجع تجدیدنظر آرای قابل تجدیدنظر دادگاه‌های عمومی و انقلاب را دادگاه تجدیدنظر استان دانسته، ناظر به اصل و مورد غالب در ماده ۲۳۳ مذکور تنظیم شده و نخواستار اعتراض به هر رأی صادر شده از دادگاه‌های عمومی و انقلاب را بلا استثنا در صلاحیت دادگاه تجدیدنظر استان قرار دهد تا به تبع آن مجبور باشیم؛ مثلاً بگوییم حتی رسیدگی به اعتراض به رأی صادر شده از سوی دادگاه عمومی درباره آدم‌ربایی نیز در صلاحیت دادگاه تجدیدنظر استان است، مشابه وقتی گفته می‌شود ایرانیان شیعه هستند، صرفاً منظور این است که اصل بر شیعه بودن ایرانیان است؛ زیرا غالب آنها شیعه هستند و اصلاً منظور این نیست که تمام ایرانیان بدون استثنا شیعه هستند. توضیحاً حسب ماده ۲۳۳ مرقوم، اصل بر صلاحیت دادگاه تجدیدنظر استان قرار داده شده و صلاحیت دیوان عالی کشور از باب استثنا پذیرفته شده است؛ یعنی اعتراض به غالب آرای بدوی در صلاحیت دادگاه تجدیدنظر استان قلمداد شده است. موقعی می‌توان گفت نقش نظارتی دیوان مندرج در اصل ۱۶۱ قانون اساسی حفظ شده است که غالب آرای دادگاه‌های عمومی و انقلاب یا دست‌کم تمام آرای آنها صادر شده در زمینه‌های مهم و نسبتاً مهم حقوقی و جزایی قابل اعتراض در دیوان قلمداد شوند، کما این که قبل از انقلاب حتی اتهامات مستوجب چند ماه حبس هم قابل اعتراض در دیوان بود، در حالی که اینک کاملاً برعکس است و قوانین عادی که تا این حد اصل نظارتی دیوان مندرج در اصل ۱۶۱ قانون اساسی را نادیده گرفته‌اند، نمی‌بایستی از سوی شورای نگهبان که حافظ قانون اساسی است، تأیید می‌شدند. توضیحاً، معدودی از حقوق‌دانان فرانسوی معتقدند حتی قضات هم می‌توانند قوانین عادی را که مغایر قانون اساسی تشخیص می‌دهند، نادیده بگیرند. متأسفانه، بعضاً فاقد یک سیاست منسجم قضایی هستیم، از این رو دچار افراط و تفریط می‌شویم، به نحوی که در زمانی حتی اعتراض به شکاندن شاخ یک گاو قابل طرح در شعب تشخیص دیوان عالی کشور بود؛ ولی اینک با وضع ماده ۲۱ دادگاه تجدیدنظر استان مرجع رسیدگی به اعتراض به تمامی آرای دادگاه‌های عمومی و انقلاب قرار داده شده است و در عوض دنبال ایجاد نقش نظارتی از نوع نظارت اداری (بازرسی محاکم) برای دیوان عالی کشور آن هم با وضع آیین‌نامه هستیم. در حالی که اولاً، مراد از اصل ۱۶۱ نظارت قضایی دیوان است که صرفاً از طریق

توسعه موارد فرجام ممکن است. ثانیاً، نظارت اداری که گفته می‌شود قرار است از طریق اعزام قضات دیوان به دادگاه‌ها برای بازرسی می‌باشد، در تاریخ تأسیس دیوان عالی کشور در عالم بی‌سابقه و موجب وهن است و ثالثاً، همان طور که شورای نگهبان قانون اساسی در تفسیر قانونی و لازم‌الاتباع خود گفته و ذیل اصل ۱۶۱ هم ایجاب می‌کند، ایجاد نقش نظارت اداری و بازرسی برای دیوان صرفاً از طریق وضع قانون ممکن است، ضمن آن که اظهار نظر قضات دیوان حین بازرسی از پرونده‌های محاکم، باعث مردود شدن آنها برای رسیدگی بعدی حین فرجام خواهی می‌شود.

به هر حال، رأی وحدت رویه شماره ۷۰۳ صادر شده و طبق ماده ۲۷۱ قانون آیین دادرسی کیفری، هیئت عمومی برخلاف سابق دیگر نمی‌تواند آن را نسخ کند؛ زیرا نسخ آن منحصرأ در صلاحیت مجلس قرار داده شده است. این رأی دارای یک حکم و نیز دارای استدلال توجیه کننده آن حکم است، به این شرح که با تکیه بر این که ماده ۲۱ علی‌الاطلاق مرجع تجدیدنظر آرای دادگاه‌های عمومی و انقلاب را دادگاه تجدیدنظر استان قرار داده و نیز با این استدلال که ماده ۲۳۳ که از جمله اعتراض به حکم دادگاه عمومی در زمینه جرایم مستوجب مجازات بیش از ده سال حبس را در صلاحیت دیوان قرار داده، با تصویب ماده ۲۱ نسخ شده است، در نهایت حکم به صلاحیت رسیدگی دادگاه تجدیدنظر استان به اعتراض به حکم دادگاه عمومی در زمینه آدم ربایی نموده است. طبق ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی کیفری، این رأی در موارد مشابه لازم‌الاتباع است. مورد مشابه صلاحیت رسیدگی دادگاه تجدیدنظر استان به هر حکم دادگاه عمومی در زمینه اتهام مستوجب بیش از ده سال حبس (ولو غیر از آدم ربایی) یا کمتر از آن است و اصلاً حالت اتهام مستوجب حبس ابد یا اعدام را در بر نمی‌گیرد؛ زیرا در حقوق خارجی و مصوبات بین‌المللی و حتی در ماده ۲۳۳ جرم مستوجب اعدام از جرم مستوجب بیش از ده سال حبس تفکیک شده و چنین نیست که دامنه عبارت بیش از ده سال بتواند حبس ابد یا اعدام را هم شامل شود. پس تا جایی که به نتیجه یعنی حکم رأی وحدت رویه شماره ۷۰۳ مربوط است ما قانوناً مجبور نیستیم در اینجا که بحث اعدام است، خود را ملزم به صلاحیت رسیدگی دادگاه تجدیدنظر استان بدانیم. اما استدلال این رأی وحدت رویه؛ یعنی استدلال به نسخ ماده ۲۳۳ و این که طبق ماده ۲۱ دادگاه تجدیدنظر استان مرجع رسیدگی به اعتراض به تمام آرای دادگاه‌های عمومی و انقلاب است، مانع اعتقاد به صلاحیت دیوان در حالت اعتراض به اتهام مستوجب اعدام در زمینه صدور رأی از سوی دادگاه انقلاب هستند؛ زیرا این استدلال‌ها پایه رأی وحدت رویه شماره ۷۰۳ بوده و بدون آنها هیئت نمی‌توانسته چنان رأی وحدت رویه‌ای صادر کند. از این رو استدلال‌های مذکور مانند نتیجه رأی وحدت رویه در اینجا که می‌خواهیم مرجع تجدیدنظر برای اعتراض به حکم اعدام صادر شده از سوی دادگاه انقلاب را تعیین کنیم، لازم‌الاتباع هستند؛ یعنی علت تصمیم قدرت توسعه تصمیم از مورد حبس بیش از ۱۰ سال را به مورد اعدام دارد؛ "العله تعمم و تخصص".

در حقوق خارجی، استدلال جنبی (فرگش‌چغ) که می‌تواند استدلالی فرعی و مکمل استدلال اصلی یا استدلالی غیر مرتبط به استدلال اصلی باشد، در موارد مشابه محل نزاع لازم‌الاتباع نیست؛ اما استدلالی که پایه و ستون رأی است، به نحوی که بدون آن نتوان صدور حکم را از سوی صادرکننده‌اش توجیه نمود (شذ‌ع‌رذش‌درذ‌غش‌گ‌خث) در موارد مشابه علاوه بر خود حکم لازم‌الاتباع است و منطبق نیز همین را اقتضا می‌کند.

رأی وحدت رویه چند روز پس از شور از سوی چند نفر و بعضاً افراد غیر واجد حق رأی در هیئت عمومی نوشته می‌شود. حتی اگر احراز شود که استدلال مندرج در رأی وحدت رویه استدلال خود آن چند نفر است و در شور هیئت عمومی به عنوان استدلال بر آن تکیه نشده است، باز چه بسا آن استدلال هم لازم‌الاتباع باشد؛ زیرا اکثر اعضای هیئت عمومی عملاً نسخه بعداً تایپ شده رأی وحدت رویه را که متضمن رأی و استدلال آن است، با امضای خود تأیید نموده‌اند؛ مگر آن که در اثنای امضا تصریح به انحصار موافقت خود با نتیجه رأی کرده باشند. به هر حال تا جایی که به استدلال مندرج در رأی وحدت رویه شماره ۷۰۳ مربوط است، بارها در شور هیئت عمومی هم بر آن تأکید شده و اصولاً فرض عقلایی صدور این رأی بدون تکیه بر استدلال مندرج در آن منتفی است. با توجه به مراتب بالا، در شرایط مورد بحث دیگر موقعیتی برای استدلال به ضرورت تفسیر مضیق رأی وحدت رویه به منظور رعایت اصل استقلال دادرسان در تفسیر قانون و نیز رعایت اصل تفکیک قوا باقی نمی‌ماند. به عبارت دیگر، در پرتو مطالب پیش گفته و وضع خاص مسئله، دیگر جایگاهی برای استدلال به ضرورت تضییق در موارد صدور رأیی که در حکم قانون است از سوی مرجعی غیر از مجلس (در اینجا هیئت عمومی وحدت رویه) وجود ندارد؛ زیرا مراد از تفسیر مضیق رأی وحدت رویه اعتقاد به لازم‌الاتباع بودن نتیجه رأی وحدت رویه بدون اعتقاد به لازم‌الاتباع بودن استدلال مبنای آن رأی نیست و صرفاً مقصود آن است که اولاً، موارد مجاز بودن هیئت عمومی برای صدور رأی وحدت رویه به نحو مضیق تفسیر شود؛ ثانیاً، رأی وحدت رویه که دارای دو بخش حکم و استدلال مبنای آن است، فقط در موارد مشابه (نه نسبتاً مشابه) لازم‌الاتباع باشد و ثالثاً، هر گونه استدلال فرعی در رأی یا هر گونه حکم در رأی وحدت رویه در غیر محل اختلافی که منجر به صدور رأی وحدت رویه شده، لازم‌الاتباع نباشد.

با عنایت به مراتب مذکور، متأسفانه از منظر قانونی چاره‌ای جز تأیید نظر شعبه ۲۷ دیوان دایر بر صلاحیت دادگاه تجدیدنظر استان برای رسیدگی به اعتراض به احکام اعدام دادگاه انقلاب وجود ندارد. البته تأیید رأی شعبه ۲۷ دارای تالی فاسد عملی؛ یعنی خلاف مصلحت است؛ زیرا علاوه بر نفی نقش نظارتی دیوان، این سؤال را پیش می‌آورد که چرا در شرایط تساوی جان شهروندان یک جامعه و تساوی افراد در قبال قانون، درباره گرفتن جان یک متهم در پرونده‌های داخل در صلاحیت دادگاه کیفری استان، باید ابتدا پنج قاضی عالی رتبه دادگاه کیفری استان

نظر دهند و سپس دو قاضی عالی رتبه تر در دیوان عالی کشور آن را تأیید کنند؛ اما درباره گرفتن جان یک متهم در پرونده‌های داخل در صلاحیت دادگاه انقلاب، تنها یک قاضی در دادگاه انقلاب که می‌تواند دادرسی علی‌البدل هم باشد، باید نظر بدهد و بعد صرف تأیید آن توسط دو قاضی دیگر در دادگاه تجدیدنظر استان کافی باشد. اما این تالی فاسد نمی‌تواند مجوز نادیده گرفتن صراحت استدلال مندرج در رأی وحدت رویه شماره ۷۰۳ باشد و اصولاً فقط اعضای مجمع تشخیص مصلحت نظام می‌توانند مصلحت اندیشی را پایه اظهارنظر خود قرار دهند و قضات این امکان را دارند که به "مصلحت" صرفاً به عنوان دلیلی فرعی که استدلال اصلی و قانونی آنها را تأیید کند، اشاره نمایند. به هر صورت، امیدوارم اکثریت اعضا برخلاف من فکر کنند و معتقد به تأیید رأی شعبه ۳۱ باشند.

فرج الهی، رئیس شعبه ۳۱:

عمده ایرادی که طرفداران رأی شعبه ۲۷ به رأی شماره ۷۰۳ وارد می‌کردند این بود که رأی ۷۰۳ تکلیف مرجع تجدیدنظر از آرای دادگاه‌های انقلاب را که ناظر به اعدام و سلب حیات و احياناً حبس ابد است، حل کرده و بنابراین احتیاجی به رأی وحدت رویه جدید نداریم. دومین استدلال آقایان این است که قوانین گویا هستند و تردیدی نیست که نص صریح قوانین دلالت بر این دارد که مرجع تجدیدنظر از آرای اعدام و سلب حیات و حبس ابدی که از سوی دادگاه انقلاب صادر می‌شود، دادگاه تجدیدنظر است. این عده رأی ۶۶۴ را هم بی‌تأثیر در این موضوع می‌دانند؛ اما بنده اعتقاد دارم تا زمانی که رأی ۶۶۴ را لحاظ نکرده و با رأی ۷۰۳ مقایسه نکنیم و به مواد ۳ و ۴ اصلاحی برنگردیم نمی‌توانیم سرنوشت این پرونده وحدت رویه را روشن کنیم. مشخص است که یکی از وظایف عمده هیئت عمومی دیوان عالی کشور سر و سامان بخشیدن به استنباط‌های مختلفی است که دادگاه‌ها از قوانین می‌کنند که به شکل وحدت رویه ظهور و بروز می‌کند. طبیعی است که اختلاف آداب و رسوم و برداشت‌های قضایی و نحوه آموزش قضات و تبع متفاوت انسان‌ها موجب می‌شود از قوانین استنباط‌های گوناگونی صورت گیرد. در اینجا بحث ما استنباط از قوانین است و می‌خواهیم ببینیم چگونه می‌توان اختلاف استنباطی ایجاد شده میان شعب ۳۱ و ۲۷ دیوان عالی کشور و شعبه تجدیدنظر در خصوص مواد ۲۱ و ۲۳۳ و آرای وحدت رویه ۶۶۴ و ۷۰۳ که در حکم قانون هستند را حل کرد. رأی ۶۶۴ موضوعاً از موضوع صدور آرای دادگاه‌های انقلاب و رأی ۷۰۳ منصرف است. همان طور که شعبه دادگاه تجدیدنظر اصفهان استدلال کرده، رأی شماره ۷۰۳ منصرف از آرای است که دادگاه انقلاب در مقام به‌جانشینی دادگاه کیفری استان صادر می‌کند. ماده ۲۳۳ که رأی ۷۰۳ ناظر به بند (ب) آن است نیز به آرای نظر دارد که موضوع آنها بیشتر از ۱۰ سال حبس است. موضوع رأی شماره ۷۰۳ است؛ نه آرای اعدام. بنابراین با خروج موضوعی آرای صادر شده از دادگاه‌های انقلاب که ناظر به اعدام و سلب حیات به طور کلی و حبس ابد است از رأی ۷۰۳ مشخص نیست چه مرجعی صلاحیت رسیدگی به آرای را دارد که دادگاه‌های

انقلاب به جانشینی از دادگاه کیفری استان صادر می‌کنند. یادآوری می‌کنم این رأی ناظر به بند (ب) ماده ۲۳۳ است که موضوع آن آرای حبس بیشتر از ۱۰ سال تا ابد است و ناظر به اعدام نمی‌باشد. موضوع بحث این است که دیوان عالی کشور باید به امر رسیدگی کند یا دادگاه تجدیدنظر؟ دکتر درویش معتقد است که باید یک رأی به این ترتیب صادر شود تا انعکاس بدی پیدا کند؛ بلکه قانون را اصلاح کنند؛ اما من می‌خواهم بگویم که اولاً ماده ۳۹ در بخش‌هایی که مغایرت دارد گفته شده نسخ کرده؛ نه علی‌الاطلاق همه قوانین مغایر را. تبصره ۲ ماده ۳ را که اگر اشتباه نکنم آقای ناصری قرائت کردند، در مورد آرای دادگاه‌های عمومی است که به علت رسیدگی قبلی همچنان باید به پرونده‌های اعدام رسیدگی کنند و مرجع تجدیدنظر آن دیوان است. این تبصره کاملاً بر دادگاه‌های انقلاب هم صدق می‌کند که طبق رأی ۶۶۴ به پرونده‌هایی که مجازات آنها سلب حیات است، رسیدگی می‌کنند. همان طور که آرای دادگاه‌های عمومی را طبق آن تبصره و ماده ۲۳۳ مقابل تجدیدنظر در دیوان عالی کشور می‌دانیم، بنده معتقدم مرجع رسیدگی و فرجام خواهی از آرای دادگاه‌های انقلاب هم که در مقام جایگزینی دادگاه‌های کیفری استان صادر می‌شود، دیوان عالی کشور است و اگر اصطلاح "فرجام خواهی" درست باشد، بنده رأی شعبه ۳۱ را مطابق با قوانین و قواعد می‌دانم. عروجی، رئیس شعبه ۶:

هیچ یک از قوانین گذشته چنین اجازه‌ای را به ما نداده است که مرجع تجدیدنظر از احکام دادگاه‌های انقلاب در رابطه با اعدام را دادگاه‌های تجدیدنظر استان بدانیم. اصل ۱۶۱ قانون اساسی دیوان عالی کشور را مسئول نظارت بر حسن اجرای صحیح قوانین در محاکم کل کشور می‌داند. همگی در این خصوص متفق هستیم که ما نظارت خود را از این طریق اعمال و اجرا می‌کنیم. وقتی به محتوای رسیدگی فعلی دیوان عالی کشور می‌رسیم، ملاحظه می‌فرمایید شاید ۱۱-۱۰ هزار پرونده ظرف یک سال به دیوان عالی کشور ارجاع شده است که اگر بررسی دقیق بشود بخش چشمگیری از این پرونده‌ها مربوط به اعاده دادرسی‌ها و حل اختلاف‌هاست؛ حل اختلاف بین محاکم یک استان با یک استان دیگر. هرگز در شأن دیوان عالی کشور به عنوان عالی‌ترین مرجع قضایی کشور نیست که برای حل اختلافی وقت خود را صرف کند که موضوعش این چنین است. ما بیشتر زمان خود را صرف رسیدگی به موارد حل اختلاف و اعاده دادرسی می‌کنیم و برای رسیدگی به پرونده‌های اصلی و اساسی زمانی باقی نمی‌ماند. ما به دست خود صلاحیت مان را سلب کرده ایم و به گفته جناب دکتر درویش به جایی رسیده ایم که گفته می‌شود دیوان عالی کشور دیگر کارآیی ندارد. پس ما باید اقدامی کنیم تا قانونی تصویب شود که به درد دیوان عالی کشور بخورد. آیا درست است چنین حرفی را بزنیم و به دست خودمان همه چیز را خراب کنیم و چهره خود را بد نشان دهیم تا مجلس شورای اسلامی یا دیگران به داد ما برسند و ما را اصلاح کنند؟

تمامی آرای وحدت رویه‌ای که اینجا صادر می‌شود، در موارد اختلاف در استنباط از قوانین است. اگر قوانین صراحت داشتند، نص بودند و مورد رسیدگی و صدور آرای وحدت رویه قرار نمی‌گرفتند. یکی از آرای وحدت رویه هم همین رأی ۷۰۳ است که با صدور آن خود را گرفتار کرده و چهره دیوان را مخدوش ساخته ایم. این رأی وحدت رویه را براساس اختلاف در استنباط از ماده ۲۱ صادر کرده ایم. همان طور که بعضی از بزرگان اشاره کردند باید دید موضوع مورد بحث ما در جلسه قبلی برای صدور این رأی وحدت رویه چه بوده است. آیا موضوع مورد بحث اطلاق ماده ۲۱ بود یا این که رسیدگی به پرونده مربوط به آدم ربایی که مورد اختلاف است، در صلاحیت دیوان عالی کشور قرار دارد یا دادگاه تجدیدنظر؟ متأسفانه ما در رسیدگی نهایی خود پا را فراتر گذاشتیم و استنباط همه جانبه مطلق کردیم مبنی بر این که ماده ۲۱ می‌گوید مرجع تجدیدنظر در خصوص همه پرونده‌های صادر شده از محاکم عمومی و انقلاب، محاکم تجدیدنظر استان است.

اگر یک مرور اجمالی نسبت به تمامی قوانین از گذشته دور و از زمان رژیم سابق تا به امروز داشته باشیم می‌بینیم در همه این قوانین مرجع رسیدگی به پرونده‌های قتل بعد از صدور حکم دیوان عالی کشور تعیین شده است. در قانون حدود و قصاص و قانون محاکم کیفری، حتی در محاکم کیفری ۱ مرجع صالح برای رسیدگی به تجدیدنظر خواهی از آرای صادر شده در رابطه با قتل‌های غیر عمدی دیوان عالی کشور ذکر شده است؛ یعنی به پرونده قتل غیر عمدی که دادگاه کیفری ۱ به آن رسیدگی کرده، در صورت اعتراض باید دیوان عالی کشور رسیدگی کند تا صحت و سقم رأی را اعلام نماید. آن وقت ما بیاییم حتی پرونده‌های دادگاه انقلاب را هم جدا کنیم. به نظر می‌رسد سیر در قوانین به ما اجازه چنین استنباطی از ماده ۲۱ را نمی‌دهد. چگونه می‌توان گفت مرجع تجدیدنظر از حکم قصاص در پرونده قتل عمدی که توسط محاکم کیفری استان با حضور ۵ قاضی به اتفاق آرا صادر شده، دیوان عالی کشور است؛ اما مرجع رسیدگی به اعتراض به حکم اعدام از باب محاربه و افساد فی الارض یا جهات دیگر آن در دادگاه انقلاب با حضور یک قاضی دادگاه تجدیدنظر می‌باشد؟

آیا این اعتقاد قابل قبول و توجیه پذیر است؟ آیا سیر در قوانین از گذشته دور تا به امروز به شما اجازه چنین استنباطی را می‌دهد؟ هیچ یک از قوانین گذشته چنین اجازه‌ای را به ما نداده اند که مرجع تجدیدنظر از احکام دادگاه‌های انقلاب در رابطه با اعدام را دادگاه‌های تجدیدنظر استان بدانیم. به نظر می‌رسد اگر می‌خواستیم به طور واقع بینانه و منطبق بر موازین قانونی معقول و عرف بین‌المللی از ماده ۲۱ استنباط داشته باشیم، هرگز چنین استنباط مطلق را انجام نمی‌دادیم تا خود را گرفتار کنیم. قبل از صدور رأی ۷۰۳ که مستمسک ما برای سلب صلاحیت دیوان عالی کشور است، همان طور که آقایان اشاره فرمودند رأی ۶۶۴ صادر

شده است، تاریخ تصویب ماده ۲۱ سال ۱۳۸۱ و تاریخ صدور رأی وحدت رویه شماره ۶۶۴ سال ۱۳۸۲ است، چگونه امکان دارد اعضای هیئت عمومی دیوان عالی کشور در رابطه با یک موضوع آنجا آن طور نظر دهند و بعد از گذشت ۳-۴ سال در سال ۱۳۸۶ رأیی را صادر کنند که آنچه را در سال ۱۳۸۲ اعلام کرده اند نقض کند؟ در رأی ۶۶۴ آمده است: "به موجب ماده ۵ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب اسلامی مصوب ۱۵ تیر ۱۳۷۳ با اصلاحات و الحاقات بعدی، رسیدگی به جرایم زیر مطلقاً در صلاحیت دادگاه انقلاب اسلامی است"، "و به رغم اصلاحات و الحاقات مربوط به سال ۱۳۸۱ این ماده کماکان به قوت خود باقی بوده و تغییر نکرده است و تبصره ذیل ماده ۴ اصلاحی قانون مرقوم هر جا در مقام ایضاح ماده مربوطه است، به ماده بعد از خود که به طور واضح صلاحیت دادگاه انقلاب اسلامی را احصا نموده، ارتباط ندارد، در رأی ۶۸۹ که مصوب ۲۰ تیر ۱۳۸۵ است، مطالبی منعکس شده که صلاحیت دیوان عالی کشور را در رسیدگی به پرونده‌های محاکم انقلاب تأیید می‌کند. عرض بنده این است که با عنایت به سیر قانون در گذشته‌های دور تا به امروز و با توجه به تکلیف شما درخصوص نظارت بر نحوه اجرای صحیح قوانین در محاکم و مسئولیت مهم شما نسبت به پرونده‌های حساس و تعیین کننده سرنوشت و عنایت شما به این مواد قانونی، ماده ۲۱ به هیچ وجه در مقام طرح موضوع به صورت مطلق نسبت به محدوده صلاحیت دادگاه تجدیدنظر استان نیست. همان طور هم که جناب آقای ناصری اشاره کردند، ماده ۳۹ به هیچ وجه ماده ۲۳۳ را نقض نکرده است. در نتیجه، بنده معتقدم آنچه در خور شأن دیوان و منطبق بر موازین قانونی و واقعیت مورد قبول عرف و جامعه و عقل و منطبق می‌باشد این است که ما رأی ۷۰۳ را اصلاح کنیم و رسیدگی به پرونده‌های دادگاه انقلاب در موضوعات منتهی به صدور رأی به اعدام و سلب حیات و زندان ابد را در صلاحیت دیوان عالی کشور قرار دهیم، احمدی شاهرودی، مستشار شعبه ۶: مصلحت در رأی وحدت رویه چندان جایگاهی ندارد باید ابتدا این موضوع را مشخص کنیم که آیا ما در جایگاه مجمع تشخیص مصلحت نظام هستیم که باید در تصمیم‌گیری‌های خود مصالح اجتماعی را رعایت کنیم و کار چندانی به قوانین نداشته باشیم، یا این که در مقام اعضای دیوان عالی کشور باید طبق قانون رأی بدهیم. ما باید در صدور رأی وحدت رویه قوانین را مراعات کنیم. در ماده ۲۷۱ که اساس تشکیل جلسه وحدت رویه است آمده که قضات هیئت عمومی دیوان عالی کشور باید در صدور رأی وحدت رویه دو موضوع را مدنظر قرار دهند؛ نخست، قوانین را؛ چرا که فرض بر این است که بین دو شعبه دادگاه، دو شعبه دیوان یا دو مرجع قضایی در نحوه استنباط از قوانین اختلاف ایجاد شده است. اینجا هیئت عمومی تشکیل جلسه می‌دهد تا ببیند کدام یک از این دو رأی اقرب به ثواب است؛ یعنی به قوانین موضوعه نزدیک تر است. موضوع دوم هم موازین شرعی است؛ زیرا در ماده ۲۷۱ آمده است رأی اکثریت در هیئت عمومی که

مطابق موازین شرعی باشد، ملاک عمل خواهد بود، من در همین جلسه وحدت رویه اگرچه دیدم این اقرب به قوانین است؛ اما از آنجا که خلاف موازین شرع بود، رأی ندادم؛ چون در وحدت رویه ما موازین شرعی مقدم بر قوانین است؛ اما بحث از مصلحت وجود ندارد. درخصوص این که مرجع تجدیدنظر از احکام اعدام صادر شده از دادگاه‌های انقلاب، دادگاه تجدیدنظر استان است یا کیفری و یا دیوان عالی کشور، از آنجا که هیچ کدام خلاف موازین شرعی نیست و شرع نظر خاصی در این باره ندارد، باید دبد که کدام یک منطبق‌تر بر قانون است. بنابراین مصلحت در رأی وحدت رویه چندان جایگاهی ندارد.

من مخالف رأی وحدت رویه ۷۰۳ بوم و استدلال‌های خود را هم مطرح کردم. به هر صورت این رأی وحدت رویه صادر شد و اکنون به منزله قانون است و ملاک عمل قرار گرفته است. به نظر می‌رسد در همین قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب یک تناقضی وجود دارد که اگر این تناقض را بتوان حل کرد، مشکل اساسی حل می‌شود.

از طرفی در ماده ۵ یکی از صلاحیت‌های دادگاه‌های انقلاب رسیدگی به جرایم علیه امنیت داخلی و خارجی و محاربه و افساد فی الارض عنوان شده؛ اما در ماده ۲۰ آمده است رسیدگی به جرایمی که مجازات قانونی آنها قصاص عضو یا قصاص نفس یا اعدام یا رجم یا سلب یا حبس ابد است، در صلاحیت دادگاه کیفری استان می‌باشد.

همه این تبعیض‌ها به قوه مقننه برمی‌گردد. وقتی قانونی تصویب می‌شود، ما باید قانون را رعایت و به آن عمل کنیم؛ ولو خلاف مصلحت باشد، من از آیت‌الله گرکانی می‌خواهم قانون را درست کنند و بیشتر توجه شان معطوف به این باشد که نسبت به اصلاح قوانین اقدام کنند تا مشکل از اساس و ریشه حل شود. اکنون ما هستیم و قانون فعلی. آقایان معتقد به اصلاح وحدت رویه هستند؛ یعنی قبول دارند که طبق این رأی وحدت رویه رأی شعبه ۲۷ درست است. بنابراین رأی وحدت رویه باید اصلاح شود. باید دید ملاک متن روایت است یا متن رأی وحدت رویه‌ای که صادر شده است. همان طور که می‌بینید متن آن عامه و مطلق است و تصریح به اطلاق هم داده است. من تعجب می‌کنم چطور آقایان می‌فرمایند که نه این این طور نیست. بنابراین آنچه اقرب به صواب است و به نظر من منطبق با قانون، رأی شعبه ۲۷ دیوان عالی کشور است و ما ناگزیریم این رأی را تأیید کنیم. ان شاءالله آقایان به فکر اصلاح اساس قوانین باشند. ابراهیمی، معاون قضایی دیوان:

در این که دیوان عالی کشور نگهبان قانون است و باید مطابق آن رفتار کند و آرای صادره اش باید منطبق با موازین

شرعی و قانونی باشد، هیچ کس شبهه‌ای ندارد و نظر همه همکاران محترم این است که آرای هیئت عمومی در چارچوب مقررات شرعی و قانونی صادر شود. رأی وحدت رویه شماره ۷۰۳ که مورد بحث است، مربوط به دو رأی از شعب دیوان عالی کشور می باشد که در سال ۱۳۸۴ درخصوص آنها اتخاذ تصمیم شده و در سال ۱۳۸۶ به بحث گذاشته شده و منجر به صدور رأی ۷۰۳ شده است و اکنون ما را با این وضعیت مواجه ساخته است. موضوع مورد بحث در رأی شماره ۷۰۳ مقررات مربوط به اصلاحات معمول در قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب است. اصلاحات مذکور در سال ۱۳۸۱ صورت گرفته و به موجب مقررات قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مسیرهایی برای تجدیدنظر تعیین شده است. دادگاه کیفری استان هم در سال ۱۳۸۱ تشکیل شد و قانون گذار در آن جا محل تجدیدنظر نسبت به آرای صادر شده از این مرجع را معین کرد؛ چراکه در آیین دادرسی در این خصوص تصریحی صورت نگرفته بود. در زمان صدور رأی شماره ۷۰۳ (سال ۱۳۸۶) به اصلاحات دیگری که در سال ۱۳۸۵ در مقررات قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب به عمل آمده بود، توجه کافی مبذول شد. درست است که ما باید قانون را رعایت کنیم؛ اما قانون گذار در سال ۱۳۸۵؛ یعنی بعد از تصویب ماده ۲۱ و تشکیل دادگاه کیفری استان مسئله تجدیدنظر را به مقررات آیین دادرسی کیفری عطف کرد. مقنن در ماده واحده اصلاح ماده ۱۸ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۴ بهمن ۱۳۸۵ اعلام کرد آرای غیرقطعی و قابل تجدیدنظر یا فرجام همان است که در قانون آیین دادرسی ذکر شده و تکرار کرد که تجدیدنظر یا فرجام خواهی طبق مقررات آیین دادرسی مربوط انجام خواهد شد. به این ترتیب قانون گذار از مقررات رأی وحدت رویه که مربوط به مقررات تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب بود، منصرف شد. همواره طبق اصول دادرسی تجدیدنظر و فرجام خواهی باید در چارچوب مقررات آیین دادرسی مربوطه باشد؛ چه در امر کیفری و چه در امر مدنی، اگر ما در تنظیم رأی وحدت رویه شماره ۷۰۳ به این مرقانونی بی توجه بودیم، دلیل نمی‌شود همان راه را ادامه بدهیم و برخلاف تصریح تبصره اصلاحی ماده ۱۸ سال ۱۳۸۵ رأی صادر کنیم. ماده ۱۸ اصلاحی تکلیف دادرسی را به صراحت طبق آیین دادرسی مربوطه مشخص کرده است. باغانی، رئیس شعبه ۱۳:

به نظر بنده اصلاً تعارضی وجود ندارد تا درباره آن چاره‌جویی کنیم و بگوییم رأی وحدت رویه بالفعل است، موضوع بحث مواد ۲۰ و ۲۱ هستند. قانون دادگاه‌های عمومی و انقلاب در سال ۱۳۷۳ و در مجلس چهارم به تصویب رسیده است. در آن زمان بنده هم در کمیسیون قضایی و حقوقی مجلس حضور داشتم. در این قانون هیچ تناقضی وجود ندارد. اطلاق و تقیید است. در اصول چنین بحث می‌شود که اگر مطلقاً وجود داشته و مقیدی بعد یا قبل آن باشد، در قانون و در نصوص آن مقید، مطلق را تأیید می‌کند و تناقض و تعارضی هم نیست.

در رأی وحدت رویه شماره ۷۰۳ به طور علی‌الاطلاق مرجع تجدیدنظر دادگاه تجدیدنظر استان عنوان شده است ، تفسیر قانون عادی با مجلس شورای اسلامی است؛ کما این که تفسیر قانون اساسی با شورای نگهبان است. در ماده ۷۳ قانون مذکور آمده است البته این امر مانع از آن نیست که دادرسان در هنگام تمیز استنباطی از قانون داشته باشند. حال باید دید رأی وحدت رویه صادر شده در ۲ سال و چند ماه قبل آیا می‌خواهد ماده ۲۱ را تفسیر کند یا درصدد استنباط است. در ماده ۲۰ آمده است به منظور تجدیدنظر در آرای دادگاه‌های عمومی و انقلاب، در مرکز هر استان دادگاه تجدیدنظر به تعداد مورد نیاز مرکب از یک رئیس و دو عضو مستشار تشکیل می‌شود. جلسه دادگاه با حضور دو عضو رسمیت یافته و پس از رسیدگی ماهوی رأی اکثریت که از سوی رئیس یا عضو مستشار انشا می‌شود، قطعی و لازم الامر خواهد بود. این ماده در سال ۱۳۷۳ و تبصره ۱ الحاقی در ۲۸ مهر ۱۳۸۱ تصویب شده است و براساس آن رسیدگی به جرایمی که مجازات قانونی آنها قصاص عضو یا قصاص نفس یا اعدام یا رجم یا سلب و یا حبس ابد است و نیز رسیدگی به جرایم مطبوعاتی و سیاسی ابتدا در حوزه دادگاه تجدیدنظر استان به عمل خواهد آمد. در این مورد دادگاه مذکور دادگاه کیفری استان نامیده می‌شود. دادگاه کیفری استان برای رسیدگی به جرایمی که مجازات قانونی آنها قصاص نفس یا اعدام یا رجم یا سلب یا حبس دائم باشد با حضور ۵ رئیس و ۴ مستشار یا دادرس علی‌البدل دادگاه تجدیدنظر استان رسمیت می‌یابد و برای رسیدگی به جرایمی که مجازات قانونی آنها قصاص عضو است و نیز جرایم مطبوعاتی و سیاسی، با حضور یک رئیس و دو مستشار یا دادرس علی‌البدل تشکیل می‌شود. در ماده ۲۰ مرجع تجدیدنظر مورد اشاره قرار نگرفته است. برابر ماده ۲۱ اصلاحی رسیدگی به جرایمی که مجازات قانونی آنها قصاص عضو یا قصاص نفس یا اعدام یا رجم یا سلب و یا حبس ابد باشد و نیز رسیدگی به جرایم مطبوعاتی و سیاسی ابتدا در دادگاه تجدیدنظر استان به عمل خواهد آمد. در این مورد دادگاه کیفری مذکور دادگاه کیفری استان نامیده می‌شود ،دادگاه کیفری استان برای رسیدگی به جرایمی که مجازات قانونی آنها قصاص نفس یا اعدام یا رجم یا سلب یا حبس دائم باشد، با حضور یک رئیس و ۴ مستشار تشکیل شده و برای رسیدگی به جرایمی که مجازات قانونی آنها قصاص عضو و جرایم مطبوعاتی و سیاسی است، با حضور یک رئیس و دو مستشار رسمیت می‌یابد. تشکیلات، ترتیب رسیدگی، کیفیت محاکمه و صدور رأی این دادگاه تا زمان تصویب قانون آیین دادرسی مناسب مطابق مقررات این قانون و قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۲۸ شهریور ۱۳۷۸ کمیسیون قضایی و حقوقی مجلس شورای اسلامی بوده و دادگاه کیفری در رسیدگی به جرایم مطبوعاتی و سیاسی با حضور هیئت منصفه تشکیل می‌شود ، رأی وحدت رویه شماره ۷۰۳ درصدد تفسیر ماده ۲۱ برآمده است. باوجود این که طبق ماده ۷۳ قانون اساسی تفسیر قانون عادی با مجلس شورای اسلامی و تفسیر قانون اساسی هم با شورای نگهبان است؛ اما این امر مانع از آن نیست

که دادرسان در مقام تمییز هم استنباطی از قانون داشته باشند. ما می‌بینیم با وجود این که اینجا اعدام و قصاص نفس ذکر شده؛ اما در ماده ۵ قانون دادگاه‌های عمومی و انقلاب که وظایف دادگاه‌های انقلاب را تعیین می‌کند، به محاربه و افساد فی الارض اشاره شده و هیچ کسی هم نگفته است با آن ماده تعارض دارد. قانون دادگاه‌های انقلاب با این که مصوب سال ۱۳۷۳ است، به قوت خود باقی است و این تبصره مصوب سال ۱۳۸۱ است؛ یعنی ۹-۸ سال بعد از آن هیچ کس بین این ماده که در سال ۱۳۸۱ اصلاح و تفسیر شده، با ماده ۵ قانون دادگاه‌های عمومی و انقلاب احساس تعارض نکرده است.

پس بیاییم ما بند ۲ اختیارات دادگاه انقلاب که محاربه و افساد فی الارض است را سلب کنیم بدهیم به دادگاه کیفری استان. مثلاً نگفتند آن به قوت خودش باقی است، این هم به قوت خودش باقی است. بعد تصریح شد مرجع تجدیدنظر در خصوص احکام اعدام، قصاص نفس، رجم و سلب دیوان عالی کشور است. وقتی که می‌گوید تجدیدنظر در خصوص احکام اعدام با دیوان عالی است، این حکم اعدام چه در دادگاه انقلاب صادر شود و چه در مرجع دیگری، تفاوتی نمی‌کند و تعارض ندارد. فقط تعارض بدوی است. شما در مقام تفسیر نیستید و تفسیر را باید مجلس شورای اسلامی انجام بدهد. به نظر من اصلاً تعارضی در این خصوص وجود ندارد. بنابراین رأی شعبه ۲۱ که می‌گوید مرجع تجدیدنظر دیوان عالی کشور است، مطابق با اختیارات دیوان می‌باشد. شما بعد از صدور این رأی وحدت رویه گفتید که ما با دست خود اختیارات دیوان را از آن سلب کردیم. حال که این جلسه برگزار و استدلال‌ها هم گفته شده، به نظر می‌رسد رأی شعبه ۲۱ درست است. بیایید اختیارات دیوان را به آن برگردانیم و دیگر هم به دنبال تعارض نرویم. تعارض بدوی اطلاق و تفسیرش قابل جمع است.

رأی وحدت رویه هیئت عمومی دیوان عالی کشور

بنا به حکم مقرر در ماده ۱۶ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب، رسیدگی این دادگاه‌ها باید طبق مقررات قانون آیین دادرسی انجام شود. همچنین به صراحت ماده ۲۲ اصلاحی قانون یاد شده، رسیدگی دادگاه تجدیدنظر به درخواست تجدیدنظر از احکام قابل تجدیدنظر دادگاه‌های عمومی، جزایی و انقلاب باید وفق مقررات قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۲۸ شهریور ۱۳۷۸ به عمل آید و ماده ۱۸ اصلاحی قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب نیز که در تاریخ ۲۴ دی ۱۳۸۵ و مؤخر بر ماده ۲۱ قانون یاد شده به تصویب رسیده، تصریح و تأکید کرده است که تجدیدنظر و فرجام خواهی از آرای قابل تجدیدنظر یا فرجام دادگاه‌های عمومی و انقلاب طبق مقررات قانون آیین دادرسی انجام می‌شود. بنابراین مستفاد از مواد مذکور این است که آرای دادگاه‌های عمومی، جزایی و انقلاب در مواردی که مجازات قانونی جرم اعدام باشد، قابل تجدیدنظر در دیوان عالی کشور است و به نظر اکثریت اعضای هیئت عمومی دیوان عالی کشور رأی شعبه سی و

یکم دیوان عالی کشور که با این نظر مطابقت دارد، صحیح و منطبق با موازین قانونی است. این رأی طبق ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری در موارد مشابه برای شعب دیوان عالی کشور و تمامی دادگاه‌ها لازم‌الاتباع است.

چنانچه زوجه بدون مانع مشروع از ادای وظایف زوجیت امتناع ورزد با اثبات مراتب از ناحیه زوج در دادگاه و اخذ اجازه ازدواج و کالت زوجه از زوج در طلاق محقق و قابل اعمال نیست

رای وحدت رویه شماره ۷۱۶ هیات عمومی دیوان عالی کشور

مدیرعامل	محترم	روزنامه	رسمی	کشور
گزارش وحدت رویه ردیف ۷/۸۹ هیات عمومی دیوان عالی کشور با مقدمه مربوطه و رای آن به شرح ذیل تنظیم و جهت	چاپ	و	نشر	ایفاد می‌گردد.
معاون قضایی دیوان عالی کشور - ابراهیم ابراهیمی				

الف مقدمه

جلسه هیات عمومی دیوان عالی کشور در مورد پرونده وحدت رویه ردیف ۷/۸۹ راس ساعت ۹ روز سه‌شنبه مورخه ۱۳۸۹/۷/۲۰ به ریاست حضرت آیت‌... احمد محسنی گرکانی رئیس دیوان عالی کشور و حضور حضرت آیت‌... محسنی اژیة دادستان کل کشور و شرکت اعضای شعب مختلف دیوان عالی کشور، در سالن هیات عمومی تشکیل و پس از تلاوت آیاتی از کلام... مجید و قرائت گزارش پرونده و طرح و بررسی نظریات مختلف اعضای شرکت کننده درخصوص مورد و استماع نظریه نماینده جناب آقای دادستان کل کشور که به ترتیب ذیل منعکس می‌گردد، به صدور رای وحدت رویه قضایی شماره ۷۱۶ - ۱۳۸۹/۷/۲۰ منتهی گردید.

ب: گزارش پرونده

با احترام، حسب اعلام رئیس محترم حوزه قضایی فامنین، شعب دادگاه تجدیدنظر استان همدان در مواردی که زوج با اجازه دادگاه و بدون اذن زوجه ازدواج مجدد نموده و زوجه از دادگاه به استناد شرط ضمن عقد نکاح درخواست طلاق نموده، آراء مختلفی صادر کرده‌اند. خلاصه جریان پرونده‌های مربوطه را به شرح زیر به عرض می‌رساند:

۱- به موجب پرونده شماره ۱/۱۱۳۲/۸۴ شعبه اول دادگاه عمومی فامنین خانم سمیه لطیفی در تاریخ ۱۳۸۴/۹/۱۴ دادخواستی به طرفیت همسرش آقای احمد روشنی به خواسته صدور حکم طلاق به دادگاه عمومی فامنین تقدیم داشته که به شماره فوق ثبت و در جریان رسیدگی قرار گرفته است. نامبرده در دادخواست و همچنین در جلسه اول دادرسی اظهار داشته که در تاریخ ۱۳۸۱/۱۲/۱۰ به عقد رسمی و شرعی خوانده درآمده، ولی قبل از عروسی اختلافاتی بین آنان بروز کرده که منتهی به تشکیل چندین پرونده گردیده و به علت ازدواج مجدد خوانده به استناد بند ۱۲ از شروط ضمن عقد نکاح تقاضای صدور حکم طلاق نموده است. خوانده دفاعاً اظهار داشته که چون خواهان از او تمکین ننموده و با وجود صدور حکم محکومیت به تمکین نیز حاضر به تمکین نشده از دادگاه اجازه ازدواج مجدد اخذ و دختری را به عقد موقت خود درآورده است. تصاویر احکام مورد استناد خوانده که از دادگاه‌های عمومی و تجدیدنظر استان قم صادرشده به دادگاه ارائه گردیده است. دادگاه پس از استماع اظهارات زوجین و شهود تعرفه‌شده از سوی زوجه قرار ارجاع امر به داوری را صادر کرده که قرار مزبور اجراشده، سپس به شرح دادنامه شماره ۱۴۰۲-۱۳۸۴/۱۰/۲۴ پس از بیان موضوع دعوی و خلاصه اظهارات طرفین، تحقق بند ۱۲ از شرایط ضمن‌العقد مندرج در نکاح نامه رسمی را محرز دانسته و به استناد مواد ۲۳۴، ۲۳۷، ۱۱۱۹، ۱۳۱۲، ۱۳۲۱ و ۱۳۲۴ قانون مدنی و ماده ۴ قانون ازدواج و ماده ۹ قانون حمایت خانواده گواهی عدم امکان سازش بین زوجین را صادر نموده و ضمن بیان میزان مهریه خواهان و نحوه دریافت آن به زوجه اجازه داده تا به یکی از دفاتر رسمی ثبت طلاق مراجعه و پس از اجرای صیغه طلاق با اعمال وکالت حاصل از طریق تحقق شرط ضمن‌العقد نسبت به ثبت رسمی آن اقدام کند و اسناد و دفاتر مربوطه را اصالتاً و نیز به وکالت از شوهرش امضاء نماید. نوع طلاق به لحاظ غیرمدخوله بودن زوجه باین اعلام شده است. بر اثر تجدیدنظرخواهی خوانده پرونده در شعبه اول دادگاه تجدیدنظر استان همدان مطرح رسیدگی قرار گرفته و این شعبه طبق دادنامه شماره ۲۷۸/۸۵ - ۱۳۸۵/۳/۳۱ رای دادگاه نخستین را تایید کرده است. از دادنامه اخیر به گواهی دفتر دادگاه، فرجام‌خواهی نشده است.

۲- حسب پرونده شماره ۱/۵۷۶/۸۷ شعبه اول دادگاه عمومی فامنین خانم زهرا محمدعلی‌خانی در تاریخ ۱۳۸۷/۶/۶ دادخواستی به طرفیت همسرش آقای عباس یعقوبی به خواسته صدور گواهی عدم امکان سازش به منظور اجرای صیغه طلاق به دادگاه عمومی فامنین تقدیم و ضمن آن اظهار داشته است که زوج با او سوءرفتار شدید دارد و بدون اجازه او اقدام به ازدواج نموده و برای او عسر و حرج ایجاد شده است. پرونده به شعبه اول دادگاه ارجاع گردیده و در جریان رسیدگی قرار گرفته است. در جلسه اول دادرسی که با حضور خواهان و در غیاب خوانده که با وجود ابلاغ اخطاریه حاضر نگردیده، تشکیل شده خواهان با ادای توضیحاتی پیرامون اختلافاتش با خوانده و پرونده‌هایی که در مورد مطالبه مهریه و جهیزیه تشکیل داده و منتهی به صدور آراء قطعی گردیده، به علت اینکه خوانده بدون اجازه او مجدداً ازدواج و به این ترتیب از شرط مقرر در بند ۱۲ نکاح‌نامه تخلف کرده تقاضای اعمال وکالت در

طلاق خود را نموده است. خواننده در لایحه‌ای که بعد از جلسه اول دادرسی به دادگاه تقدیم داشته اظهار نموده که خواهان از او تمکین نداشته و با وجود صدور حکم محکومیت بر تمکین حاضر به تمکین نشده و او با اخذ اجازه از دادگاه اقدام به ازدواج نموده است. تصاویر احکام مورد استناد خود را نیز ارائه نموده است. دادگاه پس از ارجاع امر به داوری و اظهار نظر داوران سرانجام به موجب دادنامه شماره ۹۵-۱۳۸۸/۲/۲ بعد از بیان موضوع دعوا و خلاصه اظهارات زوجین تخلف خواننده از شرط ضمن عقد نکاح را محرز و مسلم دانسته و با استناد به مواد ۲۳۴، ۲۳۷ و ۱۱۱۹ قانون مدنی و ماده ۴ قانون ازدواج و ماده ۱۰ قانون حمایت خانواده گواهی عدم امکان سازش صادر نموده و ضمن بیان اینکه زوجه مهریه و جهیزیه خود را در پرونده‌های دیگری مطالبه نموده و نفقه معوقه را نیز جداگانه مطالبه می‌نماید به زوجه اجازه داده است تا به یکی از دفاتر رسمی ثبت طلاق مراجعه و پس از اجرای صیغه طلاق با اعمال وکالت حاصل از طریق تحقق شرط ضمن‌العقد نسبت به ثبت رسمی طلاق اقدام و اسناد و دفاتر مربوطه را اصالتاً و نیز به وکالت از شوهرش امضاء نماید. نوع طلاق بائن اعلام شده است. بر اثر تجدیدنظرخواهی زوج پرونده در شعبه چهارم دادگاه تجدیدنظر استان همدان مطرح رسیدگی قرار گرفته و این شعبه طبق دادنامه شماره ۶۴۰۰۸۵۲ - ۱۳۸۸/۵/۱۹ خلاصتاً با این استدلال که تحقق شرط اعمال وکالت در طلاق برای زوجه موضوع بند ۱۲ نکاح‌نامه مختص به موردی است که زوج بدون امتناع زوجه از تمکین و بدون اجازه دادگاه ازدواج نماید و در صورت امتناع زوجه از تمکین و ازدواج مجدد زوج با اجازه دادگاه، شرط مزبور محقق نخواهد شد، تجدیدنظرخواهی را وارد تشخیص داده و ضمن نقض رای تجدیدنظرخواسته حکم بر بطلان دعوی خواهان بدوی (زوجه) صادر کرده است. به گواهی دفتر دادگاه از این رای فرجام‌خواهی نگردیده است. همان‌طور که ملاحظه می‌فرمایید شعبه اول دادگاه تجدیدنظر استان همدان وکالت زوجه از زوج موضوع بند ۱۲ نکاح‌نامه را به اعتبار اطلاق شرط، در موردی هم که زوجه تمکین نداشته و زوج با اجازه دادگاه اقدام به ازدواج مجدد کرده، محقق و قابل اعمال دانسته، ولی شعبه چهارم همان دادگاه شرط مزبور را منصرف از موردی دانسته که زوجه از زوج تمکین نداشته و زوج با اجازه دادگاه مبادرت به ازدواج مجدد نموده است، بنا به مراتب در اجرای ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری تقاضای طرح موضوع را در هیات عمومی دیوان عالی کشور به منظور ایجاد وحدت رویه قضایی دارد. شایان ذکر است که هیات عمومی شعب حقوقی دیوان عالی کشور در پرونده‌های اصراری ردیف‌های ۵۰/۸۵ و ۱۳/۸۷ شرط وکالت زوجه در طلاق را با این عبارت «چنانچه زوج بدون رضایت زوجه همسر دیگری اختیار نماید، زوجه حق وکالت در طلاق را دارد» منصرف از ازدواج مجدد زوج به حکم دادگاه به جهت عدم تمکین زوجه ندانسته و آراء اصراری دادگاه‌ها را که متضمن این معنا بوده به شرح آراء شماره‌های ۴- ۱۳۸۶/۲/۲۵ و ۱۶- ۱۳۸۷/۱۰/۲۴ ابرام کرده است.

حسینعلی تیری - معاون قضایی دیوان عالی کشور

ج : نظریه دادستان کل کشور: تایید رای شعبه ۴ دادگاه تجدیدنظر استان همدان

د: رای وحدت رویه شماره ۷۱۶- ۱۳۸۹/۷/۲۰ هیات عمومی دیوان عالی کشور

نظر به اینکه مطابق ماده ۱۱۰۸ قانون مدنی تمکین از زوج تکلیف قانونی زوجه است، بنابراین در صورتی که بدون مانع مشروع از ادای وظایف زوجیت امتناع و زوج این امر را در دادگاه اثبات و با اخذ اجازه از دادگاه همسر دیگری اختیار نماید، وکالت زوجه از زوج در طلاق که به حکم ماده ۱۱۱۹ قانون مدنی ضمن عقد نکاح شرط و مراتب در سند ازدواج ذیل بند ب شرایط ضمن عقد در ردیف ۱۲ قید گردیده، محقق و قابل اعمال نیست، لذا به نظر اکثریت اعضاء هیات عمومی دیوان عالی کشور رای شعبه چهارم دادگاه تجدیدنظر استان همدان که با این نظر انطباق دارد مورد تایید است. این رای طبق ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری در موارد مشابه برای شعب دیوان عالی کشور و کلیه دادگاهها لازمالاتباع است.

رای وحدت رویه شماره ۷۱۵ هیأت عمومی دیوان عالی کشور درخصوص اینکه آراء دادگاههای عمومی جزائی و انقلاب در مواردی که مجازات قانونی جرم اعدام باشد قابل تجدیدنظر در دیوان عالی کشور است

مدیرعامل محترم روزنامه رسمی کشور
گزارش وحدت رویه ردیف ۱۴/۸۸ هیأت عمومی دیوان عالی کشور با مقدمه مربوطه و رأی آن به شرح ذیل تنظیم و جهت چاپ و نشر ایفاد می گردد.

معاون قضایی دیوان عالی کشور - ابراهیم ابراهیمی

الف: مقدمه

جلسه هیأت عمومی دیوان عالی کشور در مورد پرونده وحدت رویه ردیف ۱۴/۸۸ رأس ساعت ۹ روز سه شنبه مورخه ۱۳۸۹/۱/۲۴ به ریاست حضرت آیت الله احمد محسنی گرکانی رئیس دیوان عالی کشور و حضور جناب آقای سیداحمد مرتضوی نماینده دادستان کل کشور و شرکت اعضای شعب مختلف دیوان عالی کشور، در

سالن هیأت عمومی تشکیل و پس از تلاوت آیاتی از کلام الله مجید و قرائت گزارش پرونده و طرح و بررسی نظریات مختلف اعضای شرکت کننده درخصوص مورد و استماع نظریه نماینده جناب آقای دادستان کل کشور که به ترتیب ذیل منعکس می گردد، به صدور رأی وحدت رویه قضایی شماره ۷۱۵-۱۳۸۹/۱/۲۴ منتهی گردید.

ب: گزارش پرونده

با احترام، به استحضار می‌رساند: حسب اعلام رئیس شعبه ۵۴ دادگاه تجدیدنظر استان تهران پس از صدور رأی وحدت رویه شماره ۷۰۳ مورخه ۱۳۸۶/۵/۹ هیأت عمومی دیوان عالی کشور، شعب بیست و هفتم و سی و یکم دیوان عالی کشور در مقام رسیدگی به تجدیدنظرخواهی از احکام اعدام که از دادگاههای انقلاب اسلامی درباره متهمان به محاربه و افساد فی الارض صادر شده، آراء مختلفی صادر کرده‌اند. ابتدا جریان پرونده‌ها را به نحو اختصار به عرض رسانده سپس اظهار نظر می‌نماید:

۱ - در پرونده شماره ۱۳۲۴/۲۷/۲۰ آقای محمدرضا آذری به اتهام افساد فی الارض از طریق تهیه فیلم از ارتباط نامشروع خود با شاکی پرونده و تهدید شاکی به انتشار آن با هدف اجبار او به برقراری ارتباط جنسی تحت تعقیب دادرسی عمومی و انقلاب تهران قرار گرفته، درباره او کیفرخواست صادر و پرونده به دادگاه انقلاب اسلامی تهران ارسال و به شعبه ۲۹ ارجاع گردیده و این شعبه پس از رسیدگی بزهکاری نامبرده را محرز و مسلم تشخیص داده و او را به استناد قسمت دوم بند الف ماده ۳ و تبصره ۵ از قانون نحوه مجازات اشخاصی که در امور سمعی و بصری فعالیت‌های غیرمجاز می‌نمایند مصوب سال ۱۳۸۶ به اعدام با چوبه‌دار محکوم نموده است. وکیل متهم از رأی دادگاه تقاضای تجدیدنظر کرده، پرونده به شعبه بیست و هفتم دیوان عالی کشور ارجاع گردیده و این شعبه به موجب دادنامه شماره ۱۲۴۰-۱۳۸۷/۱۱/۷ چنین رأی داده است « با توجه به اینکه رأی تجدیدنظرخواسته از سوی دادگاه انقلاب صادر شده و ماده ۲۱ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب سال ۱۳۸۱ علی‌الاطلاق مرجع تجدیدنظر آراء محاکم عمومی و انقلاب را دادگاه تجدیدنظر استان قرار داده و ماده ۳۹ الحاقی به قانون اصلاحی مرقوم کلیه قوانین و مقررات مغایر از جمله ماده ۲۳۳ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری را در آن قسمت که مغایرت دارد ملغی نموده است چنانکه رأی وحدت رویه شماره ۷۰۳-۱۳۸۶/۵/۹ هیأت عمومی دیوان عالی کشور بر آن دلالت دارد، لذا پرونده قابل طرح در دیوان عالی کشور نمی‌باشد و جهت رسیدگی در دادگاه تجدیدنظر اعاده می‌گردد».

۲ - در پرونده شماره ۳۱/۸۷۰۹۹۸۰۰۰۲۰۰۵۳۸۹ آقایان ۱- صلاح‌الدین سیدی ۲- خلیل‌اله زارعی ۳- عبیدالله میچکوری ۴- عبدالمجید صلاح‌زهی به اتهام عضویت در گروه محارب عبدالملک به قصد مقابله مسلحانه با نظام و تلاش مؤثر در پیشبرد اهداف گروه از طریق کار گذاشتن بمب در مسیر حرکت خودروی نیروی انتظامی، تیراندازی به طرف خودروی پلیس راه و معروح کردن یک نفر سرباز و اقدام نافرجام برای ترور آقای رحیم‌بخش

پرواز که به مذهب شیعه گرایش پیدا کرده تحت تعقیب کیفری قرار گرفته‌اند. پرونده در دادگاه انقلاب اسلامی زاهدان مورد رسیدگی قرار گرفته و این شعبه به موجب دادنامه شماره ۸۷۰۹۹۷۵۴۱۲۱۰۰۳۸۸.۸۷ بزهکاری متهمان را از بابت محاربه و افساد فی الارض احراز و به استناد مواد ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۸۶ و بند ۱ ماده ۱۹۰ قانون مجازات اسلامی، متهمان ردیف‌های اول و دوم را به اعدام و ردیف‌های سوم و چهارم را به پانزده سال نفی‌بلد به ترتیب در زندان‌های سراب و خلخال محکوم کرده است. علاوه بر آن هر یک از متهمان را به لحاظ خروج غیرمجاز از مرز به دو سال حبس و متهم ردیف سوم را به لحاظ جعل شناسنامه به پرداخت سه میلیون ریال جزای نقدی و متهم ردیف چهارم را از لحاظ استفاده از سند مجعول به دو سال حبس محکوم نموده است. متهمان از رأی صادرشده تقاضای تجدیدنظر کرده‌اند. پرونده به دیوان عالی کشور ارسال و به شعبه سی و یکم ارجاع گردیده و این شعبه برابر دادنامه شماره ۳۸۹۰۵۳۸۹/۲۰۰۲۰۰۸۷۰۹۹۸۰۳۱/۸۷ مورخه ۱۳۸۷/۱۱/۲۳ چنین رأی داده است: «در مورد اعتراض متهمان... با توجه به اینکه از ناحیه متهمان اعتراضی که موثر در مقام باشد به عمل نیامده و دادنامه از حیث نحوه احراز بزهکاری متهمان و انطباق اعمال ارتكابی و رعایت اصول و ضوابط دادرسی فاقد ایراد و اشکال است، اعتراض آنان را مردود اعلام، دادنامه تجدیدنظرخواسته را ابرام می‌نماید».

همچنین حسب اعلام اداره دفتر دیوان عالی کشور، شعبه سی و یکم دیوان عالی کشور طبق دادنامه شماره ۲۵۸۰۰۲۵۸/۸۸۰۹۹۷۰۹۰۸۷۰۳۱/۸۸ مورخه ۱۳۸۸/۴/۳ به تجدیدنظرخواهی آقای اسماعیل اکبری از رأی شعبه ۳۰ دادگاه انقلاب اسلامی تهران که بر محکومیت او به اعدام به اتهام محاربه و افساد فی الارض به استناد مواد ۱۸۲، ۱۸۹، ۱۹۰ و ۱۹۱ قانون مجازات اسلامی صادرشده رسیدگی و رأی تجدیدنظرخواسته را به جهت عدم کفایت دلایل برای احراز مجرمیت او نقض و رسیدگی مجدد را به شعبه همعرض ارجاع نموده است. همانطور که ملاحظه می‌فرمایید شعب بیست و هفتم و سی و یکم دیوان عالی کشور با استنباط از ماده ۲۱ اصلاحی قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب سال ۱۳۸۱ و ماده ۲۳۳ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری آراء مختلفی صادر کرده‌اند: شعبه بیست و هفتم به تجدیدنظرخواهی شخصی که به حکم دادگاه انقلاب به اتهام محاربه و افساد فی الارض به اعدام محکوم شده رسیدگی ننموده و دادگاه تجدیدنظر استان را صالح به رسیدگی تشخیص داده، ولی شعبه سی و یکم در موارد مشابه تجدیدنظرخواهی رسیدگی و مبادرت به صدور رأی نموده است. اضافه می‌نماید با بررسی‌هایی که به عمل آمده مشخص گردیده است دادگاه‌های تجدیدنظر استان‌ها نیز در این خصوص اختلاف نظر داشته و آراء متناقضی صادر کرده‌اند: به عنوان نمونه شعبه دهم دادگاه تجدیدنظر استان آذربایجان غربی به تجدیدنظرخواهی محکوم‌علیه حکم دادگاه انقلاب اسلامی خوی که بر اعدام او به اتهام محاربه صادرشده رسیدگی و رأی تجدیدنظرخواسته را طبق دادنامه شماره ۱۰۱۱۰۰۱۴۴۱۴۴۷۹۸۰۸۸۰ مورخه ۱۳۸۸/۱/۲۶ تأیید نموده ولی شعبه ۱۸ دادگاه تجدیدنظر استان اصفهان در مورد

مشابه حسب دادنامه شماره ۸۸۰۰۹۹۷۰۳۷۰۲۰۰۴۸۳ مورخه ۱۳۸۸/۵/۱۱ با این استدلال: «... به مصلحت حقوق کشور و ضرورت احتیاط در دماء نیست که تجدیدنظر حکم اعدام در دیوان عالی کشور رسیدگی نشود و مهم ترین جرم در نظام قضائی کشور بدو در دادگاه های بدوی و سپس در دادگاه تجدیدنظر استان رسیدگی شود و باب اظهارنظر دیوان در این خصوص بسته شود و در هیچ کجای دنیا احکام مربوط به اعدام بدون صحه دیوان عالی کشور مشروعیت ندارد و به نظر می رسد رأی وحدت رویه شماره ۶۸۹ مورخه ۱۳۸۵/۴/۲۰ تأیید ضمنی مانحن فیه می باشد، علاوه بر این رأی وحدت رویه شماره ۶۶۴ مورخه ۱۳۸۲/۱۰/۳۰ به طور ضمنی دادگاه انقلاب را در رابطه با صدور آراء اعدام به موازات دادگاه کیفری استان قلمداد نموده...» خود را صالح به رسیدگی ندانسته و پرونده را به دیوان عالی کشور ارسال نموده است.

با توجه به مراتب فوق در اجرای ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور کیفری تقاضای طرح موضوع را در هیأت عمومی دیوان عالی کشور جهت ایجاد وحدت رویه قضایی دارد.

معاون قضایی دیوان عالی کشور - حسینعلی تیری

ج: نظریه دادستان کل کشور

با احترام، به عنوان نماینده دادستان محترم کل کشور نظر خود را اعلام می نمایم:

الف - در ماده ۱۶ قانون تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب آمده است ترتیب رسیدگی در دادگاه ها طبق مقررات مزبور در آیین دادرسی مربوطه خواهد بود و طبق ماده ۲۳۳ قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب مرجع تجدیدنظر دادگاه های عمومی و انقلاب هر حوزه قضایی دادگاه تجدیدنظر همان استان است مگر مجازات های موضوع بند الف و ب و ج ذیل همین ماده قانونی در قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب در سال ۱۳۸۱ قانون گذار قصد تسهیل امر رسیدگی در خصوص جرایم با مجازات اعدام و قصاص را نداشته، بلکه هدف تعدد قاضی و دقت بیشتر برای استحکام آراء و جلوگیری از اشتباه بوده است، لذا به همین جهت دادرها را احیاء و دادگاه های کیفری استان را با حضور پنج نفر قاضی برای رسیدگی به جرایم مزبور تشکیل داده است. بدین ترتیب از فلسفه و هدف اصلاح قانون تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب استنباط می شود که قانون گذار نمی خواهد رأی دادگاه با مجازات اعدام در غیر دیوان عالی کشور قطعی شود و قانون گذار نمی خواهد برخلاف هدف خود قانون وضع نماید.

ب - آراء دادگاه های کیفری استان که با پنج نفر قاضی تشکیل می شود و در مورد جرایم موضوع تبصره ماده ۴ قانون تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب رسیدگی می کند ابتدایی است و مرجع تجدیدنظر آن دیوان عالی

کشور است. تعیین دو مرجع تجدیدنظر برای یک نوع مجازات خلاف هدف قانون گذار است. از مفاد تبصره ماده ۴ که در تبصره یک ماده ۲۰ نیز تکرار شده به ویژه قسمت ذیل تبصره یک ماده ۲۰ استفاده می شود که قانون گذار برای جرایم با مجازات اعدام و قصاص و صلب توجه خاص دارد و تصریح کرده که دادگاه کیفری استان برای رسیدگی به آن با هشت یا پنج نفر قاضی تشکیل شود.

ج - قانون گذار ابتدا در تبصره یک ماده ۲۰ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب مرجع ابتدایی رسیدگی به جرایم با مجازات اعدام و صلب و قصاص را تعیین و سپس در ماده ۲۱ مرجع تجدیدنظر آراء دادگاه های عمومی و انقلاب را دادگاه تجدیدنظر قرار داده است و اگر صلاحیت رسیدگی به جرم خاصی مصلحتاً به دادگاه انقلاب داده شده این امر صلاحیت مرجع تجدیدنظر را تخصیص نمی زند. مفاد ماده ۲۰ آیین نامه قانون تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب مؤید همین نظر است و دیوان عالی کشور مطابق اصل ۱۶۱ قانون اساسی نظارت عالی بر آراء محاکم دارد و مرجع تجدیدنظر احکام با مجازات اعدام و صلب و قصاص است؛ لذا به دور ماندن این گونه مجازات ها از نظر این مرجع خلاف منظور و هدف قانون گذار است و خلاف احتیاط در دماء است؛ علیهذا ماده ۲۳۳ قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور کیفری را منسوخ نمی دانم، زیرا قانون گذار در مقام تحدید صلاحیت دادگاه های عمومی است نه توسعه آن، در نتیجه رأی شعبه محترم سی و یکم دیوان عالی کشور را صائب می دانم.

د: رأی وحدت رویه شماره ۲۱۵-۱۳۸۹/۱/۲۴ هیأت عمومی دیوان عالی کشور

بنا به حکم مقرر در ماده ۱۶ قانون تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب رسیدگی این دادگاه ها باید طبق مقررات قانون آیین دادرسی انجام شود، همچنین به صراحت ماده ۲۲ اصلاحی قانون یاد شده رسیدگی دادگاه تجدیدنظر به درخواست تجدیدنظر از احکام قابل تجدیدنظر دادگاه های عمومی جزایی و انقلاب باید وفق مقررات قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۷۸/۶/۲۸ به عمل آید و ماده ۱۸ اصلاحی قانون تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب نیز که در تاریخ ۱۳۸۵/۱۰/۲۴ و مؤخر بر ماده ۲۱ قانون یاد شده تصویب گردیده تصریح و تأکید کرده است که تجدیدنظر و فرجام خواهی از آراء قابل تجدیدنظر یا فرجام دادگاه های عمومی و انقلاب طبق مقررات قانون آیین دادرسی انجام می شود، بنابراین مستفاد از مواد مذکور این است که آراء دادگاه های عمومی جزایی و انقلاب در مواردی که مجازات قانونی جرم اعدام باشد قابل تجدیدنظر در دیوان عالی کشور است و به نظر اکثریت اعضاء هیأت عمومی دیوان عالی کشور رأی شعبه سی و یکم دیوان عالی کشور که نتیجتاً با این نظر مطابقت دارد صحیح و منطبق با موازین قانونی است. این رأی طبق ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور کیفری در موارد مشابه برای شعب دیوان عالی کشور و کلیه دادگاهها لازم الاتباع است

رأی وحدت رویه شماره ۷۰۹ هیأت عمومی دیوان عالی کشور در خصوص صلاحیت دادگاه کیفری استان

۳۱۲۰۱۳۸۷ شماره ۵۹۳۴/هـ

رأی وحدت رویه شماره ۷۰۹ هیأت عمومی دیوان عالی کشور در خصوص صلاحیت دادگاه کیفری استان

گزارش وحدت رویه ردیف ۲۸/۸۶ هیأت عمومی دیوان عالی کشور با مقدمه مربوطه و رأی آن به شرح ذیل تنظیم و جهت چاپ و نشر ایفاد می‌گردد:

معاون قضایی دیوان عالی کشور - ابراهیم ابراهیمی

الف: مقدمه

جلسه هیأت عمومی دیوان عالی کشور در مورد پرونده ردیف ۸۶.۲۸ وحدت رویه، رأس ساعت ۹ بامداد روز سه‌شنبه مورخ ۱۳۸۷/۱۱/۱ به ریاست حضرت آیت‌الله مفید رئیس دیوان عالی کشور و با حضور حضرت آیت‌الله دری‌نجف‌آبادی دادستان کل کشور و شرکت اعضای شعب مختلف دیوان عالی کشور در سالن اجتماعات دادگستری تشکیل و پس از تلاوت آیاتی از کلام‌الله مجید و قرائت گزارش پرونده و طرح و بررسی نظریات مختلف اعضای شرکت‌کننده در خصوص مورد و استماع نظریه جناب آقای دادستان کل کشور که به ترتیب ذیل منعکس می‌گردد، به صدور رأی وحدت رویه قضایی شماره ۷۰۹-۱۳۸۷/۱۱/۱ منتهی گردید.

ب: گزارش پرونده

احتراماً معروض می‌دارد: طبق گزارش ۱۳۸۶/۹/۲۴ ریاست محترم شعبه ۱۰۳ دادگاه عمومی جزایی شهرستان یزد از شعب بیست و هفتم و سی و سوم دیوان عالی کشور در پرونده‌های ۷۶۹/۱۰/۲۷ و ۷۸۷/۳۳/۱۵ با استنباط از مواد ۵۴ و ۱۸۳ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۷۸ آراء مختلف صادر گردیده است که به شرح زیر خلاصه جریان پرونده‌های یادشده گزارش می‌گردد.

۱- طبق محتویات پرونده ۷۶۹/۱۰/۲۷ شعبه بیست و هفتم دیوان عالی کشور آقای «م - غ» فرزند «ح» به اتهام ربودن طفل ۱۱ ساله بنام «الف - ب» و انجام عمل شنیع لواط با وی تحت پیگرد قانونی قرار گرفته است، پرونده در مورد اتهام انتسابی مربوط به عمل لواط تفکیک و در شعبه اول دادگاه تجدیدنظر (کیفری) استان یزد با این

استدلال که چون با توجه به اظهارات شاکی لواط ایقابی تحقق نیافته، طی دادنامه ۳۸۴- ۱۳۸۶/۴/۱۰ بلحاظ فقدان ادله اثباتی بر وقوع آن به استناد ماده ۱۷۷ قانون آیین دادرسی دادگاههای مرقوم در امور کیفری قرار منع پیگرد صادر و درخصوص اتهام دیگر متهم دایر بر تفخیز صرفنظر از صحت و سقم آن قرار عدم صلاحیت به شایستگی محاکم عمومی جزایی یزد صادر نموده و متقابلاً شعبه ۱۰۳ دادگاه عمومی جزایی نیز با این استدلال که طبق مواد ۵۴ و ۱۸۳ قانون آیین دادرسی در امور کیفری که باید به اتهامات متعدد متهم توأماً و یکجا رسیدگی شود از خود نفی صلاحیت نموده که با حدوث اختلاف پرونده در شعبه ۲۷ دیوان عالی کشور مطرح و به شرح ذیل به صدور دادنامه ۸۸۰ - ۲۱۰۸.۱۳۸۶ منتهی گردیده است:

« ضمن تأیید استدلال شعبه ۱۰۳ محاکم عمومی جزایی یزد با اعلام صلاحیت رسیدگی شعبه اول دادگاه کیفری استان یزد حل اختلاف می‌گردد. شایان ذکر است قرار منع تعقیب صادره در مورد لواط ایقابی هم مخدوش و فاقد وجهت حقوقی است چرا که در صورت فقد ادله اثباتی باید رأی به براءت صادر شود.»

۲ - به حکایت پرونده ۷۸۷/۱۵ شعبه سی و سوم دیوان عالی کشور آقای « م - ح » به موجب دادنامه ۶۱۴ و ۶۱۵ - ۱۳۸۶/۵/۲۸ شعبه اول دادگاه کیفری استان یزد از اتهام لواط ایقابی مبری و درخصوص اتهام وی دایر به آدم‌ربایی و تفخیز به شایستگی دادگاه عمومی جزایی یزد قرار عدم صلاحیت صادر گردیده، شعبه ۱۰۳ دادگاه عمومی جزایی یزد نیز طی دادنامه ۱۰۴۷ - ۱۳۸۶/۸/۱۲ با توجه به اینکه به اتهامات متعدد متهم باید یکجا رسیدگی شود و دادگاه کیفری استان که صلاحیت رسیدگی به جرم اهم را دارد و صالح به رسیدگی به جرایم مرتبط نیز هست، لذا به استناد مواد ۵۴ و ۱۸۳ قانون فوق‌الذکر از خود نفی صلاحیت نموده که پرونده در شعبه سی و سوم دیوان عالی کشور رسیدگی و طی دادنامه ۵۶۹ - ۱۳۸۶/۹/۵ بدین شرح اعلام رأی شده است که:

« با توجه به محتویات پرونده و لحاظ محدوده قانونی صلاحیت محاکم کیفری استان مصرح در تبصره ماده ۴ و تبصره یک ماده ۲۰ اصلاحی قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب با تأیید صلاحیت شعبه ۱۰۳ دادگاه عمومی جزایی یزد حل اختلاف می‌گردد. نظر به اینکه شعب بیست و هفتم و سی و سوم دیوان عالی کشور با استنباط از مواد ۵۴ و ۱۸۳ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی در امور کیفری در موارد تحقق اختلاف در صلاحیت فی‌مابین دادگاه عمومی جزایی یک شهرستان با دادگاه تجدیدنظر (کیفری استان) مستقر در حوزه قضایی آن استان آراء متفاوتی صادر کرده‌اند، لذا به استناد ماده ۲۷۰ قانون مرقوم تقاضای طرح موضوع را در هیأت عمومی دیوان عالی کشور جهت صدور رأی وحدت رویه قضایی درخواست می‌نماید.

معاون قضایی دیوان عالی کشور - حسینعلی نیری

ج: نظریه دادستان کل کشور

با احترام درخصوص جلسه مورخ ۱۳۸۷/۱۱/۱ هیأت عمومی دیوان عالی کشور راجع به طرح پرونده وحدت رویه ردیف ۲۸/۸۶ موضوع اختلاف نظر فی مابین شعب ۲۷ و ۳۳ دیوان عالی کشور در استنباط از مواد ۵۴ و ۱۸۳ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۸۷ در دو بخش ذیلاً نظریه خود را به عنوان دادستان کل کشور جهت استحضار حضرتعالی و قضات محترم شرکت کننده در جلسه اعلام می‌نمایم. مقدمتاً به استحضار می‌رساند دادگاه‌های کیفری استان براساس مفاد ماده ۴ و ماده ۲۰ از قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب اصلاحی ۱۳۸۱/۷/۲۸ پس از انقلاب و برای اولین بار در نظام قضایی جمهوری اسلامی ایران با بهره‌گیری از سیستم تعدد قاضی پا به عرصه وجود نهاد. دادگاه‌های کیفری استان شعبی از محاکم تجدیدنظر استان‌ها هستند که به پاره‌ای از جرایم رسیدگی نخستین می‌نمایند. با بررسی در پرونده‌های ارجاعی به این نوع محاکم مواجهه با دو دسته پرونده می‌شویم. ۱- پرونده‌های منافی عفت مستوجب مجازات اعدام یا رجم ۲- پرونده مستوجب مجازات قصاص عضو، قصاص نفس، صلب و اعدام یا حبس ابد است. دسته اول بطور مستقیم به دادگاه‌ها ارجاع و مرحله تحقیقات مقدماتی و مرحله دادرسی مستقیماً تحت نظر و تعالیم قضات محترم دادگاه کیفری استان انجام و دسته دوم با طی نمودن مرحله تحقیقات مقدماتی در دادسرا و صدور کیفرخواست به دادگاه کیفری استان ارجاع می‌گردد. ملاحظه شده بعضاً در پرونده‌های دسته اول جرایم دیگری از قبیل آدم‌ربایی، سرقت، ضرب و جرح هم مطرح و در برخی موارد اقرار متهم به حدنصاب شرعی در جهت اجراء حد نمی‌رسد (موضوع ماده ۶۴ قانون مجازات اسلامی) و یا تحقیقات به عمل آمده اثبات بزه مستوجب حدقتل را نمی‌نماید بلکه جرم دیگری که مستوجب حدشلاق یا تعزیرات است اثبات می‌گردد. در برخی از موارد نیز اتهاماتی از قبیل مواد مخدر یا جرایم خاص نظامی و انتظامی که در صلاحیت دیگر محاکم اختصاصی است مطرح می‌گردد. در برخی موارد هم که پرونده با تنظیم کیفرخواست به دادگاه کیفری استان ارجاع می‌گردد نظیر قتل عمد، تحقیقات دادگاه منجر به اثبات قتل عمد نمی‌شود و قتل شبه عمد یا خطای اثبات می‌گردد. قضات محاکم در مواجهه با این قبیل موارد رویه‌های مختلفی را در پیش گرفته‌اند برخی به استناد مواد ۵۴ و ۱۸۳ از قانون آیین دادرسی کیفری جرایم متعدد را به لحاظ صلاحیت در رسیدگی به جرم اهم یکجا رسیدگی می‌نمایند و برخی صلاحیت دادگاه کیفری استان را صرفاً در محدوده استنادی در قانون تشخیص داده و نسبت به آنچه خارج از صلاحیت منصوص بوده رسیدگی ننموده و قرار عدم صلاحیت صادر می‌نمایند و در شعب محترم دیوان عالی کشور نیز آراء مختلفی صادر گردیده. برخی شعب رسیدگی توأمان را قبول داشته اما مرجع تجدیدنظر را به صورت واحد و در دیوان عالی کشور نمی‌دانند و قائل به تفکیک شده و جرایمی را که در صلاحیت دادگاه کیفری استان نبوده را برای رسیدگی به اعتراض به محاکم

تجدیدنظر استان‌ها ارجاع داده‌اند. برخی صلاحیت محاکم کیفری استان را صرفاً در موارد مصرح در مواد ۴ و ۲۰ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب دانسته و آراء صادره نسبت به سایر جرایم را نقض و رسیدگی را به دادگاه‌های عمومی جزایی ارجاع می‌نمایند. و برخی از شعب رأی دادگاه‌های کیفری استان در رسیدگی توأمان به جرایم متعدد متهم را صحیح و مبادرت به رسیدگی به اعتراض به عمل آمده نموده‌اند. در همه موارد توجیهاتی وجود دارد که پرداختن به آنها در فرصت موجود امکان‌پذیر نیست. ضمن آنکه قضات محترم حاضر در جلسه به تفصیل به دلایل استنادی نسبت به آراء هر گروه صحبت فرمودند. آنچه بیشتر از هر چیز موجب رویه‌های متفاوت شده، رسیدگی به پرونده‌ها به صورت دوگانه یعنی در بعضی موارد مستقیم و بدون کیفرخواست و در برخی موارد با صدور کیفرخواست می‌باشد. که بنظر می‌رسد اتخاذ تصمیم در مورد رسیدگی توأمان یا عدم رسیدگی توأمان نیز رافع همه مشکلات موجود نمی‌باشد. زیرا قضات می‌بایست اتهام منافی عفت مستوجب حد اعدام یا رجم را به طور مستقیم رسیدگی کنند و نسبت به ادعاهای دیگر نظیر آدم‌ربایی، ضرب و جرح، سرقت و از این قبیل را، پس از تنظیم کیفرخواست مورد رسیدگی قرار دهند. حال اگر محل وقوع جرم ایرانشهر در استان سیستان و بلوچستان و یا خوف در استان خراسان باشد طرفین پرونده مجبورند فاصله چند صد کیلومتری تا مرکز استان را چندین بار طی کنند و این مسیر چه مشکلاتی و زحماتی را به دنبال خواهدداشت و امید است در جهت اصلاح وضع موجود اقدامات قانونی شایسته‌ای صورت پذیرد و با ارزیابی همه جانبه از قانون فعلی تدابیر لازمی برای تسهیل و صیانت از حقوق مردم و عفاف عمومی انجام پذیرد.

نظریه: علی‌ایحال با توجه به جمیع جهات مذکور به نظر می‌رسد رسیدگی توأمان به جرایم متعدد متهم در یک مرجع قضایی به صورت واحد منشأ آثار و نتایج قابل قبول و مطلوبی است و علیرغم وجود مشکلات ارجح آن است که پرونده به قسمت‌های مختلف و در مراجع متعدد مورد رسیدگی قرار نگیرد. در عین توجه به نظرات مخالف مع‌الوصف با توجه به بررسی‌های انجام پذیرفته و با عنایت به روح قانون و مبانی شرعی و مصالح عمومی و رویه‌های قضایی و دکترین حقوقی و صلاحیت اعم که دادگاه‌های کیفری استان دارند چنانکه در دادگاه‌های جنایی گذشته نیز همین حکم وجود داشته و در دادگاه کیفری یک نیز رویه مذکور مجرا بوده. نظر شعبه محترم ۲۷ دیوان عالی کشور مبنی بر رسیدگی توأمان به جرایم متعدد در دادگاه کیفری استان را راجح دانسته و تأیید می‌نمایم.

د: رأی شماره ۷۰۹-۱۳۸۷/۱۱/۱ وحدت رویه هیأت عمومی

مستفاد از اصول کلی حقوقی و مواد ۵۴ و ۱۸۳ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری، هرگاه متهم به ارتکاب چند جرم از درجات مختلف باشد دادگاهی باید به اتهامات او رسیدگی نماید که صلاحیت

رسیدگی به مهم‌ترین جرم را دارد. با این ترتیب به نظر اکثریت اعضاء هیأت عمومی دیوان عالی کشور در صورتی که یکی از اتهامات متهم از جرایمی باشد که رسیدگی به آن در صلاحیت دادگاه کیفری استان است، این دادگاه باید به اتهامات دیگر او نیز که در صلاحیت دادگاه عمومی است رسیدگی نماید. همچنین چنانچه بزهی به اعتبار ترتیب یکی از مجازات‌های مندرج در تبصره الحاقی به ماده ۴ اصلاحی قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱/۷/۲۸ در دادگاه کیفری استان مطرح گردد و دادگاه پس از رسیدگی تشخیص دهد عمل ارتكابی عنوان مجرمانه دیگری دارد که رسیدگی به آن در صلاحیت دادگاه عمومی جزایی است، این امر موجب نفی صلاحیت دادگاه نخواهد بود و باید به این بزه رسیدگی و حکم مقتضی صادر نماید. آراء دادگاه کیفری استان در موارد فوق قابل تجدیدنظر در دیوان عالی کشور است. این رأی طبق ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری در موارد مشابه برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاه‌ها لازم‌الاتباع است.

رأی وحدت رویه شماره ۷۱۰ هیأت عمومی دیوان عالی کشور در خصوص مرجع حل اختلاف بین بازپرس و دادستان

۵۰۲۰۱۳۸۸ شماره ۶۳۳۳/هـ

رأی وحدت رویه شماره ۷۱۰ هیأت عمومی دیوان عالی کشور در خصوص مرجع حل اختلاف بین بازپرس و دادستان

گزارش وحدت رویه ردیف ۲۲/۸۷ هیأت عمومی دیوان عالی کشور با مقدمه مربوطه و رأی آن به شرح ذیل تنظیم و جهت چاپ و نشر ایفاد می‌گردد.

معاون قضایی دیوان عالی کشور - ابراهیم ابراهیمی

الف: مقدمه

جلسه هیأت عمومی دیوان عالی کشور در مورد پرونده ردیف ۸۷.۲۲ وحدت رویه، رأس ساعت ۹ بامداد روز سه‌شنبه مورخ ۱۳۸۸/۱/۱۸ به ریاست حضرت آیت‌الله مفید رئیس دیوان عالی کشور و با حضور حضرت آیت‌الله دری‌نجف‌آبادی دادستان کل کشور و شرکت اعضای شعب مختلف دیوان عالی کشور در سالن اجتماعات دادگستری تشکیل و پس از تلاوت آیاتی از کلام‌الله مجید و قرائت گزارش پرونده و طرح و بررسی

نظریات مختلف اعضای شرکت کننده درخصوص مورد و استماع نظریه جناب آقای دادستان کل کشور که به ترتیب ذیل منعکس می گردد، به صدور رأی وحدت رویه قضایی شماره ۷۱۰-۱۳۸۸/۱/۱۸ منتهی گردید.

ب: گزارش پرونده

احتراماً معروض می دارد: از شعب یازدهم و چهلم دیوان عالی کشور به شرح محتویات پرونده های کلاسه ۱۰۱۲/۱۱/۲۰ و ۴۰/۱۰۱۱۲/۱۲ در استنباط از بند «ن» ماده ۳ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱/۷/۲۸ آراء متهافت صادر گردیده است که جریان آن به شرح آتی منعکس می گردد:

۱ - حسب محتویات پرونده ۱۰۱۲/۲۰ شعبه یازدهم دیوان عالی کشور آقای بازپرس شعبه پانزدهم دادسرای ویژه امور جنایی شیراز درخصوص اتهام آقایان فرخ برزگر و مهران زارع مبنی بر شرکت در قتل عمدی مرحوم محمد فیوج دره شوری طی قرار ۲۴۱/۸۶ به لحاظ فقد دلیل کافی بر انتساب بزه، منع تعقیب کیفری صادر نموده، این قرار پس از موافقت دادسرا مورد اعتراض وکلای اولیای دم قرار گرفته، شعبه بازپرسی پرونده را جهت رسیدگی به اعتراض به دادگاه کیفری استان فارس ارسال نموده، شعبه پنجم دادگاه کیفری استان فارس رسیدگی به اعتراض واصله را در صلاحیت دادگاه عمومی دانسته، که پس از اعاده به دادسرا در شعبه ۱۰۸ دادگاه عمومی جزایی شیراز مطرح گردیده و شعبه اخیرالذکر طی دادنامه ۱۸/۸۷ به صلاحیت دادگاه کیفری استان اظهار نظر نموده و پرونده را به این مرجع اعاده کرده، که به واسطه اختلاف حاصله موضوع در شعبه یازدهم دیوان عالی کشور مطرح و طی صدور دادنامه ۱۸۳/۸۷ - ۱۳۸۷/۲/۲۸ به شرح ذیل اتخاذ تصمیم نموده اند:

نظر به اینکه دادسرای عمومی و انقلاب هر شهرستان در معیت دادگاه های عمومی و انقلاب شهرستان انجام وظیفه می نماید، رسیدگی به اعتراض شاکی نسبت به قرار منع تعقیب، در صلاحیت دادگاه عمومی بوده و با تأیید نظریه دادگاه کیفری استان فارس مبنی بر صلاحیت دادگاه عمومی جزایی (ترجیحاً شعبه ۱۰۸ دادگاه عمومی شیراز) حل اختلاف صورت می پذیرد.

۲ - به دلالت محتویات پرونده ۱۰۱۱۲/۱۲ شعبه چهلم دیوان عالی کشور، آقای دادرس دادگاه عمومی و انقلاب زرین دشت به موجب قرار ۴-۱۳۸۴/۷/۳۰ به جانشینی بازپرس درخصوص اتهام آقای محسن افزولگان فرزند خورشید مبنی بر ارتکاب قتل عمدی مرحوم هوشنگ جعفری قرار منع تعقیب کیفری صادر نموده، که پس از موافقت دادستان در اثر اعتراض آقای وکیل اولیای دم در شعبه ۱۰۱ دادگاه عمومی جزایی داراب مطرح و موضوع در صلاحیت دادگاه کیفری استان تشخیص و پرونده با قرار عدم صلاحیت در شعبه پنجم دادگاه کیفری استان فارس مطرح و این شعبه نیز با عدم پذیرش صلاحیت خود پرونده را جهت حل اختلاف به دیوان عالی کشور ارسال داشته، که شعبه چهلم دیوان عالی کشور به موجب دادنامه ۱۵ - ۱۳۸۵/۱/۲۸ به شرح ذیل رأی صادر

نموده

است:

در خصوص اختلاف نظر قضایی راجع به صلاحیت رسیدگی بین دادگاه‌های کیفری استان فارس و دادگاه عمومی شهرستان داراب، چون نظریه مرجع اخیر به نظر صائب و رسیدگی به اصل اتهام در صلاحیت دادگاه کیفری استان می‌باشد، با تأیید نظر دادگاه عمومی داراب و تشخیص صلاحیت دادگاه کیفری استان فارس حل اختلاف می‌گردد.

که با توجه به مراتب مذکور، نظر به اینکه شعب یازدهم و چهارم دیوان عالی کشور با استنباط از بند «ن» ماده ۳ قانون اصلاح قانون دادگاه‌های عمومی و انقلاب در تعیین مرجع صالح برای رسیدگی به قرار منع بازپرسی در خصوص جرایم موضوع تبصره ماده ۴ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب آراء متفاوت صادر گردیده است، لذا مستنداً به ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری تقاضای طرح موضوع را جهت صدور رأی وحدت رویه قضایی دارد.

معاون قضایی دیوان عالی کشور - حسینعلی نیری

ج: نظریه دادستان کل کشور

با احترام در خصوص جلسه مورخ ۱۳۸۸/۱/۱۸ هیأت عمومی دیوان عالی کشور راجع به طرح پرونده وحدت رویه ردیف ۲۲/۸۷ موضوع اختلاف نظر بین شعب ۱۱ و ۴۰ دیوان عالی کشور در استنباط از بند «ن» ماده ۳ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱/۷/۲۸ در دو بخش ذیل نظریه خود را به عنوان دادستان کل کشور جهت استحضار حضرت عالی و قضات محترم شرکت کننده در جلسه اعلام می‌نمایم: مقدمتاً به استحضار می‌رساند در بند «ن» از ماده ۳ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب اسلامی ۱۳۸۱/۱/۲۸ اعلام گردیده است: قرارهای بازپرس که دادستان با آنها موافق باشد در موارد ذیل قابل اعتراض در دادگاه صالحه بوده و نظر دادگاه که در جلسه اداری خارج از نوبت و بدون حضور دادستان به عمل می‌آید قطعی خواهد بود.... ذکر عبارت دادگاه صالحه در این متن مستوجب برداشت‌های مختلف قضایی گردیده و اختلاف نظر حاصله نیز در همین راستا می‌باشد.

برای تبیین موضوع که مراد مقنن از دادگاه صالحه چه بوده توجه به نکات ذیل حائز اهمیت است. اولاً قانونگذار در بند «ل» از همان ماده از همان قانون اعلام می‌دارد «...» «هرگاه بین بازپرس و دادستان توافق عقیده نباشد (یکی عقیده به مجرمیت یا موقوفی و یا منع تعقیب متهم و دیگری عقیده عکس آن را داشته باشد) رفع اختلاف حسب مورد در دادگاه عمومی و انقلاب محل به عمل می‌آید و موافق تصمیم دادگاه رفتار

می‌شود «ملاحظه می‌گردد در این متن مطلق اختلاف نظر مطرح است ممکن است این اختلاف نظر فی مابین دادستان و بازپرس مربوط به پرونده‌هایی باشد که در صلاحیت دادگاه کیفری استان باشد یا خیر. ثانیاً بر اساس صدر ماده ۲۰ از همان قانون اعلام شده: « به منظور تجدیدنظر در آراء دادگاه‌های عمومی و انقلاب در مرکز هر استان دادگاه تجدیدنظر به تعداد موردنیاز مرکب از یک نفر رئیس و دو عضو مستشار تشکیل می‌شود »، در تبصره یک از ماده ۲۰ از همان قانون قانونگذار اعلام می‌نماید: « رسیدگی به جرایمی که مجازات قانونی آنها قصاص عضو یا قصاص نفس یا اعدام یا رجم یا صلب و یا حبس ابد باشد و نیز رسیدگی به جرایم مطبوعاتی و سیاسی ابتدائاً در دادگاه تجدیدنظر استان به عمل خواهد آمد و در این مورد دادگاه مذکور (دادگاه کیفری استان) نامیده می‌شود »، ملاحظه می‌فرمایند قانونگذار در صدر این ماده دادگاه‌های تجدیدنظر را اصالتاً جهت تجدیدنظر در آراء دادگاه‌های عمومی و انقلاب معرفی و در تبصره یک به صورت استثناء جرایمی را تصریحاً اعلام می‌دارد که به صورت ابتدایی در شعب تجدیدنظر که در این مورد دادگاه کیفری استان نامیده می‌شود، رسیدگی می‌گردد. از آنجا که هرگاه استثناء بر اصل وارد شود نیاز به تصریح دارد و ملاحظه می‌گردد در این ماده و مواد دیگر این قانون تصریحی بر رسیدگی دادگاه‌های کیفری استان نسبت به اعتراض به قرارهای بازپرسی وجود ندارد. ثالثاً در سوابق تاریخی قانونگذاری بعد از انقلاب دادگاه‌های کیفری دو، امر رسیدگی به اعتراض نسبت به قرارهای بازپرسی را برعهده داشتند هرچند رسیدگی به اتهام متهم در صلاحیت دادگاه کیفری یک بود و در قبل از انقلاب نیز محاکم شهرستان و بعضاً استان و نه دادگاه‌های جنایی که معادل دادگاه‌های کیفری استان فعلی است امر رسیدگی به اعتراض نسبت به کلیه قرارهای بازپرس را برعهده داشته‌اند. رابعاً صلاحیت عمومی دادگستری و دادگاه‌ها اقتضاء دارد که صلاحیت رسیدگی به قرارهای بازپرس و اعتراض نسبت به آن را داشته باشند والا باید قانونگذار حکیم تصریح برخلاف می‌نمود، خامساً سهولت دسترسی به محاکم عمومی و جلوگیری از اطاله دادرسی ایجاب می‌نماید که اعتراض به این نوع قرارها در محاکم عمومی و انقلاب مورد رسیدگی قرار گیرد. وانگهی دادگاه‌های کیفری استان استثناء و قدر متیقن دارد، نظریه: با توجه به مقدمه مذکور و با عنایت به مفاد بند «ل» از ماده ۳ از قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب اصلاحی ۱۳۸۱/۷/۲۸ و عدم امکان اتخاذ تصمیم مغایر با این بند و نیز مفاد ماده ۲۰ و تبصره یک همان ماده از همان قانون که تصریحاً مواردی که در صلاحیت دادگاه‌های کیفری استان قرار دارد ذکر گردیده و در آن اشاره‌ای به امر رسیدگی به اعتراض نسبت به قرارهای بازپرسی نشده است و همچنین سابقه تاریخی قانونگذاری نیز حکایت از آن دارد که محاکم جنایی یا دادگاه‌های کیفری یک به این اعتراضات رسیدگی نمی‌نمودند و توجه به جلوگیری از اطاله دادرسی و سهولت دسترسی به محاکم عمومی و جزایی نیز ایجاب می‌نماید تا اعتراض به قرارهای بازپرس در محاکم عمومی جزایی مورد بررسی و رسیدگی قرار گیرد، فلذا اینجانب رأی و نظر قضات

محترم شعبه یازدهم دیوان عالی کشور که براساس جهات یادشده است منطبق با قانون و معیارهای حقوقی دانسته و تأیید می‌نمایم،

رأی شماره ۷۱۰ - ۱۳۸۸/۱/۱۸ وحدت رویه هیأت عمومی دیوان عالی کشور

نظر به اینکه به موجب بند «ل» ماده ۳ اصلاحی قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱/۷/۲۸: هرگاه بین بازپرس و دادستان توافق عقیده در مجرمیت یا منع و یا موقوفی تعقیب متهم نباشد، رفع اختلاف حسب مورد در دادگاه عمومی و انقلاب محل بعمل می‌آید و این دستور قانونی بر کلیه جرائم صرف نظر از نوع آن اطلاق دارد، لذا عبارت «دادگاه صالحه» مندرج در بند «ن» ماده ۳ قانون مذکور به قرینه قسمت اخیر بند «ل» همان ماده دادگاه عمومی و انقلاب است، بنابراین رأی شعبه یازدهم دیوان عالی کشور به نظر اکثریت اعضاء حاضر در هیأت عمومی دیوان عالی کشور صحیح و منطبق با قانون تشخیص می‌گردد. این رأی طبق ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری در موارد مشابه برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاهها لازم‌الاتباع است

رأی وحدت رویه شماره ۴۴۸۴ - ۱۳۸۹/۶/۱۳ شورای عالی ثبت (شعبه اسناد)

۱۰۵۳۸۶.۸۹

شماره ۲۴.۶.۱۳۸۹

مدیر عامل محترم روزنامه رسمی جمهوری اسلامی ایران
به پیوست یک نسخه رای وحدت رویه شماره ۴۴۸۴-۱۳۸۹/۶/۱۳ شورای عالی ثبت (شعبه اسناد) ارسال می‌گردد خواهشمند است دستور فرمایید در راستای ماده ۱۶ آئین‌نامه اجرائی رسیدگی اسناد مالکیت معارض و هیئت نظارت و شورای عالی مصوب ۱۳۵۲/۲/۱۶ نسبت به درج و انتشار آن اقدام و دو نسخه روزنامه حاوی رای مزبور را به این معاونت ارسال نمایند ،

معاون امور اسناد - سیدعلی رضا میرشریفی

شماره ۱۳.۶.۱۳۸۹۴۴۸۴

مرجع رسیدگی: شورای عالی ثبت (شعبه اسناد)

معتبرض: اداره کل حقوقی و دعاوی بانک ملی ایران
معتبرض عنه: رأی شماره ۲۵۱۰۹ مورخ ۱۳۸۸/۸/۲۷ هیئت نظارت استان تهران
موضوع: بند ۸ ماده ۲۵ اصلاحی قانون ثبت

گردش کار: برابر اعلام اداره ثبت شمیران بانک ملی به استناد سند رهنی ۸۵/۲/۲۷-۱۹۲۲۹۸ تنظیمی دفتر چهار تهران جهت وصول مبلغ ۲۳/۷۶۵/۸۸۹/۱۱۰ ریال علیه شرکت گلدن سان کیش و خانم بهجت خورسندیان از طریق اداره سوم اجرای اسناد رسمی مبادرت بصدور اجرائیه نموده که بعلت نشانی مدیونین و محل مورد وثیقه به اجرای ثبت شمیران نیابت اعطاء گردید اجرائیه در تاریخ ۱۳۸۶/۸/۶ برابر مقررات به بدهکاران ابلاغ و پس از انجام تشریفات قانونی و عدم پرداخت بدهی، بانک تقاضای ادامه عملیات اجرائی را نمود. برابر گزارش کارشناس رسمی دادگستری ششدانگ پلاک ۳۶۵ اصلی واقع در بخش ۱۱ تهران مورد وثیقه به مبلغ هفتاد میلیارد ریال ارزیابی و پس از ابلاغ نظریه کارشناس، خانم بهجت خورسندیان وفق ماده ۱۰۱ آئین نامه اجرا به ارزیابی صورت گرفته اعتراض و تقاضای ارزیابی مجدد را نمود که مطابق ماده ۱۰۲ آئین نامه اجرا نسبت به انتخاب کارشناس اقدام که کارشناس مربوطه پلاک فوق الذکر را به مبلغ یکصد و ده میلیارد ریال ارزیابی و تاریخ مزایده نیز مورخ ۱۷۰۳۰۱۳۸۸ تعیین گردید بانک ملی نیز طی مشروحه ای اعلام داشته در مرداد ماه سال گذشته ملک در تهران در اوج قیمت قرار داشته و در اواخر سال ارزش ملک کاهش قابل توجهی پیدا کرده و مبلغ ارزیابی دوم می بایست یکسان یا کمتر از میزان ارزیابی اول باشد در صورتیکه این امر بالعکس گردیده لذا با توجه به تفاوت فاحش مبلغ ارزیابی اول و دوم پلاک یاد شده که چهل میلیارد ریال می باشد و گزارش ارزیابی دوم نیز به بانک ابلاغ نگردیده بر اساس ماده ۱۶۹ آئین نامه اجرا به آن اعتراض و تقاضای رسیدگی به موضوع را نموده و بانک بستانکار تقاضای جلوگیری از ادامه عملیات اجرائی و مزایده ملک را نموده که نظریه رئیس ثبت با توجه به موارد مذکور به شرح زیر اعلام گردید:

«به نظر اعتراض به ارزیابی وارد نمی باشد.»

پس از ابلاغ نظریه بانک ضمن اعتراض به آن عنوان نموده مواد ۱۰۱ و ۱۰۲ آئین نامه اجرا هیچگونه راهکاری در خصوص موضوع مورد اعتراض بانک ارائه ننموده و سکوت آئین نامه در خصوص موضوع از نظر اصول و قواعد حقوقی نمی تواند مبنای قابل پذیرش در جهت تضييع حقوق شرعی و قانونی بانک محسوب گردد و تقاضای رسیدگی نموده که موضوع در هیئت نظارت مطرح و به شرح زیر انشاء رای گردید:

«با توجه به محتویات پرونده: پس از ارزیابی مجدد اعتراض به ارزیابی وارد نیست نتیجتاً نظر آقای رئیس ثبت تأیید می شود.»

پس از ابلاغ رأی هیئت اداره کل حقوقی و دعاوی بانک ملی ضمن ایراد مطالب فوق الذکر با ضمیمه نمودن رأی

۶۲۴۹- ۱۳۸۸/۳/۲۴ هیئت نظارت استان مازندران عنوان نموده در مورد مشابه از طرف هیئت نظارت استان مازندران رأی قطعی مبنی بر تجدید ارزیابی جهت جلوگیری از تضییع حق احتمالی معترضین صادر گردیده و باستناد تبصره ۴ بند ۸ ماده ۲۵ قانون ثبت تقاضای رسیدگی به موضوع و صدور رأی شایسته به منظور جلوگیری از تضییع حق شرعی و قانونی بانک و همچنین صدور رأی وحدت رویه را نموده که ارسال پرونده‌های هیأت نظارت با ثبت استان تهران و مازندران مکاتبه که ادارات مذکور مبادرت به ارسال پرونده‌ها به دفتر نظارت نمودند که در خصوص پرونده استان تهران گزارش فوق تهیه گردید. با بررسی پرونده هیأت نظارت استان مازندران مراتب بدین شرح گزارش می‌گردد: بانک ملی ایران شعبه راه آهن ساری جهت وصول مبلغ ۱۰۰۰.۰۰۰.۰۰۰ ریال بابت اصل، مبلغ ۱۰.۵۸۶.۴۰۰ ریال بابت سود و مبلغ ۵۳.۲۴۷.۴۸۰ ریال بابت خسارت تأخیر علیه آقای محمد برزگر گلچین و غیره مبادرت به صدور اجرائیه نموده که اجرائیه در تاریخهای ۱۳۸۶/۴/۷ و ۱۳۸۶/۹/۳ به مدیون و ضامنین ابلاغ گردید متعاقباً بستانکار (بانک) تقاضای بازداشت پلاک ۱۲۱۴- ۵/۱۷/۲۳ بخش یک ثبت ساری متعلق به یکی از ضامنین (تقی رامشگر) را نموده که اقدام لازم بعمل آمده همچنین به درخواست طلبکاران دیگر مازاد پلاک مذکور بازداشت گردید شش‌دانگ پلاک یادشده به مبلغ ۴۸۴۰.۰۰۰.۰۰۰ ریال ارزیابی که بازداشت‌کننده مازاد نسبت به مبلغ ارزیابی اعتراض و پرونده جهت ارزیابی مجدد به کارشناس دوم ارجاع و کارشناس دوم نیز پلاک مورد بازداشت را به مبلغ ۱.۲۸۵.۶۲۵.۰۰۰ ریال (مبلغ ۳.۵۵۴.۳۷۵.۰۰۰ ریال کمتر از مبلغ ارزیابی اول) ارزیابی نموده که موضوع مورد اعتراض بدهکار و وکیل وی قرار گرفته که رئیس ثبت با توجه به موارد مذکور به شرح زیر اعلام نظر نمود: «اعتراض بدهکار نسبت به ارزیابی دوم پلاک مورد بازداشت، نظر به اینکه اقدامات انجام شده و گزارش کارشناسی اول و دوم مبنی بر اعلام مبلغ ارزیابی پلاک مورد بازداشت توسط کارشناس محترم رسمی دادگستری بر طبق مقررات آئین‌نامه اجرا عمل گردیده و فاقد ایراد و اشکال قانونی بوده، با توجه به صراحت ماده ۱۰۲ آئین‌نامه در اینگونه موارد یعنی اعتراض مجدد نسبت به ارزیابی دوم و یا درخواست ارزیابی سوم در آئین‌نامه اجرا پیش‌بینی نگردیده، لذا باستناد آئین‌نامه اجرا اعتراض بدهکار رد می‌گردد.» پس از ابلاغ نظریه یکی از وارثین بنام مهدی رامشگر (احد از ضامنین پرونده) در فرجه مقرر باتفاق بقیه وارثین به آن اعتراض و تقاضای رسیدگی نمودند که موضوع در هیأت مطرح و به شرح زیر منجر به صدور رأی گردید: «با توجه به مفاد گزارش و محتویات پرونده و اعتراض معترضین در خصوص ارزیابی بعمل آمده از آنجا که فی‌مابین ارزیاب اولی و ثانوی اختلاف فاحش وجود دارد و بیم تضییع حق می‌رود و به منظور جلوگیری از تضییع حق احتمالی معترضین ضمن نقض رأی ریاست محترم ثبت قرار ارجاع امر به کارشناسی انجام کارشناسی مجدد صادر و مقرر می‌دارد واحد ثبتی برابر مقررات اقدام مقتضی را معمول نمایند.»

با عنایت به اینکه درخصوص موضوع واحد دو رأی متفاوت از ناحیه هیأت‌های نظارت تهران و مازندران صادر گردیده مستنداً به تبصره ۴ ماده ۲۵ قانون ثبت مراتب تقدیم گزارش می‌گردد. به تاریخ ۱۳۸۹/۶/۱۳؛ جلسه شورای عالی ثبت با حضور امضاءکنندگان ذیل تشکیل و پس از طرح موضوع و قرائت گزارش و استماع نظریات کارشناسی ابرازی، اعضای محترم مشاوره نموده و به شرح ذیل مبادرت به انشاء رأی

رأی	وحدت	رویه	شورای عالی	ثبت:
با توجه به محتویات پرونده‌ها و گزارش کار، در مواردی که بین نظریه کارشناس اول و نظریه کارشناس تجدیدنظر موضوع مواد ۱۰۱ و ۱۰۲ آئین‌نامه اجرای مفاد اسناد رسمی لازم‌الاجرا مصوب ۱۳۸۷/۶/۱۱ اختلاف وجود دارد و به نظریه کارشناس تجدیدنظر اعتراض می‌گردد، چون در آئین‌نامه یادشده نسبت به این موضوع تعیین تکلیف نشده است به منظور جلوگیری از تضییع حق معترض و رفع مشکل، با تبعیت از عموماً حقوقی موضوع به هیأت سه نفره کارشناس رسمی که به قید قرعه انتخاب خواهند شد ارجاع می‌گردد. نتیجتاً رأی شماره ۶۲۴۹ - ۱۳۸۸/۳/۲۴ هیأت نظارت استان	ناصری صالح آبادی	مازندران	تأیید	می‌شود.
رئیس شعبه ۲۰ دیوانعالی کشور	ناصری صالح آبادی	مازندران	تأیید	می‌شود.
رئیس شعبه ۹ دیوانعالی کشور	ناصری صالح آبادی	مازندران	تأیید	می‌شود.

صلاحیت دادگاههای عمومی و انقلاب در رسیدگی به جرائم مندرج در قانون مجازات اخلاکگران در نظام اقتصادی کشور

شماره ۵۶۲۶/هـ-۱۳۸۶.۱۹.۸

الف: مقدمه
جلسه هیأت عمومی دیوان عالی کشور در مورد پرونده ردیف ۸۵.۴۹ وحدت رویه، رأس ساعت ۹ بامداد روز سه‌شنبه مورخه ۱۳۸۶/۷/۲۴ به ریاست حضرت آیت‌الله مفید رئیس دیوان عالی کشور و با حضور حضرت آیت‌الله دری نجف‌آبادی دادستان کل کشور و شرکت اعضای شعب مختلف دیوان عالی کشور در سالن اجتماعات دادگستری تشکیل و پس از تلاوت آیاتی از کلام‌الله مجید و قرائت گزارش پرونده و طرح و بررسی نظریات مختلف اعضای شرکت‌کننده درخصوص مورد و استماع نظریه جناب آقای دادستان کل کشور که به ترتیب ذیل منعکس می‌گردد، به صدور رأی وحدت رویه قضایی شماره ۷۰۴ - ۱۳۸۶/۷/۲۴ منتهی گردید.

ب: گزارش پرونده
احتراماً به استحضار می‌رساند: شعبه محترم سی و سوم دیوان عالی کشور با شعبه محترم ۲۷ دیوان عالی کشور در

خصوص صلاحیت دادگاه‌های عمومی و انقلاب در رسیدگی به اتهام اخلال در نظام اقتصادی کشور دو نظر متفاوت ابراز فرموده‌اند، که مراتب جهت کسب نظر هیأت عمومی دیوان عالی کشور منعکس می‌گردد.

الف - در پرونده کلاسه ۸۲۴/۸۳ شعبه ۱۰۹ دادگاه عمومی اصفهان آقای حسن سلیمان ایزدی فرزند علی به اتهام ۱- کلاهبرداری ۲- اخلال در نظم اقتصادی موضوع بند ه- ماده یک قانون مجازات اخلال در نظام اقتصادی ۳- خیانت در امانت نسبت به اعضاء هیأت مدیره صندوق قرض‌الحسنه قائمیه ۴- پرداخت ربا به مشتریان ۵- صدور چهار فقره چک بلامحل تحت تعقیب بوده، دادسرای عمومی و انقلاب اصفهان کلیه اعمال (اتهامات) را اخلال در نظام اقتصادی تلقی و با صدور قرار مجرمیت، پرونده را به دادگاه انقلاب اسلامی ارسال نموده‌است و طبق بند ه- ماده فوق‌الذکر و نیز ماده ۲ و تبصره ۵ این ماده از قانون مذکور با رعایت ماده ۴۷ و تبصره ماده ۱۸ قانون مجازات اسلامی تقاضای مجازات کرده است. شعبه ششم دادگاه انقلاب اسلامی طی دادنامه شماره ۸۴۷- ۱۳۸۴/۷/۷ با استدلال به اینکه تبصره ۶ ذیل ماده دو قانون مجازات اخلالگران در نظام اقتصادی کشور به موجب قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب و اصلاحیه آن نسخ گردیده، قرار عدم صلاحیت خود را به صلاحیت دادگاه‌های عمومی اصفهان صادر کرده‌است که به شعبه ۱۰۹ ارجاع شده‌است و این شعبه طی دادنامه شماره ۹۱۶- ۱۳۸۵/۷/۲۳ استدلال کرده که ماده پنج قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب در تکمیل صلاحیت‌های سابق دادگاه انقلاب بوده و دلالت بر نسخ صلاحیت‌های سابق محاکم انقلاب ندارد، به استناد ماده ۲۸ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی با نفی صلاحیت از خود، پرونده را جهت حل اختلاف به دیوان عالی کشور ارسال داشته است و شعبه محترم سی‌وسوم دیوان عالی کشور طی دادنامه شماره ۳۳/۶۴۴- ۱۳۸۴/۸/۱۱ چنین رأی داده‌است: با توجه به محتویات پرونده و لحاظ محدوده صلاحیت دادگاه انقلاب اسلامی مصرح در ماده ۵ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۷۳/۴/۱۵ و اصلاحیه مصوب ۱۳۸۱/۷/۲۸ آن و تأخیر تاریخ تصویب هر دو قانون مذکور از تاریخ قانون مجازات اخلالگران در نظام اقتصادی کشور مصوب ۱۳۶۹/۹/۱۹ نظریه شعبه ششم دادگاه انقلاب اسلامی اصفهان صائب است، لذا با تأیید آن به صلاحیت رسیدگی شعبه ۱۰۹ دادگاه عمومی اصفهان حل اختلاف می‌گردد.

ب - در موضوع مشابه که شخصی بنام آقای اکبر غلامی و چند نفر دیگر به اتهام اخلال در نظام اقتصادی کشور در شعبه پنجم دادگاه انقلاب اسلامی اصفهان تحت تعقیب بوده‌اند، شعبه مذکور با استدلال به اینکه تبصره ۶ ذیل ماده دو قانون اخلالگران در نظام اقتصادی کشور بموجب قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب و اصلاحیه آن نسخ شده، قرار عدم صلاحیت خود را به صلاحیت دادگاه عمومی اصفهان صادر کرده‌است. شعبه ۱۱۴ دادگاه عمومی حسب الارجاع طی دادنامه شماره ۵۱۱/۸۵ استدلال کرده که قانون مجازات اخلالگران در نظام اقتصادی کشور خاص بوده و با تصویب قانون عام مؤخر نسخ نمی‌شود، لذا از خود نفی صلاحیت کرده و پرونده با حدوث

اختلاف به دیوان عالی کشور ارسال و شعبه محترم ۲۷ حسب الارجاع رسیدگی و طی دادنامه شماره ۷۹۰-۲۲.۵.۱۳۸۵ چنین رأی داده است:

رأی شعبه: ضمن تأیید استدلال شعبه ۱۱۴ محاکم عمومی جزایی اصفهان با اعلام صلاحیت رسیدگی دادگاه انقلاب اسلامی آن شهرستان و ترجیحاً شعبه پنجم آن حل اختلاف می‌گردد. علیهذا مراتب در اجرای ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری اعلام می‌گردد تا در هیأت محترم عمومی دیوان عالی کشور مطرح و کسب نظر شود. معاون اول دادستان کل کشور - سیداحمد مرتضوی مقدم

ج: نظریه دادستان کل کشور

با احترام؛ در خصوص پرونده وحدت رویه قضایی ردیف ۸۵.۴۹ هیأت عمومی دیوان عالی کشور، موضوع اختلاف در استنباط شعب ۲۷ و ۳۳ دیوان عالی کشور از مقررات قانونی مجازات اخلاالگران در نظام اقتصادی کشور مصوب ۱۳۶۹/۹/۱۹ و ماده ۵ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۷۳ در خصوص صلاحیت دادگاه عمومی و دادگاه انقلاب اسلامی در رسیدگی به اتهام اقتصادی کشور با لحاظ گزارش تنظیمی بشرح آتی اظهار نظر می‌گردد.

هر چند طبق اصل ۱۵۹ قانون اساسی اصل، مرجعیت عام مراجع دادگستری در رسیدگی به تظلمات عمومی است، لیکن تشکیل دادگاه انقلاب در سازمان قضایی دادگستری کشور به معنی ایجاد دادگاه اختصاصی در قبال دادگاه عمومی نمی‌باشد، بلکه دادگاه انقلاب مرجع تخصصی در دادگستری کشور است مقررات ماده ۵ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۷۳ در مقام احصاء صلاحیت انحصاری برای دادگاه انقلاب نمی‌باشد، بلکه به موجب مقررات قانونی، دادگاه انقلاب علاوه بر موارد مصرح در ماده ۵ مرقوم صلاحیت رسیدگی به جرایم دیگری از جمله جرایم پزشکی را نیز دارا می‌باشد و در مانحن فیه مقررات قانون مجازات اخلاالگران در نظام اقتصادی کشور بعنوان قانون خاص و حاکم نسبت به مقررات ماده ۵ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب بعنوان قانون عام می‌باشد و طبق قواعد اصولی، مقررات عام مؤخر ناسخ مقررات خاص مقدم نمی‌باشد، بخصوص در این مورد مقررات تبصره ۶ قانون مجازات اخلاالگران در نظام اقتصادی کشور به لحاظ صراحت بیان نسبت به مفهوم و ظاهر مقررات دیگر حاکم است و از این جهت تهافت و مغایرت احکام آنها با قانون اصلاح قانون دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۳ تحقق و فعلیت نخواهد یافت. خصوصاً اینکه مقنن در سال ۱۳۸۴ در مقام الحاق یک بند و یک تبصره به ماده یک قانون مرقوم نظر به مقررات تبصره ۶ قانون داشته که با عطف نظر به صلاحیت دادگاه انقلاب در رسیدگی به جرایم موضوع قانون مجازات اخلاالگران در نظام اقتصادی کشور متعرض اعتبار تبصره مذکور نگردیده است. در هر صورت صراحت قانون اخلاالگران در نظام اقتصادی مصوب سال ۱۳۶۹ با

ادعای نسخ ضمنی و مانند آن از اعتبار ساقط نمی‌شود و ادعای شمول بند الف ماده ۵ نیز نسبت به مسائل امنیت اقتصادی نیاز به تفسیر قانونی و یا مؤنه اضافه دارد. ادعای اینکه ماده ۵ در مقام تحدید است صرفاً برداشت مفهومی است و با منطوق و صراحت قانون سازگار نمی‌باشد. در هر صورت به نظر اینجانب رأی شعبه ۲۷ ارجح است و قضات محترم نیز در مقام رسیدگی اگر به قانون اخلاصگران استناد نمایند اقدام ایشان طبق مقررات صورت پذیرفته است. بدین جهت رأی شعبه ۲۷ دیوان عالی کشور با لحاظ مراتب مذکور منطبق با موازین قانونی به نظر می‌رسد مورد تأیید می‌باشد.

د: رأی شماره ۷۰۴-۱۳۸۶/۷/۲۴ وحدت رویه هیأت عمومی

«طبق بند اول ماده پنجم قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱، به کلیه جرائم علیه امنیت داخلی و خارجی کشور و محاربه و یا افساد فی الارض در دادگاه‌های انقلاب اسلامی رسیدگی می‌گردد و رسیدگی به جرائم مذکور در بندهای مختلف ماده یک قانون مجازات اخلاصگران در نظام اقتصادی کشور نیز در صورتی که طبق ماده ۲ این قانون به قصد ضربه زدن به نظام جمهوری اسلامی ایران یا به قصد مقابله با آن و یا با علم به مؤثر بودن اقدام در مقابله با نظام مزبور باشد، به لحاظ اینکه متضمن اقدام علیه امنیت داخلی یا خارجی کشور است، با این دادگاه‌ها خواهد بود و در سایر موارد به علت نسخ ضمنی تبصره ۶ ماده ۲ قانون اخیرالذکر در این قسمت، دادگاه‌های عمومی صلاحیت رسیدگی خواهند داشت. بنابراین به نظر اکثریت اعضای هیأت عمومی دیوان عالی کشور رأی شعبه سی و سوم دیوان عالی کشور در حدی که با این نظر مطابقت داشته باشد صحیح و قانونی تشخیص می‌گردد.»

«این رأی براساس ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاه‌ها در موارد مشابه لازم‌الاتباع است.»

رأی وحدت رویه شماره ۷۰۵-۱۳۸۶/۸/۱ دیوان عالی کشور مبنی بر صلاحیت دادگاه محل وقوع عقد یا قرارداد در دعاوی ناشی از عقد نکاح

شماره ۵۷۲۵/هـ-۱۳۸۶/۸.۱۹

مقدمه

الف:

جلسه هیأت عمومی دیوان عالی کشور در مورد پرونده ردیف ۸۶.۴ وحدت رویه، رأس ساعت ۹ بامداد روز سه‌شنبه مورخه ۱۳۸۶/۸/۱ به ریاست حضرت آیت‌الله مفید رئیس دیوان عالی کشور و با حضور حضرت آیت‌الله

دری‌نجف‌آبادی دادستان کل کشور و شرکت اعضای شعب مختلف دیوان عالی کشور در سالن اجتماعات دادگستری تشکیل و پس از تلاوت آیاتی از کلام‌الله مجید و قرائت گزارش پرونده و طرح و بررسی نظریات مختلف اعضای شرکت‌کننده درخصوص مورد و استماع نظریه جناب آقای دادستان کل کشور که به ترتیب ذیل منعکس می‌گردد، به صدور رأی وحدت رویه قضایی شماره ۷۰۵-۱۳۸۶/۸/۱ منتهی گردید.

ب: گزارش پرونده

احتراماً به استحضار می‌رساند شعب ۲۲ و ۲۴ دیوان عالی کشور با دو نوع برداشت از ماده ۱۳ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی دو رأی متهاافت صادر نموده‌اند بدین خلاصه:

الف - در پرونده کلاسه ۲۶۴/۱/۸۳ ح بندرعباس خانم کبری عالی‌آبادی دادخواستی به خواسته مطالبه مهریه به تعداد ۱۴ سکه بهارآزادی را به طرفیت شوهرش به دادگاه‌های عمومی بندرعباس تقدیم کرده است. شعبه اول دادگاه عمومی حقوقی طی دادنامه شماره ۲۴ - ۲۱۰۱۰۱۳۸۳ با استدلال به اینکه محل اقامت خوانده شهرستان یزد می‌باشد مستنداً به مواد ۱۱ و ۲۸ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی به صلاحیت دادگاه‌های عمومی یزد اظهار نظر کرده، متعاقباً شعبه پنجم دادگاه عمومی یزد با استدلال به اینکه محل وقوع عقد ازدواج در بندرعباس بوده با استناد به ماده ۱۳ قانون مزبور به صلاحیت دادگاه عمومی بندرعباس رأی داده است. با حدوث اختلاف پرونده در شعبه محترم ۲۴ دیوان عالی کشور مطرح و این شعبه طی دادنامه شماره ۲۴/۵۹ - ۱۳۸۴/۱/۳۱ چنین رأی داده است: «درخصوص اختلاف نظر فیما بین شعبه اول دادگاه عمومی بندرعباس و شعبه پنجم دادگاه عمومی شهرستان یزد در مورد صلاحیت رسیدگی به دعوی خانم کبری عالی‌آبادی به طرفیت آقای محسن دائی‌زاده دائر بر مطالبه مهریه به تعداد ۱۴ سکه بهار آزادی، نظر به اینکه حسب مفاد مادتين ۱۱ و ۱۳ قانون آیین دادرسی مدنی در دعاوی بازرگانی و در دعاوی راجع به اموال منقول که از عقود و قراردادهای ناشی شده باشد خواهان بدواً مخیر است در محل اقامت خوانده و یا در محل وقوع عقد و یا قرارداد اقامه دعوی نماید و در مانحن‌فیه خواهان حوزه قضایی بندرعباس را که محل وقوع نکاح است جهت اقامه دعوی مهریه که از اموال منقول است انتخاب کرده است، لذا قرار صادره از شعبه اول دادگاه عمومی بندرعباس مغایر با مفاد ماده ۱۳ قانون مذکور است، بنا به مراتب فوق با نقض رأی شماره ۲۴ - ۱۳۸۳/۱۰/۲۱ شعبه اول دادگاه عمومی بندرعباس و تأیید رأی شعبه ۱۷۲۴ - ۱۳۸۳/۱۱/۷ شعبه پنجم دادگاه عمومی شهرستان یزد و اعلام صلاحیت شعبه اول دادگاه عمومی بندرعباس ما بین دو دادگاه مرقوم حل اختلاف می‌گردد».

ب - به حکایت پرونده ۱۰۳/۱۷/۸۴ دادگاه عمومی اصفهان خانم راضیه راستگو دادخواستی به خواسته مطالبه مهر المسمی مقوم به ده میلیون و یکصد هزار ریال به طرفیت شوهرش آقای محمد حیاتی‌پور تقدیم کرده است. شعبه هفدهم طی دادنامه شماره ۳۰۵ - ۱۱۰۳۰۱۳۸۴ با استدلال به اینکه محل اقامت خوانده شهرستان بندرعباس است به

استناد ماده ۱۱ قانون صدرالذکر از خود نفی صلاحیت کرده و به صلاحیت مرجع مزبور رأی داده است. شعبه چهارم دادگاه عمومی بندرعباس نیز حسب‌الارجاع استدلال کرده که محل وقوع عقد ازدواج در اصفهان است به استناد ماده ۱۳ قانون مذکور با نفی صلاحیت از خود به استناد ماده قانونی ذکرشده و ماده ۲۷ همین قانون و مواد ۳۲ و ۳۳ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب به اعتبار شایستگی دادگاه عمومی اصفهان رأی داده است. با حدوث اختلاف شعبه محترم ۲۲ دیوان عالی کشور حسب‌الارجاع رسیدگی و چنین رأی داده است: با توجه به اینکه لزوم اداء مهریه به صرف جاری شدن عقد ازدواج دائم و به حکم شرع مقدس به عنوان نحله بر ذمه زوج تعلق می‌گیرد که در صورت تعیین مقدار آن در عقد ازدواج همان مقدار و از همان جنس تعیین شده به عنوان مهر المسمی ثابت می‌گردد والا تعیین مقدار آن طبق ضوابط مقرر تعیین خواهد شد، فلذا مهریه مندرج در عقدنامه موضوع بحث به هیچ وجه شباهتی با دعاوی راجع به اموال منقول که طرفین قرارداد به عنوان داد و ستد مبلغی را در قبال مال منقول معهود تعیین می‌کنند ندارد و به همین جهت مقررات ماده ۱۳ قانون آیین دادرسی در امور مدنی به کلی منصرف از عنوان مهریه قید شده در عقد نکاح است، بنابراین ملاک عمل در تشخیص صلاحیت عبارت از مقررات ماده ۱۱ قانون آیین دادرسی در امور مدنی است که صلاحیت را در مانحن‌فیه از برای دادگاه‌های عمومی بندرعباس محل اقامت خوانده مقرر می‌دارد و به این ترتیب با نقض قرار صادره از این دادگاه در پرونده امر حل اختلاف می‌گردد و مقرر می‌دارد دفتر پرونده جهت ادامه رسیدگی و اقدام قانونی به دادگاه فوق‌الذکر ارسال گردد.

علیهذا با توجه به مراتب فوق گزارش جهت کسب نظر هیأت محترم عمومی دیوان عالی به خدمت تقدیم می‌گردد.
 معاون اول دادستان کل کشور- سیداحمد مرتضوی مقدم

ج: نظریه دادستان کل کشور
 با احترام؛ درخصوص پرونده وحدت رویه قضایی ردیف ۸۶.۴ هیأت عمومی دیوان عالی کشور، موضوع اختلاف نظر بین شعب ۲۲ و ۲۴ دیوان عالی کشور درخصوص ماده ۱۳ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی، از آن جائیکه الفاظ عقود و قراردادها در ماده ۱۳ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی به نحو اطلاق استعمال شده و شامل عموم مصادیق عقد و قراردادها می‌باشد و انصراف آن از عقد نکاح و روابط مالی ناشی از آن از جمله مهریه، نفقه، جهیزیه و امثال آن مستلزم دلایل، قراین و امارات خارجی است و مواد ۱ و ۷ قانون حمایت از خانواده مبنی بر رسیدگی به کلیه اختلافات مدنی ناشی از امر زناشویی و دعاوی خانوادگی بدون رعایت تشریفات آیین دادرسی مدنی و ... که ضمن تشریح صلاحیت محاکم ذیصلاح که امر اختلافات خانوادگی دعاوی مدنی ناشی از آن به دادگاه مذکور رجوع می‌گردد مقرر می‌دارد که در صورت تقارن زمانی در امر صلاحیت آنها دادگاه حوزه محل اقامت زن (زوجه) صالح بر رسیدگی خواهد بود، ولی مقررات ماده

۱۳ فوق‌الذکر در مقام نفی مقررات ماده ۱۱ همان قانون نبوده و ضمن تأیید صلاحیت دادگاه محل اقامت خواننده، بر خواهان اختیار مراجعه به دادگاه محل وقوع عقد را نیز واگذار می‌نماید، به نظر می‌رسد:

۱- سیر تدوین قوانین و مقررات در زمینه اموال منقول و غیرمنقول و صلاحیت مراجع قضایی نشان دهنده تسهیلات بیشتر در امر رسیدگی به اختلافات و دعاوی مربوط به اموال منقول و دیون و تعهدات در کلیه قراردادهای و عقود مربوطه است.

به نظر می‌رسد این حکمت با گذشت زمان و وسعت دایره مبادلات و خرید و فروش و تعهدات و قراردادهای مربوط به اموال منقول نه تنها از بین نرفته بلکه شمول و نیاز به آن و نوع فعالیت‌های مربوط به صورت مستمر توسعه یافته شاهد آن نقل و انتقال خودرو و موتورسیکلت، وسعت دامنه چک و اعتبارات بانکی و طلا و ارز و سکه و مانند آن است.

۲- قوانین مربوط به خانواده از سالهای ۱۳۴۶ تا امروز که در این رابطه ده‌ها قانون به تأیید مراجع ذیربط رسیده نشان‌دهنده حمایتی بودن و ایجاد تسهیلات بیشتر در انواع رسیدگی‌ها و تأمین حقوق خانواده و همسران و فرزندان است.

۳- عنوان قرارداد بدون تردید شامل مقررات مربوط به مهریه و عقد نکاح نیز می‌شود و به فرض با القاء خصوصیت می‌توان به ماده ۱۳ قانون مربوط استناد نمود.

۴- آراء وحدت رویه دیوان عالی کشور، سیره عملی قضات، شیوه رسیدگی به دعاوی خانواده در دادگاه خانواده نیز مؤید این معناست، به علاوه ماده ۲۰ قانون مدنی نیز مراتب بالا را از عنوان مهریه نموده‌اند و ماده ۱۳ را بر داد و ستد در اموال منقول حمل نموده، چندان با عنوان قرارداد که عقد نکاح نیز قطعاً یکی از مصادیق آن است سازگار و منطبق نبوده.

۵- ضمناً بحث اینکه مهریه ناشی از تعهد نسبت به عقد است یا تعهد از حکم شارع و الزام شارع است و یا به عبارت دیگر ماهیت عقد نکاح عقد معوض است یا مهریه، ماهیتاً مؤثر در رابطه زوجیت و به نوعی جزء مقومات عقد نکاح است.

البته به نظر می‌رسد ریشه طرح این موضوع بیشتر به فرهنگ غرب بر می‌گردد و طرح عقد و توافق و اشتراک و مشارکت در زندگی و احکام و آثار و تبعات این نوع همکاری و مشارکت والا با عنایت به فرهنگ عمیق اسلامی و جایگاه ازدواج و خانواده در اسلام و فرهنگ قرآنی و بلکه در نظام آفرینش و اینکه از آیات الهی است و از بدو خلقت حضرت آدم (ع) و حضرت حوا (ع) مطرح بوده و قوانین اسلامی نیز در این باره امضایی و تنفیذی است نه تأسیسی و ابتدایی و آثار و لوازم آن نیز تابع آن است. و بالعمله دو دیدگاه و دو نوع نظر در رابطه با امر ازدواج و تشکیل خانواده در جهان دیده می‌شود، یکی بر مبنای

توافق و قراردادهای اجتماعی و اومانيسم که بیشتر ریشه در فرهنگ غرب و قراردادهای اجتماعی دارد، بر این اساس عقد ازدواج مانند هر نوع توافق و قرارداد دوجانبه دیگری است و لوازم خاص خود را دارد. لیکن از دیدگاه اسلام و شرایع الهی که ریشه در فطرت از نوعی توافق ساده فراتر بوده و به عنوان عقد و قرارداد مقدس بلکه مستحب و به بهترین بنیانهای معنوی و انسانی و شرعی شناخته می‌شود و در این نکاح، نحله و مهریه جزء عقد نکاح و از لوازم لاینفک آن است، در هر صورت مهریه جز مقومات و یا لوازم قطعی عقدنکاح بوده و در صورت عدم ذکر به مهرالمثل تبدیل می‌گردد. نهایتاً این قبیل دغدغه‌ها در استنباط و تفسیر قانون تأثیری نداشته و در رأس شعب محترم دیوان عالی کشور نیز مبنای بحث و رد و ایراد قرار نگرفته، صرفاً قضات محترم شعبه ۲۲ ادعای انصراف ماده ۱۳ را از مهریه نموده‌اند که این استظهار نیز اولاً ادعاست و ثانیاً برای دیگران حجت نیست. ثالثاً ظهور بلکه صراحت ماده ۱۳ در قراردادهاست که عقد نکاح نیز بدون تردید از عقود و قراردادهاست. بنابر آنچه بیان شد رأی شعبه ۲۴ دیوان عالی کشور که با عنایت به جهات یاد شده اصدار یافته منطبق با قانون بوده و تأیید می‌گردد.

د: رأی شماره ۲۰۵- ۱۳۸۶/۸/۱ وحدت رویه هیأت عمومی
 «چون مطابق ماده سیزده قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ ((در دعاوی بازرگانی و دعاوی راجع به اموال منقول که از عقد و قرارداد ناشی شده باشد، خواهان می‌تواند به دادگاهی رجوع کند که عقد یا قرارداد در حوزه آن واقع شده است یا تعهد می‌بایست در آنجا انجام شود.)) و مهر نیز از عقد نکاح ناشی شده و طبق ماده ۱۰۸۲ قانون مدنی، به مجرد عقد، بر ذمه زوج مستقر می‌گردد و به دلالت ماده ۲۰ همان قانون کلیه دیون از حیث صلاحیت محاکم در حکم منقول می‌باشد، لذا به نظر اکثریت قریب به اتفاق اعضای هیأت عمومی دیوان عالی کشور دعوی مطالبه مهریه از حیث صلاحیت دادگاه رسیدگی کننده مشمول مقررات ماده ۱۳ قانون مرقوم بوده و رأی شعبه بیست و چهارم دیوان عالی کشور که با این نظر مطابقت دارد صحیح و قانونی تشخیص می‌گردد»
 «این رأی براساس ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۷۸ برای کلیه شعب دیوان عالی کشور و دادگاه‌ها در موارد مشابه لازم‌الاتباع می‌باشد»

رای وحدت رویه دیوان عالی کشور در خصوص اعتراضات وارده به قانون تعیین تکلیف اراضی اختلافی اجرای قانون حفاظت و بهره‌برداری از جنگلها و مراتع - فارغ از محل وقوع اراضی مربوطه

الف:

مقدمه

جلسه هیأت عمومی دیوان عالی کشور در مورد پرونده ردیف ۱۵/۸۵ وحدت رویه، رأس ساعت ۹ بامداد روز سه‌شنبه مورخه ۱۳۸۵/۱۱/۲۴ به ریاست حضرت آیت‌الله مفید رئیس دیوان عالی کشور و با حضور آیت‌الله دری‌نجف‌آبادی دادستان کل کشور و شرکت اعضای شعب مختلف دیوان عالی کشور در سالن اجتماعات دادگستری تشکیل و پس از تلاوت آیاتی از کلام‌الله مجید و قرائت گزارش پرونده و طرح و بررسی نظریات مختلف اعضای شرکت‌کننده درخصوص مورد و استماع نظریه جناب آقای دادستان کل کشور که به ترتیب ذیل منعکس می‌گردد، به صدور رأی وحدت رویه قضایی شماره ۶۹۷- ۱۳۸۵/۱۱/۲۴ منتهی گردید.

ب:

گزارش

پرونده

احتراماً به استحضار می‌رساند: براساس گزارش شماره ۷۳۱/۸۳ مورخ ۱۳۸۳/۱۲/۱۸ رئیس محترم شعبه پنجم دادگاه عمومی اراک از شعب بیست و یکم و سی و هشتم دیوان عالی کشور نسبت به تعیین مرجع رسیدگی‌کننده به اعتراض مربوط به اجرای ماده ۵۶ قانون حفاظت و بهره‌برداری از جنگلها و مراتع کشور مصوب ۱۳۴۶ در موارد اراضی واقع در داخل محدوده قانونی شهرها، طی پرونده‌های کلاسه ۱۶۷۸/۳ و ۱۵۸۶/۱۹ آراء مختلف صادر گردیده است که جریان امر به شرح ذیل منعکس می‌گردد:

۱- به دلالت محتویات پرونده کلاسه ۱۶۷۸/۳ شعبه بیست و یکم دیوان عالی کشور، آقای غلام‌رضا شهرجردی فرزند علی حسن به رأی کمیسیون ماده ۵۶ قانون حفاظت و بهره‌برداری از جنگلها، در مورد ملی بودن پلاک ۱۳۶۳ فرعی از ۲ اصلی حومه بخش ۲ اراک در کمیسیون ماده واحده اراضی اختلافی موضوع ماده مرقوم اعتراض نموده و قاضی کمیسیون در تاریخ ۱۳۷۸/۹/۳۰ طی پرونده ۴۸۳/۷۸ به لحاظ اینکه اراضی معترض‌عنه در محدوده قانونی شهر واقع گردیده و صلاحیت کمیسیون در رسیدگی به اعتراضات صرفاً مربوط به اراضی خارج از محدوده قانونی شهر می‌باشد، از خود نفی صلاحیت نموده و پرونده را به دادگستری اراک ارسال داشت. موضوع جهت رسیدگی و اظهارنظر به شعبه هشتم دادگاه عمومی این شهرستان ارجاع و این شعبه نیز طی دادنامه ۱۱۶۴/۸۳ مورخ ۱۳۸۳/۱۰/۱۵ مستنداً به مقررات ماده ۹ آیین‌نامه اصلاحی آیین‌نامه اجرایی قانون تعیین تکلیف اراضی اختلافی مصوب ۱۳۷۳/۷/۱۶ و رأی وحدت رویه قضایی شماره ۶۰۱- ۱۳۷۴/۷/۲۵ هیأت عمومی دیوان عالی کشور و اینکه مراجع قضایی صرفاً به اعتراض نسبت به رأی قاضی کمیسیون، صلاحیت رسیدگی دارند و عدم صلاحیت صادره از ناحیه قاضی ماده واحده در این خصوص، یک مرحله حق اعتراض به تشخیص منابع طبیعی را از معترض سلب می‌نماید، خود را صالح به رسیدگی ندانسته و با اعتقاد به شایستگی کمیسیون ماده واحده قانون تعیین تکلیف اراضی اختلافی، پرونده را برای تعیین مرجع صالح در اجرای ماده ۲۸ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و

انقلاب به دیوان عالی کشور ارسال نموده است، پرونده جهت رسیدگی و اظهارنظر قانونی به شعبه بیست و یکم دیوان عالی کشور ارجاع گردیده که طی دادنامه ۹۹۲-۱۳۸۳/۱۱/۲۴ به ترتیب ذیل اتخاذ تصمیم نموده‌اند: «..... خواسته خواهان اعتراض به رأی کمیسیون ماده ۵۶ قانون حفاظت و بهره‌برداری از جنگلها می‌باشد که به صراحت بیان مقنن در ماده واحده قانون تعیین تکلیف اراضی اختلافی موضوع اجرای ماده ۵۶ قانون جنگلها و مراتع، هیأت موضوع ماده مزبور تنها به اعتراض زارعین صاحب اراضی نسقی و مالکین و صاحبان باغات و تأسیسات در خارج از محدوده قانون شهرها و حریم روستاها، سازمانها و مؤسسات دولتی رسیدگی می‌نماید و صلاحیت عام دادگستری مطابق آراء وحدت رویه ۴۰- ۱۳۶۰/۱۱/۱۹، ۵۱۶- ۱۳۶۷/۱۰/۲۰ و ۵۶۸- ۱۳۷۰/۹/۱۹ اقتضاء دارد که به دعوی مطروح در مورد اعتراض به رأی کمیسیون مزبور در دادگستری رسیدگی شود و اصل بر عدم صلاحیت سایر مراجع می‌باشد و بیان مقنن در این مورد صریح بوده و جایی برای اجتهاد و استنباط در مقابل نص مزبور نیست و استدلال ذکر محدوده مزبور قید غالب بوده یا استناد به اصل استصحاب یا تمسک به سلب حقوق مکتسبه و اینکه اثبات شیئی نفی ماعدی نیست، در مانحن فیه فاقد توجیه حقوقی و قانونی است، بلکه به حکم رأی وحدت رویه شماره ۶۵۵- ۱۳۸۰/۹/۲۷ دادگستری مرجع رسمی تظلمات و رسیدگی به شکایات است و صلاحیت مراجع غیر دادگستری، صلاحیت عام مراجع دادگستری را منتفی نمی‌نماید، کما اینکه استناد به رأی وحدت رویه شماره ۶۰۱- ۱۳۷۴/۷/۲۵ که موضوع آن تنها در مورد عنوان شکایت از رأی قاضی موضوع ماده واحده می‌باشد نه چیز دیگر که براساس آن شکایت از رأی مزبور تجدیدنظرخواهی محسوب نمی‌شود، نیز کافی در مقام نمی‌باشد، کما اینکه تمسک به آیین‌نامه‌های اجرایی کافی برای سلب صلاحیت دادگستری نیست، لذا در اجرای ماده ۲۸ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی، دادنامه ۱۱۶۴- ۱۳۸۳.۱۰.۱۵. مخدوش تشخیص و نقض می‌گردد. پرونده جهت رسیدگی به شعبه هشتم محاکم عمومی اراک اعاده می‌گردد.

۲- طبق محتویات پرونده ۱۵۸۶/۱۹ شعبه سی و هشتم دیوان عالی کشور، آقای قاضی هیأت مربوط به قانون تعیین تکلیف اراضی اختلافی موضوع اجرای ماده ۵۶ قانون جنگلها و مراتع در شهرستان اراک در مقام رسیدگی به اعتراض آقای رمضانعلی کرمی نسبت به ملی اعلام شدن دو دانگ از مساحت ششصد متر مربع از اراضی پلاک ۳۹۶۷ قطعه ۷۶۴ بخش یک اراک به شرح رأی مورخ ۱۳۸۰/۱۰/۲۲ به اعتبار اینکه رسیدگی هیأت موضوع قانون فوق‌الذکر راجع است به اراضی و باغات و تأسیسات خارج از محدوده قانونی شهرها و حریم روستاها، در صورتی که قطعه زمین موضوع اعتراض آقای رمضانعلی کرمی مطابق نقشه ارائه شده از طرف کارشناس نقشه‌بردار در همسایگی نیروی انتظامی اراک و داخل در محدوده قانون شهر اراک می‌باشد و بررسی اعتراض نسبت به اراضی داخل شهرها و روستاها در حیطه صلاحیت این هیأت نمی‌باشد، قرار عدم صلاحیت به شایستگی محاکم

عمومی دادگستری شهرستان اراک صادر نموده و پرونده را به دادگستری شهرستان اراک فرستاده که در تاریخ ۱۳۸۳/۵/۳۱ به شعبه هشتم دادگاه عمومی شهرستان مزبور ارجاع و پرونده به کلاسه ۵۹۴/۸۳ - ۸ ثبت شده و دادگاه مزبور در تاریخ ۱۳۸۳/۶/۱۱ در وقت فوق‌العاده ختم رسیدگی اعلام و به شرح رأی مورخ ۱۳۸۳/۶/۱۱ خلاصتاً به شایستگی هیأت ماده واحده قانون تعیین تکلیف اراضی اختلافی موضوع اجرای ماده ۵۶ قانون حفاظت و بهره‌برداری از جنگلها، قرار عدم صلاحیت صادر و در اجرای ماده ۲۸ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی پرونده را به دیوان عالی کشور ارسال و به شعبه سوم دیوان عالی کشور که متعاقباً به شعبه سی و هشتم تبدیل شده است ارجاع و به شرح زیر به صدور دادنامه ۵۱۳ - ۱۳۸۳/۸/۲۶ منتهی گردیده است:

«مطابق ماده واحده قانون تعیین تکلیف اراضی اختلافی موضوع اجرای ماده ۵۶ قانون جنگلها و مراتع، زارعین صاحب اراضی نسقی و مالکین و صاحبان باغات و تأسیسات در خارج از محدوده قانون شهرها و حریم روستاها که به اجرای ماده ۵۶ قانون حفاظت و بهره‌برداری از جنگلها و مراتع کشور مصوب ۱۳۴۶ و اصلاحیه‌های بعدی آن اعتراض داشته باشند، می‌توانند به هیأت مذکور در ماده واحده اشعاری مراجعه نمایند و این مطلب که بعداً زمین و یا باغ در محدوده شهر قرار گیرد، با لحاظ اطلاق تبصره ۲ ذیل ماده واحده و رأی شماره ۳/۷۶ - ه - ۱۰۱۰۱۳۷۶ هیأت عمومی دیوان عدالت اداری و ماده ۲۰ قانون دیوان عدالت اداری موجب زوال صلاحیت هیأت مذکور نیست، بنابراین با توجه به ماده ۱۰ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی و اینکه رسیدگی به اعتراض نسبت به مطلق رأی کمیسیون موضوع ماده ۵۶ قانون حفاظت و بهره‌برداری از جنگلها و مراتع کشور از حیظه صلاحیت عام دادگاههای عمومی خروج موضوعی داشته است، بنابراین در اجرای ماده ۲۸ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی، با تشخیص صلاحیت هیأت موضوع ماده واحده قانون تعیین تکلیف اراضی اختلافی.... مصوب شهریور ماه ۱۳۶۷ مستقر در شهرستان اراک، حل اختلاف می‌نماید.»»

بنا به مراتب فوق نظر به اینکه در استنباط از ماده واحده مرقوم از شعب بیست و یکم و سی و هشتم دیوان عالی کشور، در تعیین مرجع صلاحیت‌دار رسیدگی کننده به اعتراض اشخاص نسبت به رأی کمیسیون ماده ۵۶ قانون فوق‌الاشعار، در مواردی که اراضی مورد اعتراض در محدوده شهرها قرار گرفته باشد، آراء مختلف صادر گردیده است، لذا مستنداً به ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری، تقاضای طرح موضوع را برای صدور رأی وحدت رویه قضایی دارد،

معاون قضائی دیوان عالی کشور - حسینعلی نیری

ج: نظریه دادستان کل کشور
 احتراماً؛ درخصوص پرونده وحدت رویه ردیف ۱۵/۸۵ هیأت عمومی دیوان عالی کشور موضوع اختلاف نظر بین

شعب محترم ۲۱ و ۳۸ دیوان عالی کشور نسبت به تعیین مرجع رسیدگی کننده به اعتراض مربوط به اجرای ماده ۵۶ قانون حفاظت و بهره‌برداری از جنگلها و مراتع کشور در مورد اراضی واقع در محدوده قانونی شهرها با توجه به گزارش تنظیمی به شرح آتی اظهار نظر می‌گردد.

با توجه به مقررات ماده ۵۶ قانون حفاظت و بهره‌برداری از جنگلها و مراتع مصوب ۱۳۶۴ و ماده ۲ قانون حفظ و حمایت از منابع طبیعی و ذخایر جنگلی کشور مصوب ۱۳۷۱، تشخیص منابع ملی و مستثنیات آن با مراجع مقرر در مواد مرقوم (وزارت جهاد کشاورزی و سازمان جنگل‌بانی و منابع طبیعی) است، معترضین به تصمیمات مراجع مذکور به تجویز تبصره ۱ ماده ۲ اخیرالذکر به هیأت مذکور در قانون تعیین تکلیف اراضی اختلافی موضوع اجرای ماده ۵۶ قانون جنگلها و مراتع مصوب ۱۳۶۷ مراجعه نمایند و به موجب تبصره ۵ قانون اخیر ضمن القاء کلیه قوانین و مقررات مغایر، تنها مرجع رسیدگی به شکایات مربوط به اجرای ماده ۵۶ قانون جنگلها و مراتع و.... هیأت موضوع این قانون (قانون تعیین تکلیف اراضی اختلافی موضوع اجرای ماده ۵۶) می‌باشد.

چون از جمله شکایات و جهات اعتراض اشخاص ادعای خروج مرجع تشخیص منابع طبیعی و مستثنیات آن از حدود صلاحیت قانونی، محلی و عدم رعایت مقررات مربوط به آنها می‌باشد، با توجه به تصریح و اطلاق تبصره ۵ مذکور، مرجع رسیدگی به شکایات و اعتراضات در این موارد هم هیأت مقرر در ماده واحده قانون یادشده خواهد بود و لاغیر، به علاوه در این صورت نه تنها حقی از مردم ضایع نمی‌شود که یک مرحله در مسیر رسیدگی نیز منظور شده و پس از رسیدگی هیأت مذکور می‌توان به مراجع قضایی مراجعه نمود و با عنایت به اینکه شرایط کشور در جهت توسعه شهرها و شهرکها و احداث شهرهای جدید و توسعه شهرنشینی می‌باشد، نوعاً زمینهای مربوط به منابع طبیعی، جنگلها و مراتع و یا کاربری‌های دیگر و در داخل محدوده شهرها قرار می‌گیرد و در صورت اختلاف شاکی می‌تواند به هیأت مزبور مراجعه و نهایتاً صلاحیت مراجع عام دادگستری نیز به قوت خود باقی است و نه تنها حقی ضایع نشده که اوفق به قواعد و اصول و احتیاط نیز آن است که این امکان را از شاکیان سلب ننماییم و قانون متأخر نیز در راستای قانون متقدم تصویب شده جز موارد خلاف شرع که براساس نظر شورای محترم نگهبان اصلاح و نتیجه همین امکان مراجعه به مراجع قضایی می‌باشد. بنابراین چون رأی شعبه ۳۸ دیوان عالی کشور متضمن مراتب مذکور به نظر می‌رسد منطبق با موازین تشخیص و مورد تأیید می‌باشد.

د: رأی شماره ۶۹۷ - ۱۳۸۵/۱۱/۲۴ وحدت رویه هیأت عمومی

«قطع نظر از اینکه به موجب رأی شماره ۳/۷۶ - ه - ۱۳۷۶/۱۰/۱۰ هیأت عمومی دیوان عدالت اداری مرجع صالح به اعتراضات موضوع قانون تعیین تکلیف اراضی اختلافی اجرای قانون حفاظت و بهره‌برداری از جنگلها و مراتع - فارغ از محل وقوع اراضی مربوطه - هیأت موضوع ماده واحده قانون تعیین تکلیف اراضی اختلافی موضوع اجرای ماده ۵۶ قانون جنگلها و مراتع شناخته شده و به موجب قسمت اخیر ماده ۲۰ قانون دیوان عدالت

اداری رأی اکثریت هیأت عمومی دیوان عدالت اداری برای شعب دیوان و سایر مراجع مربوطه من جمله هیأت موضوع ماده واحده فوق‌الذکر در موارد مشابه لازم‌الاتباع است، اساساً با لحاظ تبصره ۲ و اطلاق و عموم تبصره ۵ ماده واحده فوق‌الذکر از تاریخ تصویب آن ماده واحده کلیه قوانین و مقررات و آیین‌نامه‌های مغایر با این قانون لغو و تنها مرجع رسیدگی به شکایات مربوط به اجرای ماده ۵۶ قانون جنگلها و مراتع و اصلاحیه‌های آن هیأت موضوع این قانون خواهد بود، بنا به مراتب رأی شماره ۵۱۳-۱۳۸۳/۸/۲۶ شعبه ۳۸ دیوان عالی کشور که با این نظر مطابقت دارد از نظر اکثریت قاطع اعضاء هیأت عمومی دیوان عالی کشور صحیح تشخیص و مورد تأیید است. این رأی بر طبق ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاهها در موارد مشابه لازم‌الاتباع است.»

رای وحدت رویه دیوان عالی کشور در خصوص تعیین محل رسیدگی برای دارندگان چک

شماره: ۵۵۰۲/گک-۱۳۸۵/۱۴.۴

پرونده	وحدت	رویه	ردیف: ۲۲/۸۳	هیأت	عمومی
بسمه تعالی					
محضر	مبارک حضرت	آیت‌الله	مفید	دامت	برکاته
ریاست	محترم	دیوان	عالی	کشور	

احتراماً براساس گزارش مورخ ۱۳۸۳/۵/۶ ریاست شعبه سوم دادگاه عمومی کرمانشاه از شعب سوم و هفدهم دیوان عالی کشور در استنباط از مواد ۱۳ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی و ۳۱۴ قانون تجارت، آراء مختلف صادر گردیده است که جریان امر ذیلاً گزارش می‌گردد:

الف) به دلالت محتویات پرونده کلاسه ۱۴۶۸/۲ شعبه سوم دیوان عالی کشور، در تاریخ ۱۳۸۲/۱۲/۱۳ آقای محمدصادق نجفی مقیم کرمانشاه دادخواستی به طرفیت آقای پرویز نیک بزم مقیم کرمانشاه بخواسته صدور حکم به پرداخت مبلغ پنج میلیون ریال وجه یک فقره چک بانک ملی ایران شعبه وحدت کامیاران به شماره ۲۱۵۵۲۵-۱۳۸۲/۱۲/۳ به دادگاه عمومی کامیاران تسلیم نموده و با استناد به تصویر مصدق چک و گواهی عدم پرداخت بانکی ضمن تأکید بر طلبکاری خود صدور حکم بخواسته مرقوم را تقاضا کرده است. دادخواست مزبور حسب‌الارجاع در شعبه اول دادگاه عمومی کامیاران تحت کلاسه ۸۲.۲۷۰۳ مطرح گردیده و این دادگاه در وقت فوق‌العاده به شرح رأی شماره ۲۶۲۷-۱۳۸۲/۱۲/۳ باعتبار محل اقامت خوانده و مقررات ماده ۱۱ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی، قرار عدم صلاحیت به شایستگی دادگاه عمومی کرمانشاه صادر و پرونده را ارسال نموده که به شعبه سوم دادگاه عمومی کرمانشاه ارجاع و به کلاسه ۲/۸۲

- ۱۴۰۲ ثبت شده و دادگاه اخیرالذکر هم در وقت فوق‌العاده به شرح رأی ۱۴۳۷-۱۳۸۲/۱۲/۱۳ با تصریح به اینکه دعوی از دعاوی بازرگانی است و از مقررات مربوط به برات پیروی می‌کند و مدعی براساس قاعده تخییر، دعوی را در محل پرداخت وجه چک اقامه نموده، نهایتاً با استناد ماده ۳۱۴ قانون تجارت و ماده ۱۳ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی از خود نفی صلاحیت نموده و پرونده را جهت تعیین دادگاه صالح به دیوان عالی کشور ارسال داشته که پس از ثبت به کلاس مرقوم به شعبه سوم دیوان عالی کشور ارجاع و هیأت شعبه پس از قرائت گزارش جناب آقای محمدمهدی منشی‌زاده منوچهری، عضو ممیز محترم و اوراق پرونده مشاوره نموده و چنین رأی داده است:

«قرار عدم صلاحیت شماره ۱۴۳۷-۱۳۸۲/۱۲/۱۳ شعبه سوم دادگاه عمومی شهرستان کرمانشاه صحیح نیست و با قانون مطابقت ندارد زیرا:

اولاً) با لحاظ ماده ۱۱ قانون آیین دادرسی مدنی دادگاههای عمومی و انقلاب، قاعده اصلی صلاحیت، صلاحیت دادگاهی است که خوانده در حوزه قضایی آن اقامتگاه دارد و در پرونده مطروحه به شرح مندرجات دادخواست، خوانده در کرمانشاه مقیم است،

ثانیاً) ماده ۱۳ قانون مزبور که در صدور قرار عدم صلاحیت مورد استناد دادگاه مرقوم قرار گرفته است به دعاوی بازرگانی و دعاوی راجع به اموال منقول که از عقود و قراردادهای ناشی شده باشد،

ثالثاً) به صراحت ماده ۳۱۴ قانون تجارت، صدور چک، ولو اینکه از محلی به محل دیگر باشد، ذاتاً عملی تجاری محسوب نیست و مواد ۳ و ۲ قانون تجارت، معاملات تجاری اصلی و تبعی را احصاء نموده که به دعاوی مربوط به معاملات تجاری اصلی و تبعی مصرح در مواد مذکور از قانون تجارت دعاوی تجاری (دعاوی بازرگانی) اطلاق می‌شود و با این ترتیب دعاوی مربوط به مطالبه وجه چک، دعوی بازرگانی محسوب نمی‌شود و گرچه در قسمت اخیر ماده ۳۱۴ قانون تجارت تصریح گردیده: (... لیکن مقررات این قانون از ضمانت صادر کننده و ظهر نویسها و اعتراض و اقامه دعوی و ضمان و مفقود شدن راجع به بروات شامل چک نیز خواهد شد.) ولی منظور قانونگذار از عبارت (اقامه دعوی) با لحاظ مواد ۲۸۶ و ۲۸۷ اصلاحی و ۲۸۸ و ۲۸۹ قانون تجارت آن است که دارنده چک در مقام اقامه دعوی علیه ظهرنویس بایستی مقررات مواد مزبور از قانون تجارت را که راجع به بروات است رعایت نماید و لزوم رعایت این مقررات از قانون تجارت به این معنی نیست که چک از اسناد تجاری محسوب است به ویژه آن که صدر ماده ۳۱۴ قانون تجارت چک را از عداد اسناد تجاری به معنی اخص (برات و فته طلب) خارج کرده است، بنا بمراتب و با توجه به اینکه اختیار خواهان در رجوع به دادگاههای موضوع ماده ۱۳ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی (رأی وحدت رویه شماره ۹-۱۳۵۹/۳/۲۸ هیأت عمومی دیوان عالی کشور) ناظر است به دعاوی بازرگانی و دعاوی راجع به اموال منقول که از عقود و قراردادهای ناشی شده باشد و

موضوع مطروحه با هیچ یک از عناوین مذکور در ماده ۱۳ فوق‌الذکر مطابقت ندارد، لذا در اجرای تبصره ذیل ماده ۲۷ قانون مزبور با تشخیص صلاحیت دادگاه عمومی کرمانشاه حل اختلاف می‌نماید»»»»

ب) به حکایت محتویات پرونده کلاسه ۱۶.۱۳۲۴ شعبه هفدهم دیوان عالی کشور، در تاریخ ۱۳۸۲/۵/۷ آقای علی کرمان به طرفیت آقای نامدار حاجی علیانی دادخواستی به خواسته مبلغ ۱۴.۰۰۰.۰۰۰ ریال در ازاء یک فقره چک به شماره ۱۷۴۸۴۶ مورخ ۱۳۸۱/۹/۵ عهده بانک ملی شعبه شهرستان ایوان با احتساب جمعی خسارات وارده تأخیر تأدیه تقدیم دادگستری ایوان نموده که به کلاسه ۱۹۲/۸۲ شعبه اول آن دادگستری ثبت گردیده است. خواهان در شرح دادخواست توضیح داده است: آقای نامدار حاجی علیانی صادرکننده یک فقره چک به شماره مرقوم از جاری شماره ۱۴۴۴ بابت دین در وجه ایشان است که با مراجعه به بانک محال علیه به موجب گواهینامه عدم پرداخت چک بعلت کسر موجودی برگشت خورده و بلحاظ صدور چک بلامحل علیه صادر کننده چک در دادسرای عمومی و انقلاب شهرستان ایوان شکایت نموده ولی خوانده تاکنون نسبت به استیفای حقوق خواهان اقدامی معمول نداشته است، علیهذا با تقدیم این دادخواست تقاضای رسیدگی و صدور حکم مبنی بر الزام خوانده به پرداخت اصل خواسته و خسارات وارده را معمول نموده است. شعبه اول دادگاه عمومی ایوان طی دادنامه شماره ۱۶۱ مورخ ۹.۵.۱۳۸۲ چنین رأی داده است: ««در خصوص دادخواست آقای علی کرمان بطرفیت آقای نامدار حاجی علیانی بخواسته مبلغ چهارده میلیون ریال وجه یک فقره چک بشماره ۱۷۴۸۴۶ نظر باینکه خواهان در دادخواست تقدیمی خود محل اقامت خوانده را شهرستان کرمانشاه منطقه جعفرآباد ... ذکر نموده و با عنایت به اینکه وفق مقررات، دعاوی در محل اقامت خوانده دعوی رسیدگی می‌شود لذا این دادگاه مستنداً به ماده ۱۱ قانون آیین دادرسی مدنی خود را جهت رسیدگی به دعوی مطروحه صالح ندانسته و قرار عدم صلاحیت خود را به شایستگی محاکم عمومی کرمانشاه صادر و اعلام می‌دارد»»»»

پرونده پس از ارسال به کرمانشاه به شعبه سوم دادگاه عمومی این شهرستان ارجاع و به کلاسه ۶۵۴/۸۲ ثبت و شعبه مرجوع الیه طی قرار شماره ۶۵۱ مورخ ۱۳۸۲/۶/۱ چنین رأی داده است: اینک به نظر به

اولاً - خواهان در دعاوی بازرگانی علاوه بر دادگاه محل اقامت خوانده، می‌تواند به دادگاهی رجوع کند که عقد یا قرارداد در حوزه آن واقع شده است یا تعهد در آنجا باید انجام شود ،

ثانیاً - دعوی خواهان در مطالبه وجه چک شماره ۱۷۴۸۴۶ بانک ملی ایوان غرب در اقامه دعوی از دعاوی بازرگانی (برات) پیروی می‌کند.

ثالثاً - مدعی برابر قاعده تخیر، دعوی خویش را در محل پرداخت چک (بانک محال علیه) اقامه کرده است. با

طرح چنین دعوایی در دادگاه صالح با توجه به قاعده (مناط صلاحیت تاریخ تقدیم دادخواست است) همزمان و خود به خود از دیگر مراجع صلاحیت‌دار، صلاحیت رسیدگی سلب می‌شود نتیجه این مقدمات چیزی جز صالح نبودن این دادگاه نیست، بنابراین ضمن نفی صلاحیت از خویش با استناد ماده ۳۱۴ قانون تجارت و مواد ۱۳، ۲۶ و ۲۷ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی پرونده برای حل اختلاف در صلاحیت به دیوان عالی کشور ارسال و به شعبه هفدهم ارجاع و بشرح ذیل بصدور دادنامه ۳۷-۱۳۸۲/۶/۸ منتهی گردیده است:

«نظر باینکه ماده ۱۳ قانون آیین دادرسی مدنی دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۷۹/۱/۲۱ در دعوی بازرگانی و نیز دعوی راجع به اموال منقول که از عقود و قراردادهای ناشی شده باشد خواهان اختیار داده که می‌تواند به دادگاهی رجوع کند که عقد یا قرارداد در آنجا واقع شده است یا تعهد می‌بایست در آنجا انجام شود و با توجه به اینکه ماده فوق عیناً همان ماده ۲۲ قانون آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۱۸ با اصلاحات بعدی می‌باشد که در خصوص آن رأی وحدت رویه شماره ۹-۱۳۵۹/۳/۲۸ هیأت عمومی دیوان عالی کشور اصدار یافته که رأی مزبور از نظر ایجاد تسهیل در رسیدگی به دعوی بازرگانی و هر دعوی راجع به اموال منقول که از عقود و قرارداد ناشی شده باشد انتخاب بین سه دادگاه محل وقوع عقد یا قرارداد یا محل انجام تعهد و دادگاه محل اقامت خواننده را برای اقامه دعوی در اختیار خواهان گذاشته است و با عنایت به اینکه در ما نحن فیه خواهان بشرح دادخواست، دادگاه عمومی شهرستان ایوان را بعنوان دادگاه محل انجام تعهد برای اقامه دعوی خود انتخاب کرده است لهذا نظر به مراتب فوق، در اختلاف حاصله ضمن تأیید نظر شعبه سوم دادگاه عمومی کرمانشاه، به صلاحیت شعبه اول دادگاه عمومی ایوان حل اختلاف می‌نماید»».

بطوری که ملاحظه می‌فرمایید شعبه محترم سوم دیوان عالی کشور طی دادنامه ۲۰۵-۱۳۸۳/۴/۲ با عدم تلقی دعوی مربوط به صدور چک به عنوان دعوی بازرگانی و عدم شمول مقررات ماده ۳۱۴ قانون تجارت و ماده ۱۳ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب نسبت به مورد، دادگاه محل اقامت خواننده را صالح به رسیدگی دانسته، در حالی که شعبه هفدهم به موجب دادنامه ۳۷-۱۳۸۲/۶/۸ آن را از دعوی بازرگانی تشخیص و مطابق ماده ۱۳ قانون مرقوم، خواهان را در انتخاب هر یک از دادگاههای محل انعقاد قرارداد، محل اجرای تعهد و محل اقامت خواننده مختار دانسته است که چون در مورد مشابه با استناد به مواد ۳۱۴ قانون تجارت و ۱۳ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب از دو شعبه دیوان عالی کشور آراء مغایر صادر گردیده است، لذا مستنداً به ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری تقاضای طرح موضوع در جلسه هیأت عمومی دیوان عالی کشور را برای صدور رأی وحدت رویه قضایی تقاضا می‌نماید.

معاون قضائی دیوان عالی کشور - حسینعلی نیری

بتاریخ روز سه شنبه ۱۳۸۵/۳/۲۳ جلسه وحدت رویه قضائی هیأت عمومی دیوان عالی کشور، به ریاست حضرت

آیت‌الله مفید رئیس دیوانعالی کشور و با حضور حضرت آیت‌الله درّی نجف‌آبادی دادستان محترم کل کشور و جنابان آقایان رؤسا و مستشاران و اعضاء معاون شعب حقوقی و کیفری دیوانعالی کشور تشکیل گردید. پس از طرح موضوع و قرائت گزارش و بررسی اوراق پرونده مبنی بر: ((... احتراماً: در خصوص پرونده وحدت رویه حقوقی ردیف ۲۲/۸۳ هیأت عمومی دیوان عالی کشور موضوع اختلاف شعب محترم سوم و هفدهم دیوان عالی کشور در مورد شمول مقررات مربوط به دعاوی بازرگانی نسبت به دعاوی چک با توجه به گزارش امر نظریه حضرت آیت‌الله درّی نجف‌آبادی، دادستان محترم کل کشور، بشرح آتی اعلام می‌گردد: با توجه به اصول کلی حقوقی ناظر به لزوم مراجعه به مراجع قضایی محل اقامت خواننده و با توجه به ماده ۱۱ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب که مقرر می‌دارد دعوی باید در دادگاهی اقامه شود که خواننده در حوزه قضایی آن اقامتگاه دارد، اصل صلاحیت دادگاه محل اقامت خواننده می‌باشد و مفاد ماده ۱۳ قانون مرقوم هم مقرر داشته که در دعاوی بازرگانی و همچنین در هر دعوی راجع به اموال منقول که از عقود و قرارداد ناشی شده باشد، مدعی می‌تواند به دادگاه محلی رجوع کند که عقد و قرارداد در آنجا واقع شده و یا تعهد در آنجا باید انجام شود و حسب مفاد رأی وحدت رویه قضایی شماره ۹- ۲۸.۳.۱۳۵۹ هیأت عمومی دیوان عالی کشور حکم مقرر در ماده ۱۳ فوق‌الاشعار (ماده ۲۲ قانون سابق) راجع به مراجعه خواهان به دادگاه محل وقوع عقد یا قرارداد و یا محل انجام تعهد قاعده عمومی صلاحیت نسبی دادگاه محل اقامت خواننده را که در ماده ۱۱ مذکور در فوق (ماده ۲۱ قانون آیین دادرسی مدنی سابق) پیش‌بینی شده نفی نکرده، بلکه از نظر ایجاد تسهیل در رسیدگی به دعاوی بازرگانی و هر دعوی راجع به اموال منقول که از عقود و قرارداد ناشی شده باشد انتخاب بین سه دادگاه (دادگاه محل اقامت خواننده، دادگاه محل وقوع عقد یا قرارداد، دادگاه محل انجام تعهد) را در اختیار خواهان گذاشته است.

بنابراین مراتب هر چند طبق ماده ۳۱۴ قانون تجارت صدور چک ولو اینکه از محلی به محل دیگر باشد، ذاتاً عملی تجارتي نیست، ولی مقررات قانون تجارت از ضمانت صادرکننده، ظهنویسی، اعتراض، اقامه دعوی، ضمان مفقود شدن راجع به بروات شامل چک نیز خواهد بود.

بدین جهت بنظر می‌رسد کلیه احکام ناظر به اقامه دعوی و سایر موارد مصرح از جمله اختیار انتخاب مرجع ذیصلاح در مورد دعاوی بازرگانی از جمله دعاوی راجع به اسناد تجاری و بروات شامل چک نیز خواهد بود و از طرفی صدور و مبادله چک علاوه بر ماهیت اعتباری خاص به شرح ماده ۳۱۱ قانون تجارت و قانون صدور چک ۱۳۵۵ واجد ماهیت قراردادی مشابه عقد حواله بوده، از این جهت هم دعوی مربوط به آن از جمله دعاوی ناشی از عقود یا قرارداد بوده و می‌تواند در دادگاه محل اقامت صادرکننده چک یا محل استقرار بانک محال علیه و یا محل صدور چک طرح و اقامه شود.

در هر صورت روح قانون تسهیل در روابط بازرگانی و تجاری و دعاوی مربوط به اموال منقول است. بطور قطع چک با توجه به گستردگی آن و نقش بسیار مهم آن در روابط بازرگانی و تجاری از این امر مستثنی نمی‌باشد. طبیعی است که بدهکار همواره برای فرار از مسئولیت و تأخیر در پرداخت حقوق دیگران بهانه تراشی می‌نماید و طلبکار و خواهان برای احقاق حقوق خود باید امکان دادخواهی و احیای حقوق خود را در هر شرایطی داشته باشند.

رویه هیأت محترم عمومی دیوان عالی کشور در صدور آرای وحدت رویه شماره ۹ مورخ ۱۳۵۹/۳/۲۸ و شماره ۱۶/۸۲ مورخ ۱۳۸۳/۷/۲۱ مبتنی بر این نظرات بوده، با عنایت به جهات یاد شده، رأی شعبه هفدهم دیوان عالی کشور که با لحاظ این مراتب صادر گردیده منطبق با اصول و موازین تشخیص و مورد تأیید است.» مشاوره نموده و به اکثریت آراء بدین شرح رأی داده‌اند: ردیف: ۲۲/۸۳

رأی شماره ۶۸۸ - ۱۳۸۵/۳/۲۳

رأی وحدت رویه هیأت عمومی دیوان عالی کشور (حقوقی)
نظر به اینکه چک با وصف فقدان طبع تجاری، از جهت اقامه دعوی توجهاً به ماده ۳۱۴ قانون تجارت، مشمول قواعد مربوط به بروات، موضوع بند ۸ ماده ۲ قانون تجارت است و از این منظر به لحاظ صلاحیت از مصادیق قسمت فراز ماده ۱۳ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی به شمار می‌رود. نظر باینکه در همان حال، محل صدور چک در وجه ثالث، با تکیه بر ترکیب « محال علیه » در ماده ۳۱۰ قانون تجارت نوعی حواله محسوب است که قواعد ماده ۷۲۴ قانون مدنی حاکم بر آن می‌باشد، و از این نظر با توجه به مبلغ مقید در آن جزء اموال منقول بوده و همچنان مصداقی از ماده ۱۳ مسبق‌الذکر می‌تواند باشد، بی‌تردید دارنده چک می‌تواند تخیراً به دادگاه محل وقوع عقد یا قرارداد یعنی محل صدور چک، یا به دادگاه محل انجام تعهد، یعنی محل استقرار بانک محال علیه و یا با عنایت به قاعده عمومی صلاحیت نسبی موضوع ماده ۱۱ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی برای اقامه دعوی به دادگاه محل اقامت خوانده مراجعه کند. با وصف مراتب رجوع دارنده چک به هر یک از دادگاههای یاد شده توجهاً به ماده ۲۶ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب برای آن دادگاه در رسیدگی به دعوا ایجاد صلاحیت خواهد کرد. در نتیجه اکثریت اعضاء هیأت عمومی وحدت رویه دیوان عالی کشور رأی شعبه ۱۷ دیوان عالی کشور را که متضمن این معنی است صحیح و قانونی تشخیص داده است و این رأی باستناد ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاهها لازم‌الاتباع است.

رای وحدت رویه دیوان عالی کشور در خصوص نحوه رسیدگی به جرائم اشخاص بالغ کمتر از هجده سال تمام در دادگاه اطفال

شماره. ۵۴۳۲: ه-۱۳۸۵. ۳.۴.

پرونده وحدت رویه ردیف: ۶/۸۵ هیأت عمومی

محضر مبارک حضرت آیت‌الله مفید دامت برکاته
ریاست محترم دیوان عالی کشور

احتراماً معروض می‌دارد؛ براساس گزارش ۱۵۰/۸۴/ک - ۱۳۸۴/۱۲/۲۷ دادگاه کیفری استان همدان از شعب بیستم و بیست و هفتم دیوان عالی کشور طی پرونده‌های کلاسه ۹۸۰۰/۲۲ و ۱۰۰۱۹/۲ در استنباط از تبصره ۳ ماده ۳ و تبصره ماده ۴ اصلاحی قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱ و تبصره ذیل ماده ۲۲۰ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری، در مورد صلاحیت دادگاه رسیدگی کننده به جرائم مستوجب کیفر قصاص نفس یا عضو اشخاص بالغ کمتر از هجده سال تمام، آراء مختلف صادر گردیده‌است که جریان امر ذیلاً منعکس می‌گردد:

۱- به دلالت اوراق و محتویات پرونده کلاسه ۲۲.۹۸۰۰ شعبه بیستم دیوان عالی کشور، در تاریخ ۱۳۸۳/۴/۱۵ آقای قاضی کشیک ناحیه ۲۹ دادرسی عمومی و انقلاب تهران از متهم پرونده آقای حسین احمدی به اتهام ربودن فرزند هفت ساله شاک، و لواط با وی بازجویی و پس از صدور قرار تأمین وثیقه معادل پانصد میلیون ریال، متهم را به کانون اصلاح و تربیت تهران اعزام نموده‌است. پرونده متعاقباً به شعبه سوم بازپرسی ارجاع و بازپرس محترم این ناحیه طی قرار شماره ۱۷۲۵ مورخ ۱۳۸۳/۴/۲۰ در خصوص اتهام متهم به آدم‌ربائی به صلاحیت دادرسی عمومی و انقلاب کرج و در خصوص اتهام دیگر وی (لواط) مستنداً به تبصره ۳ ماده ۳ قانون اصلاح قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری پرونده را مستقیماً به دادگاه کیفری استان تهران ارسال و به شعبه هفتاد و هفتم ارجاع گردیده‌است و این شعبه به موجب رأی شماره ۴۹ مورخ ۱۳۸۴/۲/۲۸ اعلام نموده: نظر به اینکه متهم کمتر از هجده سال تمام دارد و حسب محتویات پرونده ۱۶ ساله می‌باشد و رسیدگی به جرائم اینگونه افراد مستنداً به تبصره ماده ۲۲۰ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری و رأی وحدت رویه قضائی شماره ۶۵۵ - ۱۳۷۹/۸/۲ هیأت عمومی دیوان عالی کشور در دادگاه اطفال به عمل می‌آید با نفی صلاحیت، به شایستگی دادگاه عمومی جزائی کرج (محل وقوع بزه) ویژه رسیدگی به جرائم اطفال، قرار صادر نموده‌است. پرونده به شعبه ۱۲۲ دادگاه عمومی جزائی کرج ویژه رسیدگی به جرائم اطفال ارجاع و شعبه مرجوع‌الیه به موجب رأی ۱۳۸۴/۳/۱۱-۲۶۸ اعلام نموده: به موجب تبصره ماده ۴ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و

انقلاب مصوب ۱۳۸۱ رسیدگی به جرائمی که مجازات قانونی آنها اعدام باشد در صلاحیت دادگاه کیفری استان قرار داده شده است، بنابراین با توجه به نوع اتهام مذکور و مجازات قانونی آن، رسیدگی به اتهام متهم یاد شده در صلاحیت دادگاه کیفری استان می‌باشد... که با حدوث اختلاف! پرونده به دیوان عالی کشور ارسال و به شعبه بیستم ارجاع و طی دادنامه ۲۰/۱۲۰-۱۳۸۴/۴/۲۵ به شرح ذیل اتخاذ تصمیم نموده‌اند: «طبق تبصره ذیل ماده ۲۲۰ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری به کلیه جرائم اشخاص بالغ کمتر از ۱۸ سال تمام در دادگاه اطفال طبق مقررات عمومی رسیدگی می‌شود و چون حسب تبصره ذیل ماده ۴ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱ رسیدگی به جرائمی که مجازات قانونی آنها قصاص نفس یا قصاص عضو یا رجم یا صلب یا اعدام یا حبس ابد باشد در صلاحیت دادگاههای کیفری استان قرار گرفته است. با تصویب تبصره ماده ۴ تبصره ذیل ماده ۲۲۰ در مورد افراد بالغ کمتر از ۱۸ سال در جرائمی که از مصادیق تبصره ذیل ماده ۴ باشد نسخ ضمنی شده، زیرا قانونگذار در تصویب تبصره ذیل ماده ۲۲۰ نظر به مساعدت اشخاص بالغ زیر ۱۸ سال داشته و بعید به نظر می‌رسد با حکومت تبصره ذیل ماده ۴ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب، قانونگذار اعتقاد داشته باشند محاکمه کسانی که مرتکب جرائم مذکور در تبصره ذیل ماده ۴ گردند و بیش از ۱۸ سال سن داشته باشند در دادگاه کیفری استان با شرکت پنج نفر قاضی انجام شود و اشخاص بالغ کمتر از ۱۸ سال در دادگاههایی با وحدت قاضی محاکمه شوند. فلذا با تأیید رأی شعبه دادگاه عمومی جزائی کرج (ویژه رسیدگی به جرائم اطفال) و اعلام صلاحیت دادگاه کیفری استان حل اختلاف می‌گردد».

۲- طبق محتویات پرونده کلاسه ۱۰۰۱۹/۲ شعبه بیست و هفتم دیوان عالی کشور، آقای پیمان فرزند حسین هفده ساله به اتهام قتل عمدی مرحوم مرتضی و سرقت مسلحانه مقرون به آزار و تهدید و سوزاندن جنازه در شعبه کیفری دادگاه تجدیدنظر استان همدان تحت تعقیب قرار گرفته و شعبه مرقوم طی دادنامه ۸۱/۸۴ جرائم انتسابی را اساساً در صلاحیت دادگاه کیفری استان ندانسته و به لحاظ سن متهم که کمتر از ۱۸ سال می‌باشد، به شایستگی دادگاه اطفال همدان قرار عدم صلاحیت صادر نموده و دادگاه اطفال شهرستان مذکور نیز با نفی صلاحیت خویش و تحقق اختلاف پرونده را جهت حل اختلاف به دیوان عالی کشور ارسال و به شعبه بیست و هفتم ارجاع گردیده که طی دادنامه ۱۵۶۶-۱۳۸۴/۱۰/۲۷ به شرح ذیل رأی صادر نموده‌اند:

«ضمن تأیید استدلال دادگاه کیفری استان همدان، صلاحیت رسیدگی دادگاه ویژه اطفال یا محاکم عمومی قائم مقام آن اعلام و حل اختلاف می‌گردد».

همانطور که ملاحظه می‌فرمایند از شعب بیستم و بیست و هفتم دیوان عالی کشور طی دادنامه‌های فوق‌الاشعار در استنباط از تبصره ۳ ماده ۳ و تبصره ماده ۴ اصلاحی قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب سال ۱۳۸۱ و تبصره ذیل ماده ۲۲۰ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری در مورد صلاحیت دادگاه

رسیدگی کننده به جرائم مستوجب قصاص و ... اشخاص بالغ کمتر از ۱۸ سال تمام آراء متهافت صادر گردیده، که مستنداً به ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری، تقاضای طرح موضوع را برای صدور رأی وحدت رویه قضائی دارد.

به تاریخ روز سه شنبه ۱۳۸۵/۳/۲ جلسه وحدت رویه هیأت عمومی دیوان عالی کشور، به ریاست حضرت آیت الله مفید رئیس دیوانعالی کشور، و با حضور حضرت آیت الله درّی نجف آبادی دادستان محترم کل کشور و جنابان آقایان رؤسا و مستشاران و اعضاء معاون شعب حقوقی و کیفری دیوانعالی کشور، تشکیل گردید.

پس از طرح موضوع و قرائت گزارش و بررسی اوراق پرونده مبنی بر: «... احتراماً: درخصوص پرونده وحدت رویه ردیف ۸۵.۶ هیأت محترم دیوان عالی کشور موضوع اختلاف نظر بین شعب محترم ۲۰ و ۲۷ دیوان عالی کشور در استنباط از تبصره ۳ ماده ۳ و تبصره ماده ۴ اصلاحی قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱ و تبصره ذیل ماده ۲۲۰ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری در مورد صلاحیت دادگاه رسیدگی کننده به جرایم مستوجب کیفر قصاص نفس یا عضو اشخاص بالغ کمتر از هیجده سال تمام با لحاظ مندرجات گزارش مربوط، نظریه حضرت آیت الله درّی نجف آبادی، دادستان محترم کل کشور، بشرح آتی اعلام می گردد:

- ۱- قبل از ورود به موضوع ذکر دو مطلب ضروری است:
 - الف) موضوع گزارش مشابه گزارش مضبوط در پرونده وحدت رویه ردیف ۳/۸۵ به نظر می رسد و جهت گیری مذاکرات مخالفین و موافقین محترم در پرونده مذکور در جهت گزارش این پرونده می باشد و حق این بود که تنظیم مفاد رأی صادره معطوف به جوانب عدیده آرای متهافت باشد که بی نیاز از طرح مجدد آن باشیم.
 - ب) عبارت صدر گزارش حاضر معطوف به جرایمی است که کیفر آنها قصاص نفس یا عضوی که مرتکب آن اشخاص بالغ کمتر از هیجده سال تمام می باشد در حالی که موضوع مختلف فیه می تواند شامل تمام جرایم ارتكابی اشخاص بالغ کمتر از هیجده سال باشد که طبق قانون مستوجب کیفر قصاص نفس، عضو یا رجم یا صلب یا اعدام یا حبس ابد می باشد بدین جهات و با توجه به مفاد احکام مختلف فیه مناسب است رأی هیأت محترم عمومی کشور جامع تمام موارد مندرج در احکام مذکور باشد.
- ۲- همانطور که استحضار دارند مقنن در تبصره ماده ۴ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب و همچنین ذیل ماده ۲۰ همان قانون به نوع جرم و مجازات آن توجه نموده است و در فصل ۵ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری به وضعیت سنی اشخاص توجه شده است و به تناسب سن افراد دادگاههای خاص با تشریفات ویژه مقرر داشته است با توجه به جهت یاد شده در رسیدگی به جرایم اشخاص بالغ زیر ۱۸ سال با ایجاد صلاحیت برای دادگاههای اطفال و نوجوانان در هیچ یک از مقررات حاکم بر رسیدگی،

صدور و اجرای حکم اوصاف خاصی جز مقررات عمومی مورد نظر مقنن نبوده است با وجود این، اراده مقنن در تقنین تبصره‌های مواد ۲۰ و ۲۰۴ بشرح فوق ناظر به تفکیک جرایم مهم از غیر آن و ایجاد دادگاه کیفری استان با ترکیب و شیوه خاصی از نظر نحوه رسیدگی، فراهم بودن امکانات دفاع متناسب، اتقان احکام و تضمین تسهیلات برای احقاق حقوق طرفین در مقایسه با دادگاه عمومی می‌باشد. که مقررات مذکور مؤخر بر مقررات آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری بوده و قطعاً در مقام اجرا مقررات اخیر حاکم خواهد بود و یا به صورت ضمنی مقررات سابق منسوخ به نظر می‌رسد در ضمن صراحت ماده ۳۹ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب که مقرر می‌دارد کلیه قوانین و مقررات مغایر با این قانون در آن قسمت که مغایرت دارد ملغی است مؤید این نظر می‌باشد به عبارت دیگر ذات امتنانی و حمایتی مقررات اخیر متضمن مصالح اجتماعی و فردی اشخاص در اجرای مقررات مؤخر و تشکیل دادگاه با پنج نفر از قضات با تجربه و صاحب‌نظر می‌باشد و این اصلح و انفع برای حمایت از حقوق اشخاص زیر ۱۸ سال در پنج نوع جرایم مربوط به دادگاه کیفری استان است. البته در صورت نیاز دادگاه کیفری استان می‌تواند از کارشناسان خبره نیز در رسیدگی، نظرخواهی نماید و چنانچه لازم باشد نیز می‌توان از قضات خبره و شایسته در امر رسیدگی به پرونده این قبیل اشخاص استفاده کرد، تا جمعی باشد بین تعدد قاضی از یک سو و شرایط قاضی مربوط به دادگاه اشخاص کمتر از هیجده سال و بدیهی است که این نوع رسیدگی با احتیاط در دین و احتیاط در رعایت حقوق این قبیل اشخاص نزدیک‌تر است. و در هر صورت قانون متأخر در رابطه با این پنج نوع جرم خاص است. و حداقل در مورد خود قانون عام قبلی و تبصره ماده ۲۲۰ را تخصیص می‌زند و یا تقیید می‌کند و یا بر آن حکومت دارد و یا نسخ صریح یا ضمنی می‌نماید و یا عناوین مشابه. با عنایت به جهات یاد شده چون رأی شعبه محترم ۲۰ دیوان عالی کشور با لحاظ این مراتب صادر گردیده است مورد تأیید می‌باشد» مشاوره نموده و به اتفاق آراء بدین شرح رأی داده‌اند.

ردیف: ۶/۸۵

رأی شماره: ۶۸۷ - ۱۳۸۵/۳/۲

رأی وحدت رویه هیأت عمومی دیوان عالی کشور (کیفری)
 برابر تبصره ماده ۲۲۰ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۷۸/۱/۲۲ به کلیه جرائم اشخاص بالغ کمتر از هیجده سال تمام در دادگاه اطفال طبق مقررات عمومی رسیدگی می‌شود و مطابق تبصره یک ماده ۲۰ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱/۷/۲۱ رسیدگی به جرائم مستوجب قصاص عضو یا قصاص نفس یا اعدام یا رجم یا صلب و یا حبس ابد و نیز جرائم مطبوعاتی و سیاسی، در دادگاه تجدیدنظر استان که در این مورد دادگاه کیفری استان نامیده می‌شود، بعمل می‌آید و بموجب این تبصره، رسیدگی بدوی به جرائم مذکور در این قانون، با توجه به اهمیت آنها از نظر شدت مجازات و لزوم

اعمال دقت بیشتر از حیث آثار اجتماعی، از صلاحیت عام و کلی دادگاه اطفال که با یک نفر قاضی اداره می‌شود به طور ضمنی منتزع گردیده و در صلاحیت انحصاری دادگاه کیفری استان که غالباً از پنج نفر قاضی تشکیل می‌یابد قرار داده شده است. بنا به مراتب فوق، به نظر اکثریت اعضای هیأت عمومی دیوان عالی کشور، صلاحیت کلی دادگاههای اطفال در رسیدگی به تمامی جرائم اشخاص بالغ کمتر از هجده سال تمام، با تصویب تبصره ماده ۲۰ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱، منحصرأ در رسیدگی به جرائم مذکور در این تبصره، مستثنی گردیده است و رأی شعبه بیستم دیوان عالی کشور در حدی که با این نظر انطباق دارد صحیح و قانونی تشخیص می‌گردد. این رأی وفق ماده ۲۷۰ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری، در موارد مشابه برای کلیه دادگاهها و شعب دیوان عالی کشور لازم‌الاتباع می‌باشد.

رای وحدت رویه دیوان عالی کشور در خصوص اعمال ارتكابی متهمان در مورد تخریب منابع طبیعی و محیط زیست

شماره: ۵۳۹۸/هـ-۵۳۸۵-۰۲

پرونده	وحدت	رویه	ردیف: ۱۶/۸۳	هیأت	عمومی
--------	------	------	-------------	------	-------

بسمه تعالی

حضرت آیت الله مفید موحد دامت برکاته
ریاست محترم هیأت عمومی دیوان عالی کشور

احتراماً، به عرض عالی می‌رساند: براساس گزارش مورخ ۱۳۸۲/۳/۸ دادرس محترم شعبه پنجم دادگاه عمومی اسلام آباد غرب، از شعب پنجم و یازدهم دادگاههای تجدیدنظر استان کرمانشاه، در رسیدگی به جرائم موضوع مواد ۴۲ و ۵۵ قانون حفاظت و بهره‌برداری از جنگلها مصوب ۱۳۴۶ و ۶۹۰ قانون مجازات اسلامی و انطباق اعمال ارتكابی با ماده ۴۷ قانون مجازات اسلامی، آراء مختلف صادر گردیده که جریان امر به شرح زیر معروض می‌دارد:

الف: در پرونده کلاسه ۹۲۳/۸۱ شعبه پنجم تجدیدنظر استان مرقوم اداره منابع طبیعی شهرستان اسلام آباد غرب طی گزارش شماره ۶۳۴۹ مورخ ۱۳۷۹/۱۰/۱۴ از سه نفر به اسامی الفت یوسفی، جهانگیر و سیاوش قدمی به اتهام (شرکت در) تخریب و تصرف سی هزار متر مربع از اراضی ملی پلاک ۱۷۰ بخش پنج و قطع غیرمجاز ۵۰۰۰ اصله نهال بلوط جنگلی شکایت نموده و تصریح کرده متخلفین یادشده خسارت وارده و بهای مال از بین رفته را طی قبض شماره ۳۲۴۵۸۲ مورخ ۱۳۷۷/۴/۱۴ پرداخت نموده‌اند. پرونده جهت رسیدگی به شعبه پنجم دادگاه عمومی ارجاع و به کلاسه ۵۵۰/۸۰ ثبت و پس از تکمیل تحقیقات به شرح دادنامه ۵۰۸ - ۱۳۸۱/۴/۱۰ که ذیلاً منعکس می‌گردد مورد حکم قرار گرفته است «» درخصوص گزارش اداره منابع طبیعی اسلام آباد غرب برعلیه: ۱- الفت

یوسفی فرزند پیرمیراد ۲- جهانگیر قدمی ۳- سیاوش قدمی فرزندان نامدار دائر بر (شرکت در) تخریب سی هزار متر مربع از اراضی ملی واقع در پلاک ۱۷۰ بخش پنج قریه گهواره و قطع پنج هزار اصله نهال بلوط جنگلی و مطالبه شش میلیون و پانصد هزار ریال ضرر و زیان ناشی از جرم، دادگاه با بررسی محتویات پرونده و گزارش مرجع انتظامی و صورت جلسه تنظیمی و دفاعیات بلاوجه متهم و سایر قرائن و امارات منعکس در پرونده، بزه انتسابی به متهم ردیف سوّم محرز و مسلم است، ضمن انطباق عمل وی با ماده ۶۹۰ قانون مجازات اسلامی و ماده ۵۵ و ۴۲ قانون حفظ و حمایت از جنگلها و ذخایر جنگلی و اعمال بند ۲ ماده ۳ قانون وصول برخی از درآمدها و مصرف آن در موارد معین، متهم مذکور را از بابت تخریب به پرداخت یک میلیون ریال جزای نقدی بدل از حبس و از بابت قطع نهال به پانصد هزار ریال جزای نقدی بدل از حبس در حق دولت و رفع آثار تصرف محکوم می نماید»» ، محکوم علیه در فرجه قانونی به رأی صادره اعتراض نموده که موضوع در شعبه پنجم تجدیدنظر استان، به صدور دادنامه ۱۰۵۵ - ۱۳۸۱/۸/۱۱ منتهی گردیده است که عیناً منعکس می گردد:

«در مورد محکومیت تجدیدنظرخواه به پرداخت جزای نقدی به مبلغ یک میلیون ریال به لحاظ تخریب اراضی ملی، چون اعتراض موجهی ارائه نشده و رأی معترض عنه نیز در این خصوص منطبق با موازین قانونی صادر شده، لذا دادگاه با ردّ اعتراض معترض، وفق بند الف ماده ۲۵۷ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری رأی تجدیدنظر خواسته را عیناً تأیید می نماید و اما در مورد محکومیت وی به پرداخت جزای نقدی به مبلغ پانصد هزار ریال، با عنایت به اینکه قطع نهالهای مورد ادعا نتیجه قهری تخریب است و عمل مجرمانه مرتکب، فعل واحدی بوده که دارای عناوین مختلف جرم می باشد، موضوع جرم خارج از شمول مقررات راجع به تعدد جرم است و تعیین دو نوع مجازات بر خلاف موازین قانونی است، لذا دادگاه به استناد شق ۴ بند ب ماده ۲۵۷ قانون مرقوم، این قسمت از اعتراض را موجه تشخیص، حکم به نقض مجازات مزبور و براءت آقای سیاوش قدمی صادر می نماید، رأی صادره قطعی است»».

ب : در پرونده کلاسه ۱۱۵/۸۲ شعبه یازدهم دادگاه تجدیدنظر استان کرمانشاه، اداره منابع طبیعی شهرستان اسلام آباد غرب طی گزارش ۴۷۳۵- ۹.۹.۱۳۸۱ از آقای شاهپور بهرامی به اتهام تخریب و تصرف سه هزار متر مربع از منابع ملی شده و قطع غیرمجاز ده اصله نهال شکایت نموده که جریان امر طی پرونده کلاسه ۸۱.۱۰۹۸ در شعبه پنجم دادگاه شهرستان مذکور مورد رسیدگی و طی دادنامه ۱۳۹۲- ۱۳۸۱/۹/۲۳ به ترتیب ذیل به صدور حکم منجر گردیده است:

«در خصوص شکایت اداره منابع طبیعی اسلام آباد غرب بر علیه شاهپور بهرامی فرزند جوهر دائر بر تخریب و تصرف سه هزار متر مربع از اراضی ملی واقع در پلاک ۲۵ بخش ۶ قریه بره سیله و قطع ۱۰ اصله نهال بلوط جنگلی و مطالبه خسارت به مبلغ ششصد و دوازده هزار ریال بابت ضرر و زیان ناشی از جرم، دادگاه با عنایت به گزارش و

صورت جلسه اداره منابع طبیعی اسلام‌آباد غرب و اقرار متهم و سایر قرائن و امارات موجود در پرونده، بزه انتسابی محرز و مسلم است. دادگاه با انطباق عمل متهم با ماده ۶۹۰ قانون مجازات اسلامی و اعمال بند ۲ ماده ۳ قانون وصول برخی درآمدها و مصرف آن در موارد معین متهم موصوف را از بابت تخریب به پرداخت مبلغ نهصد هزار ریال جزای نقدی و رفع تصرف و از بابت قطع ده اصله نهال تر بلوط با استناد به ماده ۴۲ قانون حفاظت و بهره‌برداری از جنگلها و مراتع کشور با اعمال بند ۲ ماده ۳ قانون وصول برخی درآمدها و مصرف آن در موارد معین متهم مذکور را به پرداخت مبلغ دویست هزار ریال جزای نقدی بدل از حبس در حق صندوق دولت محکوم می‌نماید و درخصوص دادخواست تقدیمی مدعی خصوصی اداره منابع طبیعی اسلام‌آباد غرب به طرفیت شاهپور بهرامی به خواسته مطالبه مبلغ ششصد و دوازده هزار ریال بابت ضرر و زیان ناشی از جرم دادگاه با استناد به قسمت اخیر ماده ۱۲ قانون آیین دادرسی کیفری خوانده را به پرداخت مبلغ ششصد و دوازده هزار ریال بابت ضرر و زیان ناشی از جرم معادل رقم خواسته از باب قاعده تسبیب در حق خواهان محکوم می‌نماید. رأی صادره ظرف بیست روز پس از ابلاغ، قابل تجدیدنظر در مراجع تجدیدنظر استان کرمانشاه می‌باشد»».

محکوم علیه در مهلت مقرر قانونی به رأی صادره اعتراض و موضوع در شعبه ۱۱ تجدیدنظر استان کرمانشاه مطرح و منجر به صدور دادنامه شماره ۱۰۲ - ۱۳۸۲/۲/۹ گردیده که عیناً بیان می‌گردد:

«از ناحیه تجدیدنظرخواه شاهپور بهرامی دلایل و مدارک موجه و مدلی که نقض دادنامه را ایجاب نماید معمول نگردیده و بر دادنامه صادره از حیث مبانی استدلال و رعایت اصول دادرسی اشکال مؤثری وارد نیست، با ردّ اعتراض، با استناد به بند الف از ماده ۲۵۷ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۷۸/۶/۲۸ دادنامه شماره ۱۳۹۲ - ۲۳.۹.۱۳۸۱ صادره از شعبه پنجم دادگاه عمومی کرمانشاه تأیید می‌گردد. رأی صادره وفق ماده ۲۴۸ قانون مرقوم قطعی و قابل درخواست تجدیدنظر مجدد نیست»».

همانطور که ملاحظه می‌فرمایید از شعب پنجم و یازدهم دادگاههای تجدیدنظر استان کرمانشاه در انطباق جرائم ارتكابی با مواد ۴۶ و ۴۷ قانون مجازات اسلامی و استنباط در موضوع واحد آراء مختلفی صادر گردیده است، بدین توضیح که شعبه پنجم دادگاه تجدیدنظر استان کرمانشاه قطع غیرمجاز نهالهای جنگلی موضوع ماده ۴۲ قانون حفاظت و بهره‌برداری از جنگلها را نتیجه قهری تخریب و جرم واحد دانسته و برای آن مجازات مستقلی تعیین ننموده و فقط به مجازات مقرر در ماده ۶۹۰ قانون مجازات اسلامی اکتفا نموده در حالی که شعبه یازدهم دادگاههای مذکور، جرائم ارتكابی را مختلف محسوب و برای هر یک مجازات مستقلی تعیین نموده است، لذا در اجرای ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری، طرح قضیه را در جلسه هیأت عمومی دیوان عالی کشور برای صدور رأی وحدت رویه قضائی درخواست می‌نماید.

بتاریخ روز سه‌شنبه ۱۳۸۴/۱۲/۲۳ جلسه وحدت رویه هیأت عمومی دیوان عالی کشور، به ریاست حضرت آیت‌الله

مفید رئیس دیوانعالی کشور، و با حضور حضرت آیت‌الله درّی‌نجف‌آبادی دادستان محترم کل کشور و جنابان آقایان رؤسا و مستشاران و اعضاء معاون شعب حقوقی و کیفری دیوان عالی کشور، تشکیل گردید. پس از طرح موضوع و قرائت گزارش و بررسی اوراق پرونده مبنی بر «» () :احتراماً: درخصوص پرونده وحدت رویه ردیف ۱۶/۸۳ هیأت محترم عمومی دیوان عالی کشور موضوع اختلاف شعب پنجم و یازدهم دادگاههای تجدیدنظر استان کرمانشاه. در مورد شمول مقررات مربوط به تعدد جرم بصورت قطع غیرمجاز نهالهای جنگلی و تخریب اراضی ملی با توجه به گزارش امر، نظریه حضرت آیت‌الله درّی‌نجف‌آبادی، دادستان محترم کل کشور، بشرح ذیل اعلام می‌گردد:

۱- هر قطع درخت موجب تخریب عرصه نمی‌شود، ممکن است اغراض مرتکب با قطع درخت محقق و در نتیجه از تخریب عرصه منصرف و یا اینکه اصولاً مرتکب قصد تخریب نداشته و اقدامی هم برای تخریب انجام ندهد.

۲- همواره بین قطع درخت و تخریب عرصه ملازمه نیست و چه بسا اختلاف مکانی و زمانی وجود داشته باشد و عامل اصلی تعدد حقیقی جرم همان اختلاف زمانی و مکانی در فعلیت قصد و نتیجه باشد.

۳- در برخی موارد قطع درخت و ریشه‌کنی درخت باعث تخریب محل غرس و استقرار آن است و در بعضی موارد هم لازمه آماده‌سازی عرصه جهت اغراض متصرفی تخریب و تسطیح عرصه محل و ایجاد و استقرار آثار تصرف است که خود اقدامی مستقل و مؤخر از قطع درخت است و تلقی عرفی هم از مفاهیم قطع و تخریب مقرون به مراتب مذکور بوده و مقنن هم در قوانین مختلف از جمله مواد ۴۲ و بعد فصل ششم قانون حفاظت و بهره‌برداری از جنگلها و مراتع مصوب ۱۳۶۶/۵/۳۰ و اصلاحات بعدی آن و ماده ۵۵ فصل هفتم همان قانون و همچنین مقررات مواد ۶۷۵ و بعد فصل ۲۵ قانون مجازات اسلامی و ماده ۶۹۰ فصل ۲۶ قانون اخیر جرم قطع اشجار را جرم مستقل از تخریب و تجاوز مقرر و برای هر یک از عناوین مجرمانه یادشده مجازات خاصی معین نموده است. بدین جهت عرفاً و قانوناً قطع درخت، تخریب و تصرف در عرصه هریک در مکان و زمان و با ابزار مادی خاص خود و به نحو مستقل واقع می‌گردد و بدین جهت نوعاً واجد وصف تعدد حقیقی بوده و مشمول مقررات مربوط به تعدد مادی جرم از جمله ماده ۴۷ قانون مجازات اسلامی به نظر می‌رسد و چون رأی شعبه ۱۱ دادگاه تجدیدنظر استان کرمانشاه با لحاظ این مراتب صادر گردیده است منطبق با موازین تشخیص و مورد تأیید است.)) مشاوره نموده و به اتفاق آراء بدین شرح رأی داده‌اند.

ردیف: ۱۶/۸۳

رأی شماره: ۶۸۵ - ۱۳۸۴/۱۲/۲۳

رأی وحدت رویه هیأت عمومی دیوان عالی کشور (کیفری) اعمال ارتكابی متهمان در مورد تخریب منابع طبیعی و محیط زیست به منظور تصرف با ماده ۶۹۰ قانون مجازات

اسلامی و در مورد قطع اشجار با ماده ۴۲ قانون حفاظت و بهره‌برداری از جنگلها و مراتع منطبق است زیرا: هر یک از اعمال ارتكابی واجد جنبه جزایی خاص بوده و از مصادیق ماده ۴۷ قانون مجازات اسلامی و تعدد مادی جرم، محسوب می‌گردد. علیهذا به نظر اکثریت اعضای هیأت عمومی وحدت رویه قضائی دیوان عالی کشور رأی شعبه یازدهم دادگاه تجدیدنظر استان کرمانشاه که با این نظر انطباق دارد صحیح و قانونی تشخیص می‌گردد. این رأی طبق ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری، در موارد مشابه برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاهها لازم‌الاتباع است.

رأی وحدت رویه شماره ۷۰۹ هیأت عمومی دیوان عالی کشور در خصوص صلاحیت دادگاه کیفری استان

۳۰۱۲۰۱۳۸۷ شماره ۵۹۳۴/هـ

رأی وحدت رویه شماره ۷۰۹ هیأت عمومی دیوان عالی کشور در خصوص صلاحیت دادگاه کیفری استان گزارش وحدت رویه ردیف ۲۸/۸۶ هیأت عمومی دیوان عالی کشور با مقدمه مربوطه و رأی آن به شرح ذیل تنظیم و جهت چاپ و نشر ایفاد می‌گردد:

معاون قضایی دیوان عالی کشور - ابراهیم ابراهیمی

الف: مقدمه

جلسه هیأت عمومی دیوان عالی کشور در مورد پرونده ردیف ۸۶۰۲۸ وحدت رویه، رأس ساعت ۹ بامداد روز سه‌شنبه مورخ ۱۳۸۷/۱۱/۱ به ریاست حضرت آیت‌الله مفید رئیس دیوان عالی کشور و با حضور حضرت آیت‌الله درینجف‌آبادی دادستان کل کشور و شرکت اعضای شعب مختلف دیوان عالی کشور در سالن اجتماعات دادگستری تشکیل و پس از تلاوت آیاتی از کلام‌الله مجید و قرائت گزارش پرونده و طرح و بررسی نظریات مختلف اعضای شرکت‌کننده در خصوص مورد و استماع نظریه جناب آقای دادستان کل کشور که به ترتیب ذیل منعکس می‌گردد، به صدور رأی وحدت رویه قضایی شماره ۷۰۹-۱۳۸۷/۱۱/۱ منتهی گردید.

ب: گزارش پرونده

احتراماً معروض می‌دارد: طبق گزارش ۱۳۸۶/۹/۲۴ ریاست محترم شعبه ۱۰۳ دادگاه عمومی جزایی شهرستان یزد از شعب بیست و هفتم و سی و سوم دیوان عالی کشور در پرونده‌های ۷۶۹/۱۰/۲۷ و ۷۸۷/۳۳/۱۵ با استنباط از مواد ۵۴ و ۱۸۳ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۷۸ آراء مختلف صادر گردیده است که به شرح زیر خلاصه جریان پرونده‌های یادشده گزارش می‌گردد.

۱- طبق محتویات پرونده ۷۶۹/۱۰/۲۷ شعبه بیست و هفتم دیوان عالی کشور آقای «م - غ» فرزند «ح» به اتهام ربودن طفل ۱۱ ساله بنام «الف - ب» و انجام عمل شنیع لواط با وی تحت پیگرد قانونی قرار گرفته است، پرونده در مورد اتهام انتسابی مربوط به عمل لواط تفکیک و در شعبه اول دادگاه تجدیدنظر (کیفری) استان یزد با این استدلال که چون با توجه به اظهارات شاکی لواط ایقابی تحقق نیافته، طی دادنامه ۳۸۴ - ۱۳۸۶/۴/۱۰ بلحاظ فقدان ادله اثباتی بر وقوع آن به استناد ماده ۱۷۷ قانون آیین دادرسی دادگاههای مرقوم در امور کیفری قرار منع پیگرد صادر و درخصوص اتهام دیگر متهم دایر بر تفخیز صرفظفر از صحت و سقم آن قرار عدم صلاحیت به شایستگی محاکم عمومی جزایی یزد صادر نموده و متقابلاً شعبه ۱۰۳ دادگاه عمومی جزایی نیز با این استدلال که طبق مواد ۵۴ و ۱۸۳ قانون آیین دادرسی در امور کیفری که باید به اتهامات متعدد متهم توأماً و یکجا رسیدگی شود از خود نفی صلاحیت نموده که با حدوث اختلاف پرونده در شعبه ۲۷ دیوان عالی کشور مطرح و به شرح ذیل به صدور دادنامه ۸۸۰ - ۲۱.۸.۱۳۸۶ منتهی گردیده است:

« ضمن تأیید استدلال شعبه ۱۰۳ محاکم عمومی جزایی یزد با اعلام صلاحیت رسیدگی شعبه اول دادگاه کیفری استان یزد حل اختلاف می‌گردد. شایان ذکر است قرار منع تعقیب صادره در مورد لواط ایقابی هم مخدوش و فاقد وجاهت حقوقی است چرا که در صورت فقد ادله اثباتی باید رأی به برائت صادر شود».

۲ - به حکایت پرونده ۷۸۷/۱۵ شعبه سی و سوم دیوان عالی کشور آقای «م - ح» به موجب دادنامه ۶۱۴ و ۶۱۵ - ۱۳۸۶/۵/۲۸ شعبه اول دادگاه کیفری استان یزد از اتهام لواط ایقابی مبری و درخصوص اتهام وی دایر به آدم‌ربایی و تفخیز به شایستگی دادگاه عمومی جزایی یزد قرار عدم صلاحیت صادر گردیده، شعبه ۱۰۳ دادگاه عمومی جزایی یزد نیز طی دادنامه ۱۰۴۷ - ۱۳۸۶/۸/۱۲ با توجه به اینکه به اتهامات متعدد متهم باید یکجا رسیدگی شود و دادگاه کیفری استان که صلاحیت رسیدگی به جرم اهم را دارد و صالح به رسیدگی به جرایم مرتبط نیز هست، لذا به استناد مواد ۵۴ و ۱۸۳ قانون فوق‌الذکر از خود نفی صلاحیت نموده که پرونده در شعبه سی و سوم دیوان عالی کشور رسیدگی و طی دادنامه ۵۶۹ - ۱۳۸۶/۹/۵ بدین شرح اعلام رأی شده است که:

« با توجه به محتویات پرونده و لحاظ محدوده قانونی صلاحیت محاکم کیفری استان مصرح در تبصره ماده ۴ و تبصره یک ماده ۲۰ اصلاحی قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب با تأیید صلاحیت شعبه ۱۰۳ دادگاه عمومی جزایی یزد حل اختلاف می‌گردد. نظر به اینکه شعب بیست و هفتم و سی و سوم دیوان عالی کشور

با استنباط از مواد ۵۴ و ۱۸۳ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی در امور کیفری در موارد تحقق اختلاف در صلاحیت فی مابین دادگاه عمومی جزایی یک شهرستان با دادگاه تجدیدنظر (کیفری استان) مستقر در حوزه قضایی آن استان آراء متفاوتی صادر کرده‌اند، لذا به استناد ماده ۲۷۰ قانون مرقوم تقاضای طرح موضوع را در هیأت عمومی دیوان عالی کشور جهت صدور رأی وحدت رویه قضایی درخواست می‌نماید.

معاون قضایی دیوان عالی کشور - حسینعلی تیری

ج: نظریه دادستان کل کشور

با احترام درخصوص جلسه مورخ ۱۳۸۷/۱۱/۱ هیأت عمومی دیوان عالی کشور راجع به طرح پرونده وحدت رویه ردیف ۲۸/۸۶ موضوع اختلاف نظر فی مابین شعب ۲۷ و ۳۳ دیوان عالی کشور در استنباط از مواد ۵۴ و ۱۸۳ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۸۷ در دو بخش ذیلاً نظریه خود را به عنوان دادستان کل کشور جهت استحضار حضرتعالی و قضات محترم شرکت کننده در جلسه اعلام می‌نمایم، مقدمتاً به استحضار می‌رساند دادگاههای کیفری استان براساس مفاد ماده ۴ و ماده ۲۰ از قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب اصلاحی ۱۳۸۱/۷/۲۸ پس از انقلاب و برای اولین بار در نظام قضایی جمهوری اسلامی ایران با بهره‌گیری از سیستم تعدد قاضی پا به عرصه وجود نهاد. دادگاههای کیفری استان شعبی از محاکم تجدیدنظر استانها هستند که به پاره‌ای از جرایم رسیدگی نخستین می‌نمایند. با بررسی در پرونده‌های ارجاعی به این نوع محاکم مواجهه با دو دسته پرونده می‌شویم. ۱- پرونده‌های منافی عفت مستوجب مجازات اعدام یا رجم ۲- پرونده مستوجب مجازات قصاص عضو، قصاص نفس، صلب و اعدام یا حبس ابد است. دسته اول بطور مستقیم به دادگاهها ارجاع و مرحله تحقیقات مقدماتی و مرحله دادرسی مستقیماً تحت نظر و تعالیم قضات محترم دادگاه کیفری استان انجام و دسته دوم با طی نمودن مرحله تحقیقات مقدماتی در دادسرا و صدور کیفرخواست به دادگاه کیفری استان ارجاع می‌گردد، ملاحظه شده بعضاً در پرونده‌های دسته اول جرایم دیگری از قبیل آدم‌ربایی، سرقت، ضرب و جرح هم مطرح و در برخی موارد اقراریر متهم به حدنصاب شرعی در جهت اجراء حد نمی‌رسد (موضوع ماده ۶۴ قانون مجازات اسلامی) و یا تحقیقات به عمل آمده اثبات بزه مستوجب حدقتل را نمی‌نماید بلکه جرم دیگری که مستوجب حدشلاق یا تعزیرات است اثبات می‌گردد. در برخی از موارد نیز اتهاماتی از قبیل مواد مخدر یا جرایم خاص نظامی و انتظامی که در صلاحیت دیگر محاکم اختصاصی است مطرح می‌گردد. در برخی موارد هم که پرونده با تنظیم کیفرخواست به دادگاه کیفری استان ارجاع می‌گردد نظیر قتل عمد، تحقیقات دادگاه منجر به اثبات قتل عمد

نمی‌شود و قتل شبه عمد یا خطای اثبات می‌گردد. قضات محاکم در مواجهه با این قبیل موارد رویه‌های مختلفی را در پیش گرفته‌اند برخی به استناد مواد ۵۴ و ۱۸۳ از قانون آیین دادرسی کیفری جرایم متعدد را به لحاظ صلاحیت در رسیدگی به جرم اهم یکجا رسیدگی می‌نمایند و برخی صلاحیت دادگاه کیفری استان را صرفاً در محدوده استنادی در قانون تشخیص داده و نسبت به آنچه خارج از صلاحیت منصوص بوده رسیدگی ننموده و قرار عدم صلاحیت صادر می‌نمایند و در شعب محترم دیوان عالی کشور نیز آراء مختلفی صادر گردیده. برخی شعب رسیدگی توأمان را قبول داشته اما مرجع تجدیدنظر را به صورت واحد و در دیوان عالی کشور نمی‌دانند و قائل به تفکیک شده و جرایمی را که در صلاحیت دادگاه کیفری استان نبوده را برای رسیدگی به اعتراض به محاکم تجدیدنظر استان‌ها ارجاع داده‌اند. برخی صلاحیت محاکم کیفری استان را صرفاً در موارد مصرح در مواد ۴ و ۲۰ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب دانسته و آراء صادره نسبت به سایر جرایم را نقض و رسیدگی را به دادگاه‌های عمومی جزایی ارجاع می‌نمایند. و برخی از شعب رأی دادگاه‌های کیفری استان در رسیدگی توأمان به جرایم متعدد متهم را صحیح و مبادرت به رسیدگی به اعتراض به عمل آمده نموده‌اند. در همه موارد توجیهاتی وجود دارد که پرداختن به آنها در فرصت موجود امکان‌پذیر نیست. ضمن آنکه قضات محترم حاضر در جلسه به تفصیل به دلایل استنادی نسبت به آراء هر گروه صحبت فرمودند. آنچه بیشتر از هر چیز موجب رویه‌های متفاوت شده، رسیدگی به پرونده‌ها به صورت دوگانه یعنی در بعضی موارد مستقیم و بدون کیفرخواست و در برخی موارد با صدور کیفرخواست می‌باشد. که بنظر می‌رسد اتخاذ تصمیم در مورد رسیدگی توأمان یا عدم رسیدگی توأمان نیز رافع همه مشکلات موجود نمی‌باشد. زیرا قضات می‌بایست اتهام منافی عفت مستوجب حد اعدام یا رجم را به طور مستقیم رسیدگی کنند و نسبت به ادعاهای دیگر نظیر آدم‌ربایی، ضرب و جرح، سرقت و از این قبیل را، پس از تنظیم کیفرخواست مورد رسیدگی قرار دهند. حال اگر محل وقوع جرم ایرانشهر در استان سیستان و بلوچستان و یا خواف در استان خراسان باشد طرفین پرونده مجبورند فاصله چند صد کیلومتری تا مرکز استان را چندین بار طی کنند و این مسیر چه مشکلاتی و زحماتی را به دنبال خواهد داشت و امید است در جهت اصلاح وضع موجود اقدامات قانونی شایسته‌ای صورت پذیرد و با ارزیابی همه جانبه از قانون فعلی تدابیر لازمی برای تسهیل و صیانت از حقوق مردم و عفاف عمومی انجام پذیرد.

نظریه: علی‌ایحال با توجه به جمیع جهات مذکور به نظر می‌رسد رسیدگی توأمان به جرایم متعدد متهم در یک مرجع قضایی به صورت واحد منشأ آثار و نتایج قابل قبول و مطلوبی است و علیرغم وجود مشکلات ارجح آن است که پرونده به قسمت‌های مختلف و در مراجع متعدد مورد رسیدگی قرار نگیرد. در عین توجه به نظرات مخالف مع‌الوصف با توجه به بررسی‌های انجام پذیرفته و با عنایت به روح قانون و مبانی شرعی و مصالح عمومی و رویه‌های قضایی و دکترین حقوقی و صلاحیت اعم که دادگاه‌های کیفری استان دارند چنانکه در

دادگاههای جنایی گذشته نیز همین حکم وجود داشته و در دادگاه کیفری یک نیز رویه مذکور مجرا بوده. نظر شعبه محترم ۲۷ دیوان عالی کشور مبنی بر رسیدگی توأمان به جرایم متعدد در دادگاه کیفری استان را راجح دانسته و تأیید می‌نمایم.

د: رأی شماره ۷۰۹-۱۳۸۲/۱۱/۱ وحدت رویه هیأت عمومی

مستفاد از اصول کلی حقوقی و مواد ۵۴ و ۱۸۳ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری، هرگاه متهم به ارتکاب چند جرم از درجات مختلف باشد دادگاهی باید به اتهامات او رسیدگی نماید که صلاحیت رسیدگی به مهم‌ترین جرم را دارد. با این ترتیب به نظر اکثریت اعضاء هیأت عمومی دیوان عالی کشور در صورتی که یکی از اتهامات متهم از جرایمی باشد که رسیدگی به آن در صلاحیت دادگاه کیفری استان است، این دادگاه باید به اتهامات دیگر او نیز که در صلاحیت دادگاه عمومی است رسیدگی نماید. همچنین چنانچه بزهی به اعتبار ترتیب یکی از مجازات‌های مندرج در تبصره الحاقی به ماده ۴ اصلاحی قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱/۷/۲۸ در دادگاه کیفری استان مطرح گردد و دادگاه پس از رسیدگی تشخیص دهد عمل ارتكابی عنوان مجرمانه دیگری دارد که رسیدگی به آن در صلاحیت دادگاه عمومی جزایی است، این امر موجب نفی صلاحیت دادگاه نخواهد بود و باید به این بزه رسیدگی و حکم مقتضی صادر نماید. آراء دادگاه کیفری استان در موارد فوق قابل تجدیدنظر در دیوان عالی کشور است. این رأی طبق ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری در موارد مشابه برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاه‌ها لازم‌الاتباع است.

رای وحدت رویه دیوان عالی کشور در خصوص تعریف تعزیرات شرعی

شماره: ۵۶۴۷/هـ

۱۳۰۱۰۱۳۸۵

پرونده	وحدت	رویه	ردیف: ۸/۸۱	هیأت	عمومی
حضرت	محترم	آیت‌الله	مفید	عالی	دامت برکاته
ریاست	محترم	هیأت	عمومی	دیوان	کشور
با	سلام	و	و	تحت	تحت

باستحضار می‌رساند: معاونت محترم قضایی و رئیس شعبه پنجم دادگاه عمومی علی‌آباد کتول، همچنین آقای گریگور میرزایانس و خانم شوشیک بدایانسن با ارسال نامه و پرونده‌ای که حاوی دو رأی متفاوت از دو شعبه

دادگاه تجدیدنظر استان گلستان در موضوع واحدی می‌باشند تقاضای تعیین تکلیف نموده‌اند، از آنجا که موضوع قابل طرح در هیأت عمومی دیوان عالی کشور تشخیص داده شد ابتدا خلاصه‌ای از جریان پرونده‌های موردنظر را منعکس سپس اظهارنظر می‌نماید:

۱- در پرونده کلاسه ۷۴/۲۴۷/ش ۲ آقای گریگور میرزایانس و خانم شوشیک بداعیانس علیه آقایان میرزاجانعلی جهان‌تیغ و غیره شکایتی مبنی بر کلاهبرداری (فروش مال غیر) و جعل و استفاده از سند مجعول و نشر اکاذیب و تحریق و سرقت اسناد و مدارک تقدیم دادگاه عمومی علی‌آباد کتول نموده‌اند، دادرسی شعبه دوم دادگاه پس از رسیدگی طی دادنامه شماره ۱۴۸ مورخ ۱۳۷۹/۳/۱۶ به شرح ذیل مبادرت به صدور قرار نموده است: چون شکایات طرح شده در سال ۱۳۷۰ شروع شده و با توجه به نوع اتهام متهمان که از نوع بازدارنده می‌باشد (در مورد سرقت نیز بلحاظ فقدان شرایط شرعی و قانونی اجرا و اثبات حد، نوع اتهام از انواع بازدارنده می‌باشد) و نظر به اینکه مواعد مذکور در ماده ۱۷۳ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب جهت صدور حکم منقضی شده لذا مستنداً به ماده مذکور قرار موقوفی تعقیب کلیه متهمان و موضوعات عنوانی توسط شکات پرونده صادر و اعلام می‌گردد. شکات به قرار صادره اعتراض و با تقاضای تجدیدنظر آنان پرونده به شعبه اول دادگاه تجدیدنظر استان گلستان ارسال و شعبه مزبور طی دادنامه شماره ۱۱۱۹/ت/۸۰ مورخ ۱۳۸۰/۷/۱۸ به شرح ذیل انشاء رأی نموده است:

نظر به اینکه از ناحیه تجدیدنظرخواه دلایل موجه و مدلی که موجب فسخ دادنامه گردد ارایه نگردیده و دادنامه منطبق با مقررات و با رعایت تشریفات آیین دادرسی و خالی از اشکال مؤثر قانونی تشخیص داده شد با رد اعتراض معترض حکم تجدیدنظر خواسته را عیناً تأیید و ابرام می‌نماید.

۲- در پرونده کلاسه ۵/۸۰/۶۹۲ آقای ابوالقاسم روحی به وکالت از سوی آقایان حاج غلامحسین نادری و غیره علیه آقای گریگور میرزایانس و خانم شوشیک بداعیانس شکایتی مبنی بر فروش مال غیر تقدیم دادگاه عمومی علی‌آباد کتول داشته و رئیس شعبه پنجم دادگاه پس از رسیدگی، طی دادنامه شماره ۷۰۷ مورخ ۱۳۸۰/۵/۱۴ به شرح ذیل مبادرت به انشاء رأی و صدور قرار نموده است:

«با توجه به سال وقوع بزه مورد ادعا در سال ۱۳۶۰ و با توجه به مقررات ماده ۱۷۳ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری که در بند الف آن ماده قید شده است که (اگر) حداکثر مجازات مقرر بیش از سه سال حبس یا جزای نقدی بیش از یک میلیون ریال باشد با انقضای مدت ده سال از تاریخ وقوع جرم تعقیب نشده و یا از تاریخ اولین اقدام تعقیبی تا انقضای مواعد مذکور به صدور حکم منتهی نشده باشد مشمول مرور زمان شده و تعقیب موقوف خواهد شد. اگر چه قید مرور زمان در فصل ششم قانون و ماده ۱۷۳ قانون فوق‌الاشعار در خصوص مجازات بازدارنده یا اقدامات تأمینی و تربیتی می‌باشد لکن بنا به مراتب ذیل مجازات مقرر

در ماده یک قانون تشدید مجازات مرتکبین ارتشاء و اختلاس و کلاهبرداری را نیز از جرائم بازدارنده محسوب می‌داند زیرا در ماده ۱۷ ق.م.ا در تعریف مجازات بازدارنده قید گردیده: «تأدیب یا عقوبتی است که از طرف حکومت به منظور حفظ نظم و مراعات مصلحت اجتماع در قبال تخلف از مقررات و نظامات حکومتی تعیین می‌گردد» بدیهی است قانون مجازات تشدید، از قوانینی است که به تأیید و تصویب مجمع تشخیص مصلحت نظام و به مرحله اجرا درآمده و از قوانین حکومتی است و کتاب پنجم ق.م.ا تحت عنوان تعزیرات و مجازات‌های بازدارنده تدوین شده لکن در قانون در هیچ یک از مواد، ذکری از صراحت مجازات بازدارنده نشده و فقط در بعضی از مواد عنوان مجازات تعزیری قید گردیده که این موضوع دلیل بر این است که مجازات‌های مقرر در این قانون تماماً تعزیری نیستند و آن دسته از موادی که به صراحت به تعزیری بودن مجازات اشاره نشده است می‌توان عنوان بازدارنده به آنها داد، لذا بنا به مجموع مراتب فوق دادگاه موضوع مورد ادعای پرونده را مشمول مرور زمان تشخیص داده و باستناد بند الف ماده ۱۷۳ ق.آ.د.ک قرار موقوفی تعقیب صادر می‌نماید. رأی صادره مورد اعتراض و تجدیدنظرخواهی شکات قرار گرفته و پرونده به شعبه سوم دادگاه تجدیدنظر استان گلستان ارسال و شعبه مزبور طی دادنامه شماره ۱۴۰۱ مورخ ۱۳۸۰/۹/۲۱ به شرح ذیل انشاء رأی نموده است: نظر به اینکه مجازات تعیین شده برای بزه فروش مال غیر، از مصادیق مجازات‌های بازدارنده تلقی نمی‌گردد زیرا این نوع مجازات‌ها بدون سابقه در مسائل فقهی، صرفاً جهت نظم و انتظام امور جامعه تدوین شده، در صورتی که فروش مال غیر از مصادیق اکل مال به باطل بوده و شرع نیز اقدام کننده به فروش مال غیر را قابل تعزیر دانسته و از مصادیق تعریف ماده ۱۶ ق.م.ا در مبحث تعزیر، که تأدیب و یا عقوبتی است که نوع و مقدار آن در شرع مقدس تعیین نشده بوده، زیرا آنچه مسلم است در صورت احراز فروش مال غیر، شارع مرتکب را مستحق تعزیر دانسته و مجازات تعیین شده در این خصوص جهت ایجاد وحدت در نوع و لحاظ نمودن مجازات می‌باشد و نه از حیث مجازات بازدارنده بودن آن، هر چند فلسفه مجازات مرتکبین به جرائم مختلف یکی بازداشتن مرتکب و آحاد اجتماع از ارتکاب همان نوع بزه نیز می‌باشد و همچنین مجازات بازدارنده در شرع بعنوان نتیجه عمل حرام و خلاف شرع پیش‌بینی نشده بلکه با توجه به تعریف مجازات بازدارنده صرفاً برای حفظ صیانت در امور اجتماعی و نظم لازم اداره امور بوده، چه آنکه تعیین مجازات تعزیری نتیجه بازدارندگی را نیز در پی خواهد داشت اما این معنی را به منزله مجازات بازدارنده بنحوی که در ماده ۱۷ ق.م.ا از آن تعریف شده نمی‌توان تلقی نمود زیرا تعزیر مرتکب فروش مال غیر از مصادیق تعزیر شرعی است و نه از مجازات‌های بازدارنده و عنایتاً به استفتاء بعمل آمده از حضرت امام خمینی (ره) حتی در مورد احکام سلطانیه (حکومتی) که خارج از تعزیرات شرعی باشد، مجازات متخلفین را به مجازات‌های بازدارنده بلامانع دانسته و این نظریه و استنباط نیز خود مؤید بر توجیه آن است که

مجازات مباشر فروش مال غیر را قابل تعزیر شرعی بدانیم و جزء مجازات‌های بازدارنده محسوب نمایم لذا بنا به مراتب، اعتراض بعمل آمده وارد تشخیص و منطبق با بند ب از ماده ۲۴۰ ق.آ.د.ک بوده و مستنداً به شق ۲ از بند ب ماده ۲۵۷ قانون اخیرالذکر دادنامه معترض عنه (قرار) نقض و پرونده جهت رسیدگی ماهوی به دادگاه بدوی اعاده می‌گردد،

نظریه: همانگونه که ملاحظه می‌فرمایید درخصوص مجازات فروش مال غیر که شعب بدوی دادگاههای رسیدگی کننده آن را مشمول مرور زمان دانسته‌اند، صرفنظر از صحت و سقم آن، یکی از شعب دادگاههای تجدیدنظر استان گلستان آن را از مصادیق ماده ۱۷ قانون مجازات اسلامی دانسته و نهایتاً باستناد مواد ۶ و ۱۷۳ ق.آ.د.ک قرار دادگاه بدوی را تأیید و شعبه دیگر از مصادیق ماده ۱۷ قانون مزبور ندانسته بلکه منطبق با بند ب ماده ۲۴۰ ق.آ.د.ک دانسته و به استناد شق ۲ از بند ب ماده ۲۵۷ همان قانون قرار صادره را نقض نموده است. بدین جهت بین دو شعبه دادگاه تجدیدنظر استان گلستان در موضوع واحدی اختلاف در استنباط از قانون بوجود آمده و منتهی به صدور آراء متفاوتی شده است، لذا در اجرای ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری خواهشمند است مقرر فرمایید به منظور ایجاد وحدت رویه قضایی موضوع در دستور کار هیأت عمومی محترم دیوان عالی کشور قرار گیرد،
معاون اول دادستان کل کشور

بتاریخ روز سه‌شنبه ۱۳۸۵/۹/۱۴ جلسه وحدت رویه هیأت عمومی دیوان عالی کشور، به ریاست حضرت آیت‌الله مفید رئیس دیوان عالی کشور، و با حضور حضرت آیت‌الله دری‌نجف‌آبادی دادستان کل کشور و جنابان آقایان رؤسا و مستشاران و اعضاء معاون شعب حقوقی و کیفری دیوان عالی کشور تشکیل گردید، پس از طرح موضوع و قرائت گزارش و بررسی اوراق پرونده مبنی بر: «... احتراماً؛ درخصوص پرونده وحدت رویه ردیف ۸/۸۱ موضوع اختلاف نظر بین شعب ۱ و ۳ دادگاههای تجدیدنظر استان گلستان در مورد ماهیت مجازات جرم فروش مال غیر از حیث شمول مقررات ماده ۱۷۳ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری با توجه به گزارش تقدیمی و سوابق امر به شرح ذیل اظهارنظر می‌گردد: احکام تعزیرات تابعی از مصالح و مفاسد اجتماعی و شخصی است لازمه این تبعیت تأثیرپذیری نوع، میزان و نحوه اعمال تعزیرات از متغیرهای مصلحت و مفسده در امور است بدین جهت تعزیرات برخلاف قصاص، دیات و اکثر موارد حد که بیشتر جنبه خصوصی و شخصی دارند، اولاً: جز در موارد نادر دارای نوع و میزان مشخصی نبوده و متأثر از شرایط زمان و مکان می‌باشد، ثانیاً: بنابر مقتضیات زمان جرائم مستوجب تعزیر متنوع و روبه افزایش است، ثالثاً: با لحاظ مراتب مذکور محمول به نظر حاکم و مستقر در عهده و ید می‌باشد. در نظام جمهوری اسلامی ایران

مصادق حاکم با همه محاسن که دارد به قاضی با نوعی عنایت اطلاق می‌شود و بیشتر به مرجعی که تحت نظر ولایت امر و با تنفیذ او با لحاظ مصالح و برحسب زمان و مکان معیارهایی برای مجازات تعزیری از قبیل میزان حداقل و حداکثر آن تعیین می‌نماید مانند قوه مقننه منطبق می‌باشد که ضمن تعیین وصف کیفری برای اعمال خاص و اعمال مجازات معین و با لحاظ حداقل و حداکثر آن را تصویب می‌نماید و وقتی هم با در نظر گرفتن مصالح و منافع نظام آن عمل را غیرقابل مجازات اعلام می‌دارد، و شورای محترم نگهبان در ماهیت تعزیرات صرف نظر از مصادق حاکم همین نظر دارد بشرح بند ۴۲ نامه مورخ ۱۳۶۲/۱۰/۲۱ تصریح می‌نماید:

در تعزیرات نظر حاکم در تعیین نوع و مقدار و عفو مجرم شرعاً معتبر است) بنابراین مراتب در فرض وجود وصف کیفری فروش مال غیر باید عنایت داشت که آیا وصف مجرمانه آن مبتنی بر موازین شرعی است یا دایر بر مدار احکام سلطانیه و حکومتی می‌باشد، استحضار دارند فروش مال غیر به دو صورت معامله فضولی و فروش مال مغضوب در منابع فقهی و قانون مدنی تعریف شده است. به موجب موازین شرعی و مقررات ماده ۲۴۷ قانون مدنی معامله نسبت به مال غیرفضولی و غیرنافذ بوده متصرف نسبت به بیع ضامن عین و منافع آن بوده و فروشنده هم ضامن ثمن معامله فضولی در قبال متعامل و مشتری می‌باشد.

همچنین طبق موازین شرعی و حسب مقررات مواد ۳۱۱ و ۳۱۲ و ۳۱۵ قانون مدنی فروشنده مال مغضوب و مشتری نیز تحت شرایطی از جمله علم به مغضوبه بودن مال ضامن عین و منافع آن می‌باشند. بطور کلی اعمال و وقایع حقوقی به شرح فوق و الزامات ناشی از آن برخلاف بزه اختلاس، سرقت و ربودن مال غیرخارج از عناوین و مصادیق اکل مال به باطل بوده و در منابع فقهی دارای الزامات خاص خود از باب ضمان قهری به شرح مذکور می‌باشند و غیر از آن مسئولیتی اعم از مدنی و کیفری برای آنها مقرر و متصور نمی‌باشد و فقط در قبال مالک اعیان مذکور ضامن رد مال و جبران خسارات وارده می‌باشند، بدین جهت مقررات کیفری ناظر به مجازات افرادی که مبادرت به فروش مال غیر می‌نمایند که نوعاً از مصادیق مقررات حکومتی و قوانین موضوعه کشوری به نظر می‌رسد فاقد سابقه فقهی و مبنای شرعی هستند و این مقررات مصادق مشمول تعریف مقرر در ماده ۱۷ قانون مجازات اسلامی و از احکام حکومتی مربوط به انتظام امور بوده و از جهت شمول قاعده مرور زمان نسبت به آن مشمول مقررات ماده ۱۷۳ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری می‌باشد، و برفرض که مجازات جرم فروش مال غیر، از باب تعزیرات شرعی به مفهوم وسیع کلمه هم بوده باشد چون به شرح مذکور در فوق اختیار اعمال مجازات نوع و میزان آن و حتی عفو مجرم و تعطیل اعمال مجازات تعزیری

بلحاظ شمول مرور زمان و مانند آن به ید حاکم می‌باشد و چون مصداق حاکم در جمهوری اسلامی ایران ظهور در نظام حکومتی دارد که با تصویب مقررات ماده ۱۷۳ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در مقام موقوفی پیگرد مرتکبین فعل فروش مال غیر بوده است بدین جهت و با توجه به اینکه مجازات مقرر برای فروش مال غیر نوعاً ارتباطی به جنبه خصوصی و حق شخصی افراد ندارد بر فرض زوال قابلیت تعقیب کیفری و موقوفی تعقیب و پیگرد مرتکب، شاکی از حیث حقوق شخصی خود حق مطالبه عین مایملک خود و خسارات ناشی از آن از باب مسئولیت مدنی و ضمان قهری مرتکب را خواهد داشت بدین جهات چون رأی شعبه اول دادگاه تجدیدنظر استان گلستان به لحاظ این مراتب صادر گردیده منطبق با موازین تشخیص و مورد تأیید می‌باشد.

شماره ۸/۸۱ ردیف: رأی شماره: ۱۳۸۵/۹/۱۴ - ۶۹۶

رأی	وحدت	رویه	هیأت عمومی	دیوان عالی	کشور
تعریف تعزیرات شرعی در تبصره یک ماده ۲ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب سال ۱۳۷۸ مندرج است و مطابق ماده ۱۷ قانون مجازات اسلامی کیفرهای بازدارنده، تأدیب یا عقوبتی است که از طرف حکومت به منظور حفظ نظم و مراعات مصلحت اجتماع مقرر می‌گردد. نظر به اینکه قانونگذار انتقال مال غیر را با علم به اینکه مال غیر است، در حکم کلاهبرداری و مشمول مجازات آن دانسته و اقدام به این امر نیز ماهیتاً از مصادیق اکل مال به باطل به شمار می‌آید که شرعاً حرام محسوب گردیده، لذا به نظر اکثریت اعضای هیأت عمومی دیوان عالی کشور بزه انتقال مال غیر موضوعاً از شمول مقررات ماده ۱۷۳ قانون مرقوم خارج است و رأی شعبه سوم دادگاه تجدیدنظر استان گلستان صحیح و قانونی تشخیص می‌گردد. این رأی طبق ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در موارد مشابه برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاهها لازم‌الاتباع است.					

رأی وحدت رویه شماره ۷۲۱ هیأت عمومی دیوان عالی کشور در خصوص صلاحیت قضایی جرم مزاحمت تلفنی

شماره ۱۰۵۸۶۷ هـ - ۱۶۰۷۰۱۳۹۰ هـ

مدیرعامل محترم روزنامه رسمی کشور
گزارش پرونده وحدت رویه ردیف ۱۴/۸۶ هیأت عمومی دیوان عالی کشور با مقدمه مربوطه و رأی آن به شرح ذیل تنظیم و جهت چاپ و نشر ایفاد می‌گردد.

الف: مقدمه

جلسه هیأت عمومی دیوان عالی کشور در مورد پرونده وحدت رویه ردیف ۱۴/۸۶ رأس ساعت ۹ روز سه‌شنبه مورخ ۱۳۹۰/۴/۲۱ به ریاست حضرت آیت‌ا... احمد محسنی گرکانی رئیس دیوان عالی کشور و حضور حجه الاسلام والمسلمین محسنی اژیة دادستان کل کشور و شرکت اعضای کلیه شعب دیوان عالی کشور در سالن هیأت عمومی تشکیل شد و پس از تلاوت آیاتی از کلام... مجید و قرائت گزارش پرونده و طرح و بررسی نظریات مختلف اعضای شرکت کننده در خصوص مورد و استماع نظریه جناب آقای دادستان کل کشور که به ترتیب ذیل منعکس می‌گردد، به صدور رأی وحدت رویه قضایی شماره ۷۲۱- ۲۱.۴.۱۳۹۰ منتهی گردید.

ب: گزارش پرونده

گزارش پرونده مزبور به شرح ذیل عیناً منعکس می‌گردد:

حضرت آیت‌ا... محسنی گرکانی دامت برکاته ریاست محترم دیوان عالی کشور احتراماً نظر جنابعالی را به مطالب ذیل معطوف می‌دارد:

الف - طبق محتویات پرونده کلاسه ۳۰۲/۱۵ شعبه بیست و هفتم دیوان عالی کشور، آقای مسعود ترکاشوند از فردی ناشناس به ایجاد مزاحمت‌های تلفنی مکرر به دادسرای عمومی و انقلاب شهرستان اصفهان شکایت نموده و توضیح داده است از حدود یک سال پیش آسایش او و اعضای خانواده‌اش بر اثر تماس‌های تلفنی فرد مزاحم مختل گردیده و مزاحمتها، اوایل با تلفن همراه بود ولی از مدتی قبل با تلفن ثابت که با رقم ۰۲۱ (کد تهران) شروع می‌شود صورت می‌پذیرد که پرونده جهت رسیدگی و اظهارنظر به شعبه ۱۴ دادیاری دادسرای شهرستان مزبور ارجاع و پس از انجام تحقیقات مقدماتی به زعم اینکه جرم در حوزه قضایی تهران به وقوع پیوسته است با استناد به ماده ۵۴ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری به صدور قرار عدم صلاحیت به شایستگی مرجع اخیرالذکر منتهی و پس از وصول پرونده به دادسرای عمومی و انقلاب تهران و ارجاع آن به شعبه نهم دادیاری دادسرای ناحیه ۴، با این استدلال که در مزاحمت تلفنی زمانی جرم محقق می‌شود که شخص مخاطب گوشی تلفن را بردارد و این معنی در اصفهان تحقق یافته، با عدم پذیرش صلاحیت مواجه و نتیجتاً به حصول اختلاف منجر می‌گردد و شعبه بیست و هفتم دیوان عالی کشور به شرح دادنامه ۱۰۴۵ - ۱۳۸۵/۷/۲۰ با تأیید استدلال شعبه نهم دادیاری دادسرای ناحیه چهار تهران و اعلام صلاحیت رسیدگی دادسرای اصفهان و ترجیحاً شعبه ۱۴ دادیاری این شهرستان حل اختلاف می‌نمایند.

ب - برابر اوراق پرونده کلاسه ۴۱۳/۱۲ شعبه سی و پنجم دیوان عالی کشور خانم طلعت ساکن گنبد کاووس از شخصی به مزاحمت تلفنی مکرر شکایت نموده و اعلام داشته تلفن‌های فرد مزاحم با رقم ۰۲۱ (پیش‌شماره تهران) شروع می‌شود و مدت شش ماه است که وقت و بی‌وقت هر روز چند بار مزاحمت فراهم می‌نماید. پرونده برای رسیدگی و اظهار نظر در شعبه سوم دادیاری دادرسی عمومی و انقلاب گنبد مطرح شده و به موجب قرار ۸۵۵ - ۱۳۸۵/۷/۲۵ به شرح ذیل اتخاذ تصمیم می‌نمایند: « در خصوص شکایت خانم طلعت ... دایر بر ایجاد مزاحمت تلفنی با عنایت به اظهارات شاکیه و شماره تلفن اعلامی به نظر می‌رسد محل وقوع بزه احتمالی تهران می‌باشد لذا مستنداً به ماده ۵۴ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری قرار عدم صلاحیت به شایستگی دادرسی عمومی و انقلاب صادر و اعلام می‌گردد...» پرونده پس از موافقت دادستان محل، به دادرسی تهران ارسال و به شعبه نهم دادیاری دادرسی ناحیه ۴ ارجاع می‌گردد و قاضی این شعبه نیز با همان استدلال قبلی که در پرونده شعبه ۲۷ دیوان عالی کشور منعکس گردیده از خود نفی صلاحیت نموده و پرونده را در اجرای حل اختلاف به دیوان عالی کشور ارسال می‌دارد که در شعبه سی و پنجم دیوان عالی کشور طی دادنامه ۳۳۰ - ۱۳۸۶/۶/۳ به شرح ذیل اتخاذ تصمیم نموده‌اند:

با توجه به اوراق پرونده و با توجه به قرارهای عدم صلاحیت رسیدگی صادره از شعبه سوم دادیاری دادرسی عمومی و انقلاب شهرستان گنبد کاووس و دادیار شعبه نهم ناحیه چهار دادرسی عمومی و انقلاب تهران و با توجه به استدلالی که در هر یک از دو قرار مزبور شده است و با توجه به اظهارات شاکیه به وقوع بزه مورد شکایت و مزاحمت تلفنی، به شرح منعکس در پرونده و صرف نظر از صحت و سقم موضوع مستنداً به ماده ۵۴ از قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری در حال حاضر حوزه قضایی شهرستان تهران برای رسیدگی به پرونده مطروحه صالح خواهد بود.

هر چند شعب بیست و هفتم و سی و پنجم دیوان عالی کشور در استنباط از ماده ۵۴ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری اختلافی نداشته و در اصل صلاحیت محکمه‌ای که جرم در حوزه قضایی آن واقع شده است اتفاق نظر دارند ولی چون در تشخیص محل وقوع جرم مزاحمت تلفنی و صلاحیت مرجع رسیدگی کننده به آن در مواردی که قسمتی از فعل تشکیل دهنده آن از یک حوزه قضایی صادر و حاصل آن در حوزه قضایی دیگر بروز نموده و کامل شود، رویه‌های مختلف اتخاذ نموده‌اند و شعبه ۲۷ حوزه قضایی محل استماع مزاحمت تلفنی و شعبه ۳۵ حوزه قضایی محل صدور مزاحمت و محل مکالمه موجد مزاحمت را صالح به رسیدگی دانسته‌اند، لذا به منظور ایجاد رویه واحد قضایی در محاکم و شعب دیوان عالی کشور مستنداً به اصل ۱۶۱ قانون اساسی و ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری تقاضای طرح موضوع را در هیأت عمومی دیوان عالی کشور و صدور رأی وحدت رویه قضایی را دارد.

حسینعلی تیری - معاون قضایی دیوان عالی کشور

ج: نظریه دادستان کل کشور

جرم مزاحمت تلفنی در صورتی محقق می‌شود که نتیجه آن که مقصود مزاحم است حاصل گردد، بنابراین در مواردی که محل شروع جرم و محل حدوث نتیجه در حوزه‌های قضایی مختلف باشد - محل حدوث نتیجه محل وقوع جرم است و دادگاهی که این محل در حوزه آن قرار دارد طبق ماده ۵۴ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری صالح برای رسیدگی است و اینجانب با نظر شعبه بیست و هفتم دیوان عالی کشور موافق هستم و آن را تأیید می‌نمایم.

د: رأی وحدت رویه شماره ۷۲۱ - ۱۳۹۰/۴/۲۱ هیأت عمومی دیوان عالی کشور

وقوع بزه مزاحمت برای اشخاص به وسیله تلفن یا دستگاه‌های مخابراتی دیگر - موضوع ماده ۶۴۱ قانون مجازات اسلامی - منوط به آن است که نتیجه آن که مقصود مرتکب است محقق گردد، بنابراین در مواردی که اجرای مزاحمت از یک حوزه قضایی شروع و نتیجه آن در حوزه قضایی دیگر حاصل شود، محل حدوث نتیجه مزبور، محل وقوع جرم محسوب و مناط صلاحیت دادگاه رسیدگی کننده نیز همین امر خواهد بود. بر این اساس رأی شماره ۱۰۴۵ - ۱۳۸۵/۷/۲۰ شعبه بیست و هفتم دیوان عالی کشور که با این نظر مطابقت دارد به اکثریت آراء صحیح و منطبق با موازین قانون تشخیص می‌گردد. این رأی طبق ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری در موارد مشابه برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاه‌های سراسر کشور لازم‌الاتباع است.

رأی وحدت رویه دیوان عالی کشور: تقسیط مهریه مسقط حق حبس زوجه نیست

رأی وحدت رویه شماره ۷۰۸ هیأت عمومی دیوان عالی کشور دائر به اینکه تقسیط مهریه مسقط حق حبس زوجه نیست

به موجب ماده ۱۰۸۵ قانون مدنی زن می‌تواند تا مهر به او تسلیم نشده از ایفاء وظایفی که در مقابل شوهر دارد امتناع کند، مشروط بر اینکه مهر او حال باشد. ضمناً در صورت احراز عسرت زوج، وی می‌تواند که مهر را به نحو اقساط پرداخت کند. با توجه به حکم قانونی ماده مذکور که مطلق مهر مورد نظر بوده و با عنایت به میزان مهر که با توافق طرفین تعیین گردیده، صدور حکم تقسیط که صرفاً ناشی از عسر و حرج زوج در پرداخت یک جای مهر بوده

مسقط حق حبس زوجه نیست و حق او را مخدوش و حاکمیت اراده وی را متزلزل نمی‌سازد، مگر به رضای مشارالیهها، زیرا اولاً حق حبس و حرج دو مقوله جداگانه است که یکی در دیگری مؤثر نیست. ثانیاً موضوع مهر در ماده مزبور دلالت صریح به دریافت کل مهر داشته و اخذ قسط یا اقساطی از آن دلیل بر دریافت مهر به معنای آنچه مورد نظر زوجه در هنگام عقد نکاح بوده، نیست. بنابه مراتب رأی شعبه ۱۹ دادگاه تجدیدنظر استان اصفهان که موافق با این نظر است منطبق با قانون تشخیص می‌شود. این رأی بر طبق ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری در موارد مشابه برای دادگاهها و شعب دیوان عالی کشور لازم‌الاتباع می‌باشد.

رای وحدت رویه حق حبس مهریه

نویسنده: حمیدرضا آفرین - ۹/۴/۱۳۹۰

مدیرعامل	محترم	روزنامه	رسمی	کشور
گزارش پرونده وحدت رویه ردیف ۱۸/۸۹ هیات عمومی دیوان عالی کشور با مقدمه مربوط و رای آن به شرح ذیل				
تنظیم	و	جهت	چاپ	و
معاون	قضایی	دیوان	عالی	کشور
			-	ابراهیم
				ابراهیمی
الف:				مقدمه

جلسه هیات عمومی دیوان عالی کشور در مورد پرونده وحدت رویه ردیف ۱۸/۸۹ راس ساعت ۹ روز سه‌شنبه مورخ ۱۳۹۰/۲/۱۳ به ریاست حضرت آیت‌الله... احمد محسنی گرکانی رئیس دیوان عالی کشور و حضور جناب آقای سیداحمد مرتضوی نماینده دادستان کل کشور و شرکت اعضای شعب مختلف دیوان عالی کشور، در سالن هیات عمومی تشکیل و پس از تلاوت آیاتی از کلام... مجید و قرائت گزارش پرونده و طرح و بررسی نظریات مختلف اعضای شرکت کننده در خصوص مورد و استماع نظریه نماینده جناب آقای دادستان کل کشور که به ترتیب ذیل منعکس می‌گردد، به صدور رای وحدت رویه قضایی شماره ۷۱۸ - ۱۳۹۰/۲/۱۳ منتهی گردید.

ب: گزارش پرونده

با احترام به استحضار می‌رساند شعبه محترم نهم دادگاه تجدیدنظر استان لرستان با شعبه پنجم همان دادگاه در استان لرستان در موضوع امکان استفاده زوجه از حق حبس خود تا دریافت مهریه نظر مغایر داده‌اند که اجمال آن به شرح

ذیل

است:

الف: شعبه اول دادگاه عمومی الشتر در خصوص دعوی آقای امیر زارع علیه همسرش خانم سمیه محمدی دایر به الزام به تمکین با احراز رابطه زوجیت و با استدلال به اینکه صرف عدم پرداخت مهریه مستلزم عدم تمکین خاص می‌باشد « نه تمکین عام» خوانده را محکوم به تمکین از زوج نموده است و شعبه پنجم دادگاه تجدیدنظر استان لرستان با استدلال به اینکه زوج در مقابل پرداخت مهریه حاضر به تمکین است و اقدام وی منطبق با ماده ۱۰۸۵ قانون مدنی است رای بدوی را نقض و حکم به بطلان دعوی خواهان صادر کرده است. ب: شعبه اول دادگاه عمومی الشتر در مورد مشابه رای به تمکین داده و پرونده جهت رسیدگی به تجدیدنظرخواهی زوج به شعبه نهم دادگاه تجدیدنظر استان لرستان ارجاع شده و در این شعبه رای بدوی را خالی از اشکال دانسته و تایید نموده است. علیهذا ملاحظه می‌فرمایید شعبه پنجم و شعبه نهم دادگاه تجدیدنظر استان لرستان در مورد واحدی دو نظر مغایر داده‌اند بدین معنا که یک شعبه نظر داده که زوج می‌تواند صرفاً در خصوص تمکین خاص از حق استفاده کند و شعبه دیگر زوج را به طور کلی مختار در اعمال حق حبس می‌داند.

معاون اول دادستان کل کشور - سیداحمد مرتضوی مقدم

ج: نظریه دادستان کل کشور

با احترام، به عنوان نماینده دادستان محترم کل کشور نظر خود را اعلام می‌دارم: با ایجاد علقه زوجیت مهریه بر ذمه زوج مستقر می‌شود و طرفین مکلف می‌شوند به وظایف خود (که بخشی از آن در مواد ۱۱۰۲ و ۱۱۰۳ آمده است) عمل نمایند. ماده ۱۰۸۵ قانون مدنی به زن اختیار اعمال حق حبس را در قبال وظایفی که در مقابل شوهر دارد داده است قانونگذار به نحو عام تعبیر به وظایف کرده است و در اختیار دادن خود به شوهر به معنی خاص یکی از وظایف زن [است]، لذا حق حبس علی‌الظاهر ناظر به عموم وظایف است و از آنجایی که به صرف وقوع عقد زن مالک مهر می‌شود، لذا نمی‌توان آن را تنها در قبال دخول قرار داد زیرا با طلاق زن قبل از دخول نصف مهریه به وی پرداخت می‌شود مضافاً اینکه حیثیت زن تنها با عمل زناشویی مخدوش نمی‌شود بنابراین اگر زن مکلف باشد در تمام استمتاعات به جز عمل زناشویی تسلیم مرد گردد حیثیت فردی و اجتماعی وی که حفظ آن کمتر از ازاله بکارت نیست چگونه جبران شود؟ علیهذا در نتیجه رای شعبه پنجم دادگاه تجدیدنظر استان لرستان که حق حبس را به طور مطلق برای زن مقرر کرده صائب می‌دانم.

د: رای وحدت رویه شماره ۷۱۸ - ۱۳۹۰/۲/۱۳ هیات عمومی دیوان عالی کشور

مستفاد از ماده ۱۰۸۵ قانون مدنی این است که زن در صورت حال بودن مهر می تواند تا مهر به او تسلیم نشده از ایفاء مطلق وظایفی که شرعاً و قانوناً در برابر شوهر دارد امتناع نماید، بنابراین رای شعبه پنجم دادگاه تجدیدنظر استان لرستان که با این نظر انطباق دارد به اکثریت آراء صحیح و قانونی تشخیص و تایید می گردد. این رای طبق ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری در موارد مشابه برای شعب دیوان عالی کشور و کلیه دادگاهها لازمالاتباع است.

رای وحدت رویه: تقسیط مهریه مسقط حق حبس زوجه نیست.

رای وحدت رویه شماره ۷۰۸ هیأت عمومی دیوان عالی کشور دائر به اینکه تقسیط مهریه مسقط حق حبس زوجه نیست.

به موجب ماده ۱۰۸۵ قانون مدنی زن می تواند تا مهر به او تسلیم نشده از ایفاء وظایفی که در مقابل شوهر دارد امتناع کند، مشروط بر اینکه مهر او حال باشد. ضمناً در صورت احراز عسرت زوج، وی می تواند که مهر را به نحو اقساط پرداخت کند. با توجه به حکم قانونی ماده مذکور که مطلق مهر مورد نظر بوده و با عنایت به میزان مهر که با توافق طرفین تعیین گردیده، صدور حکم تقسیط که صرفاً ناشی از عسر و حرج زوج در پرداخت یک جای مهر بوده مسقط حق حبس زوجه نیست و حق او را مخدوش و حاکمیت اراده وی را متزلزل نمی سازد، مگر به رضای مشارالیها، زیرا اولاً حق حبس و حرج دو مقوله جداگانه است که یکی در دیگری مؤثر نیست. ثانیاً موضوع مهر در ماده مزبور دلالت صریح به دریافت کل مهر داشته و اخذ قسط یا اقساطی از آن دلیل بر دریافت مهر به معنای آنچه مورد نظر زوجه در هنگام عقد نکاح بوده، نیست. بنابه مراتب رأی شعبه ۱۹ دادگاه تجدیدنظر استان اصفهان که موافق با این نظر است منطبق با قانون تشخیص می شود. این رأی بر طبق ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری در موارد مشابه برای دادگاهها و شعب دیوان عالی کشور لازمالاتباع می باشد.

گزارش پرونده و جلسه هیئت عمومی ...

بسمه تعالی

الف: مقدمه

جلسه هیأت عمومی دیوان عالی کشور در مورد پرونده ردیف ۳/۸۷ وحدت رویه، رأس ساعت ۱۰ بامداد روز سه‌شنبه مورخ ۱۳۸۷/۵/۲۲ به ریاست حضرت آیت‌الله مفید رئیس دیوان عالی کشور و با حضور حضرت آیت‌الله دری نجف‌آبادی دادستان کل کشور و شرکت اعضای شعب مختلف دیوان عالی کشور در سالن اجتماعات دادگستری تشکیل و پس از تلاوت آیاتی از کلام‌الله مجید و قرائت گزارش پرونده و طرح و بررسی نظریات مختلف اعضای شرکت کننده در خصوص مورد و استماع نظریه جناب آقای دادستان کل کشور که به ترتیب ذیل منعکس می‌گردد، به صدور رأی وحدت رویه قضایی شماره ۷۰۸-۱۳۸۷/۵/۲۲ منتهی گردید.

ب: گزارش پرونده

احتراماً معروض می‌دارد: براساس گزارش ۴۳۰۲۸-۱۳۸۶/۱۲/۱۲-رئیس کل محترم حوزه قضایی استان اصفهان، از شعب ششم و نوزدهم دادگاه‌های تجدیدنظر این استان به موجب دادنامه‌های ۱۳۷۰-۱۳۸۶/۸/۱۳ پرونده کلاسه ۱۲۲۰/۸۶ و ۷۵-۱۳۸۶/۹/۴ پرونده کلاسه ۱۰۵-۸۶، در استنباط از ماده ۱۰۸۵ قانون مدنی آراء مختلف صادر گردیده است که خلاصه جریان امر ذیلاً منعکس می‌گردد.

۱- طبق محتویات پرونده کلاسه ۸۶-۱۲۲۰ شعبه ششم دادگاه تجدیدنظر استان اصفهان، آقای بهنام توسلی فرزندعباس به طرفیت خانم الهه بابایی دارگانی فرزند نورالله به خواسته الزام به تمکین و ادامه زندگی مشترک اقامه دعوی نموده، که موضوع در شعبه بیستم دادگاه عمومی حقوقی اصفهان به شرح ذیل به صدور دادنامه ۱۳۸۶/۵/۲۷-۸۶۰۹۹۷۰۳۵۲۰۰۰۲۱ منتهی گردیده است:

« ... با عنایت به اینکه زوجه صراحتاً تمکین خود را منوط به دریافت کل مهریه نموده و به حق حبس استناد نموده است، نظر به اینکه نامبرده مهریه را مطالبه نموده و با احراز اعسار خواهان از پرداخت یکجای مهریه، حکم به تقسیط صادر شده و خواهان در حال پرداخت اقساط است و حسب استعلام از اجرای احکام، خواننده نسبت به وصول اقساط اقدام نموده است، لذا تمسک به حق حبس و اناطه تمکین به دریافت کل مهریه با وضعیت اعسار خواهان از پرداخت یک جای مهریه، که مدت‌ها طول خواهد کشید، عملاً موجب حرج برای زوج خواهد بود. نظر به اینکه حکم موضوع منوط نمودن تمکین، وصول مهریه در چنین حالتی اعسار خواهان و صدور حکم تقسیط به وسیله دادگاه در قانون مدنی مبهم می‌باشد، لذا به استناد اصل ۱۶۷ قانون اساسی و با توجه به فتاوی مراجع عظام تقلید از جمله حضرات آیات محمدتقی بهجت، ناصر مکارم شیرازی، سید عبدالکریم موسوی اردبیلی، حسین نوری همدانی، در این مورد حق حبس ساقط می‌گردد، لذا دادگاه دعوی خواهان را وارد دانسته، حکم به الزام خواننده به تمکین از زوج صادر و اعلام می‌گردد.»

این رأی در شعبه ششم تجدیدنظر استان به موجب دادنامه ۱۳۷۰-۱۳/۸/۱۳۸۶ به لحاظ اینکه با صدور حکم اعسار و تعیین اقساط برای پرداخت مهریه، زوج باید فقط اقساط معینه را پرداخت نماید و مهریه صرفاً نسبت به همان مقدار حال و مابقی مؤجل است و با وصف تقسیط مهریه شرط مذکور در قسمت اخیر ماده ۱۰۸۵ محقق نمی‌شود و زوجه نمی‌تواند از حق حبس موضوع ماده مذکور استفاده نماید، مورد تأیید قرار گرفته است.

۲- به حکایت محتویات پرونده کلاسه ۱۰۵-۸۶ شعبه نوزدهم دادگاه تجدیدنظر استان اصفهان، شعبه بیستم دادگاه عمومی و حقوقی، در مورد دعوی آقای سعید نفری فرزند کریم به طرفیت خانم بهناز الصاق شهرضا فرزند فضل‌الله، به خواسته الزام خواننده به تمکین، طی دادنامه ۱۳۸۶/۵/۲۵-۸۶۰۹۹۷۰۳۵۲۰۰۷۰۹ عیناً با استدلالی که در دادنامه مذکور در بند اول این گزارش معروض گردیده است، حکم به الزام خواننده به تمکین از زوج و ایفای وظایف زوجیت، صادر نموده است، که شعبه ۱۹ دادگاه تجدیدنظر در مقام رسیدگی به تجدیدنظر خواهی محکوم علیها، طی دادنامه ۱۳۸۶/۹/۴-۷۵ به شرح ذیل اتخاذ تصمیم نموده است:

« ... نظر به اینکه اولاً: قانونگذار در ضمن ماده ۱۰۸۵ قانون مدنی صراحتاً نسبت به موضوع تعیین تکلیف نموده و چنانچه مهریه حال باشد به زوجه حق داده تا از ایفای وظایفی که در مقابل شوهر دارد امتناع نماید و موضوع از شمول اصل ۱۶۷ قانون اساسی خارج بوده و نمی‌توان با وجود صراحت قانونی به استناد فتاوی، غیر از حکم قانونگذار را مورد حکم قرار داد. ثانیاً: در ماده قانونی مارالدکر پرداخت مهریه به طور مطلق عنوان شده و بر کل مهریه اطلاق دارد و پرداخت قسمتی از آن نمی‌تواند نافی حق حبس زوجه گردد. ثالثاً: تصمیم دادگاه، مبنی بر تقسیط مهریه، وصف حال بودن مهریه را که در زمان انعقاد عقد نکاح طرفین بر آن توافق کرده‌اند تبدیل به مؤجل نمی‌نماید. رابعاً: زمانی که قانون منتشر می‌گردد فرض بر این است که آحاد جامعه نسبت به قانون عالم می‌باشند و با آگاهی از این حق، زوجین نسبت به انعقاد عقد نکاح اقدام نموده‌اند و به عنوان یک حق مکسب برای زوجه، تصمیم بعدی دادگاه مبنی بر تقسیط مهریه نمی‌تواند حق مذکور را ضایع نماید مضافاً، زوج با علم و اطلاع از چنین حقوقی اقدام به تعیین مهریه نموده است و عدم بضاعت وی نمی‌تواند حق زوجه را در این خصوص ساقط نماید لذا ضمن نقض دادنامه معترض عنه حکم به رد دعوی صادر و اعلام می‌نماید.»

همان طور که ملاحظه می‌فرمایند با استنباط از ماده ۱۰۸۵ قانون مدنی از دو شعبه تجدیدنظر استان اصفهان به شرح مرقوم آراء مختلف صادر گردیده، که به استناد ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری، تقاضای طرح موضوع را جهت بررسی و صدور رأی وحدت رویه قضایی دارد.

حسینعلی نیری - معاون قضایی دیوان عالی کشور

ج: نظریه دادستان کل کشور

با احترام در خصوص جلسه هیأت عمومی دیوان عالی کشور مورخه ۱۳۸۷/۵/۲۲ در مورد طرح گزارش وحدت رویه ردیف ۳/۸۷ نسبت به اختلاف نظر فیما بین شعب محترم ششم و نوزدهم دادگاههای تجدیدنظر استان اصفهان در استنباط از ماده ۱۰۸۵ قانون مدنی نظر اینجانب به عنوان دادستان کل کشور در دو بند به شرح ذیل شامل مقدمه و نتیجه گیری جهت استحضار حضرتعالی و قضات محترم حاضر در جلسه اعلام می گردد.

مقدمه: همان طوری که در طرح گزارش جلسه اعلام گردیده شعبه ششم دادگاه تجدیدنظر استان اصفهان در پرونده مطروحه به خواسته الزام به تمکین و ادامه زندگی مشترک زوج به طرفیت زوجه نظر خود را این گونه اعلام نموده است « ... با عنایت به اینکه زوجه صراحتاً تمکین خود را منوط به دریافت کل مهریه نموده و به حق حبس استناد نموده است، نظر به اینکه نامبرده مهریه را مطالبه نموده و با احراز اعسار خواهان از پرداخت یک جای مهریه، حکم به تقسیط صادر شده و خواهان در حال پرداخت اقساط است و حسب استعلام از اجرای احکام، خوانده نسبت به وصول اقساط اقدام نموده است، لذا تمسک به حق حبس و اناطه تمکین به دریافت کل مهریه با وضعیت اعسار خواهان از پرداخت یکجای مهریه، که مدت ها طول خواهد کشید، عملاً موجب حرج برای زوج خواهد بود.

نظر به اینکه حکم موضوع منوط نمودن تمکین به وصول مهریه در چنین حالتی اعسار خواهان و صدور حکم تقسیط به وسیله دادگاه در قانون مدنی مبهم می باشد، لذا با استناد اصل ۱۶۷ قانون اساسی و با توجه به فتاوی مراجع عظام تقلید از جمله حضرات آیات محمدتقی بهجت، ناصر مکارم شیرازی، سید عبدالکریم موسوی اردبیلی، حسین نوری همدانی، در این مورد حق حبس ساقط می گردد لذا دادگاه دعوی خواهان را وارد دانسته حکم به الزام خوانده به تمکین از زوج صادر و اعلام می گردد.»

در دعوی مشابه شعبه نوزدهم دادگاه تجدیدنظر استان اصفهان این چنین اتخاذ تصمیم شده است: « ... نظر به اینکه اولاً قانونگذار در ضمن ماده ۱۰۸۵ قانون مدنی صراحتاً نسبت به موضوع تعیین تکلیف نموده و چنانچه مهریه حال باشد به زوجه حق داده تا از ایفای وظایفی که در مقابل شوهر دارد امتناع نماید و موضوع از شمول اصل ۱۶۷ قانون اساسی خارج بوده و نمی توان با وجود صراحت قانونی به استناد فتاوی، غیر از حکم قانون گذار را مورد حکم قرار داد. ثانیاً در ماده قانونی مارالذکر پرداخت مهریه به طور مطلق عنوان شده و به کل مهریه اطلاق دارد و پرداخت قسمتی از آن نمی توان نافی حق حبس زوجه گردد. ثالثاً تصمیم دادگاه مبنی بر تقسیط مهریه وصف حال بودن مهریه را که در زمان انعقاد عقد نکاح طرفین بر آن توافق کرده اند نمی تواند تبدیل به مؤجل نماید. رابعاً زمانی که قانون منتشر می گردد فرض بر این است که آحاد جامعه نسبت به قانون عالم می باشند و با آگاهی از این حق، زوجین نسبت به انعقاد عقد نکاح اقدام نموده اند و به عنوان یک حق مکسب برای زوجه،

تصمیم بعدی دادگاه مبنی بر تقسیط مهریه نمی‌تواند حق مذکور را ضایع نماید، مضافاً زوج با علم و اطلاع از چنین حقوقی اقدام به تعیین مهریه نموده است و عدم بضاعت وی نمی‌تواند حق زوجه را در این خصوص ساقط نماید...» با توجه به مراتب به شرح ذیل نظریه خود را اعلام می‌نماید:

۲- نظریه: زن می‌تواند تا مهریه او تسلیم نشده از ایفای وظائفی که در مقابل شوهر دارد امتناع کند مشروط بر اینکه مهر او حال باشد و این امتناع مسقط حق نفقه نخواهد بود. (ماده ۱۰۸۵ قانون مدنی)

يجوز ان يعجل المهر كله حالاً - ای بلاجل - و مؤجلاً و ان يجعل بعضه حالاً و بعضه مؤجلاً، و للزوجه مطالبه الحال في كل حال بشرط مقدرة الزوج و اليسار، بل لها ان تمتع من التمكين و تسليم نفسها حتى تقبض مهرها الحال. سواء كان الزوج موسراً او معسراً، نعم ليس لها الامتناع فيما لو كان كله او بعضه مؤجلاً و قد اخذت بعضه الحال (تحریر الوسیله - جلد دوم - کتاب النکاح - فصل فی مهر - مسأله ۱۱)

پرداخت دین نقداً یا به اقساط ممکن می‌باشد. تقسیط دین اعم از مهر یا غیر آن یا با توافق طرفین است و یا طبق قانون اعسار که در این صورت مدیون باید مطابق قانون اعسار عمل نماید. اصل مهریه حق مکتسب است نه حال بودن آن و پرداخت مهریه شرعاً و عرفاً منوط به مطالبه و عندالقدره و عندالاستطاعه است. ادعای توافق بر حال بودن در زمان عقد نیز اولاً صحت ندارد و بفرض صحت شامل اثبات اعسار و تقسیط آن نمی‌شود، در عرف جامعه نیز اصل بر عدم حال بودن مهریه است بلکه بر حال شدن مهریه عندالمطالبه دلالت دارد. این قبیل موارد احکام شرعی است و معیارهای شرعی بر آن حاکم است و نمی‌توان به بهانه اجمال یا ابهام قانون به تفسیرهای گوناگون استناد نمود. مصالح اجتماعی و تحکیم پیوندهای خانوادگی و پرهیز از طلاق و فساد نیز ایجاب می‌کند که با اثبات اعسار و تقسیط پرداخت مهریه زوجه به تکالیف و وظایفی که در مقابل زوج دارد عمل نماید و تقسیط مهریه مجوز عدم تمکین زوجه نمی‌شود بعلاوه حق تمکین از لوازم و شرائط ذاتی عقدنکاح می‌باشد و تمکین حق مطلق است جز در مواردی که خلاف آن احراز شود. و عقدنکاح را نباید به مفهوم معاوضه و مبادله مهر با بضع تفسیر و تبیین نمود.

موضوع تفاضای مهر و اعسار زوجه و عدم امکان پرداخت حق خاص است و محدود به شرایط امکان است و در صورت شک و یا ابهام حق مطلق از بین نمی‌رود و دلیلی بر نفی حق مطلق و وظایف ذاتی و احکام اولیه ازدواج و نکاح نمی‌باشد، وانگهی قانون اعسار قانون خاص و از عناوین ثانویه است و حاکم بر قوانین عامه است و در صورت اعسار عملاً زوج با تکالیفی مواجه نمی‌باشد و در محدوده خاص به اعسار عمل می‌کند نه اینکه قوانین اولیه را از جهات دیگر منهای جهت اعسار محدود نماید و فرض آن است که حکم اعسار نیز طبق قانون و توسط محکمه اصدار یافته است مشکل مهریه‌های غیرمتعارف و سوءاستفاده نیز باید توسط شرایط ضمن عقد و راهکارهای دیگر برطرف شود در این مورد نیز امکان عسر و حرج برای زوجه نیز میسر است و مصالح خانوادگی و اجتماعی ایجاب می‌کند که ارتباط زناشویی برقرار باشد.

ضمناً در این مورد مطالبه نسبت به اقساط مهریه است نه اصل مهریه و خواهان در حال پرداخت اقساط است و حسب استعلام از اجرای احکام خوانده نسبت به وصول اقساط اقدام نموده است همانطور که قسمت اخیر در رأی شعبه ۶ تجدیدنظر آمده است و استدلال‌های شعبه ۱۹ نیز موجه نمی‌نماید. اولاً ماده ۱۰۸۵ صراحت ندارد در مورد پرونده و تقسیط براساس حکم محکمه و بلکه بصورت مطلق را می‌گوید که حال باشد یا مؤجل (متن شرایع و نظر صاحب جواهر نیز مربوط به صورت مطلق است نه موضوع مورد بحث ما) و قانون صراحت ندارد والا اختلاف شعب نیز معنا نداشت لذا ادعای صراحت بلاوجه است.

استنباط اینکه مهریه نیز بر کل مهریه اطلاق می‌شود. و ادعای اینکه پرداخت قسمتی نمی‌تواند نافی حق حبس زوجه گردد اول الکلام است بلکه ادعای بدون دلیل است. اینکه گفته تصمیم دادگاه مبنی بر تقسیط مهریه وصف حال بودن مهریه که در زمان عقد نکاح طرفین بر آن توافق دارند، نمی‌تواند تبدیل به مؤجل نماید، این هم صحیح نمی‌باشد، چون وصف حال بودن مهریه و توافق طرفین بر آن شامل صورت اعسار نمی‌شود و مهریه‌هایی که در دهه‌های اخیر در دفترچه‌ها ذکر می‌شود نوعاً امکان پرداخت بصورت حال را ندارند و توافق نیز معلوم نیست، بلکه عندالقدره و الاستطاعه است. اینکه انتشار قانون دلیل بر علم به قانون است و یا حق مکتسب است، تردیدی در حق مکتسب بودن نمی‌باشد، بلکه فرض تقسیط توسط مرجع ذیصلاح است و حقی نیز ضایع نمی‌شود. چطور عدم بضاعت زوج موجب می‌شود تا زوجه فرد غیر ملئی را زندانی کند. زندان کردن فردی که ملائت ندارد، خود خلاف شرع است. و فرض این است که زوج از اول نیز واجد نبوده و یا دچار سانحه و حادثه شده، آیا باز حکم به محبوس کردن زوج می‌نماییم. این با سیاست‌های حبس‌زدائی نیز منافات دارد. در هر صورت نظر به جهات یادشده، نظر شعبه ششم دادگاه تجدیدنظر استان اصفهان مورد تأیید می‌باشد، سایر مسائل باید براساس مقررات دیگر پیگیری شود.

د: رأی شماره ۷۰۸-۱۳۸۷/۵/۲۲ وحدت رویه هیأت عمومی

به موجب ماده ۱۰۸۵ قانون مدنی زن می‌تواند تا مهر به او تسلیم نشده از ایفاء وظایفی که در مقابل شوهر دارد امتناع کند، مشروط بر اینکه مهر او حال باشد. ضمناً در صورت احراز عسرت زوج، وی می‌تواند که مهر را به نحو اقساط پرداخت کند. با توجه به حکم قانونی ماده مذکور که مطلق مهر مورد نظر بوده و با عنایت به میزان مهر که با توافق طرفین تعیین گردیده، صدور حکم تقسیط که صرفاً ناشی از عسر و حرج زوج در پرداخت یک جای مهر بوده مسقط حق حبس زوجه نیست و حق او را مخدوش و حاکمیت اراده وی را متزلزل نمی‌سازد، مگر به رضای مشارالیها، زیرا اولاً حق حبس و حرج دو مقوله جداگانه است که یکی در دیگری مؤثر نیست. ثانیاً موضوع مهر در ماده مزبور دلالت صریح به دریافت کل مهرداشته و اخذ قسط یا اقساطی از آن دلیل بر دریافت مهر به معنای آنچه

مورد نظر زوجه در هنگام عقد نکاح بوده، نیست. بنابه مراتب رأی شعبه ۱۹ دادگاه تجدیدنظر استان اصفهان که موافق با این نظر است منطبق با قانون تشخیص می شود. این رأی بر طبق ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری در موارد مشابه برای دادگاهها و شعب دیوان عالی کشور لازم الاتباع می باشد.